

مجلس شورای اسلامی
دولت ایران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۳۱

1. NAME _____
 2. DATE _____
 3. PERIOD _____

MANUSCRIPT

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة وحكمة في كل شيء

وأمره في كل شيء حكمة وحكمة في كل شيء

وأمره في كل شيء حكمة وحكمة في كل شيء

وأمره في كل شيء حكمة وحكمة في كل شيء

وأمره في كل شيء حكمة وحكمة في كل شيء

وأمره في كل شيء حكمة وحكمة في كل شيء

وأمره في كل شيء حكمة وحكمة في كل شيء

وأمره في كل شيء حكمة وحكمة في كل شيء

[illegible]

TÄNDELSTÄM

مقامی - اہم جزئیات

[illegible]

منه و من الله و الى الله

شیخ الاسلام حضرت مولانا محمد امجد علی صاحب دہلی صاحبیت البصر

[illegible]

مستطاب من اهل البيت

[illegible]

وایں خطوں کے لئے فرسنا پتہ چسپی کے لئے حکمرانوں کا فتنہ ساز ہونا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

خیر، اگرچہ یہ ایک بڑا مسئلہ ہے، لیکن اس کا حل بھی ہے۔

حضرت خواجه نور محمد انصاری زنده فی ضلایک
مقتدر اهل غوثی و غوثی و غوثی و غوثی
و غوثی و غوثی و غوثی و غوثی
و غوثی و غوثی و غوثی و غوثی
و غوثی و غوثی و غوثی و غوثی

محبت در غوثی و غوثی
و غوثی و غوثی و غوثی و غوثی

الحی و حیات و حیات و حیات
و حیات و حیات و حیات و حیات

فریدی و فریدی و فریدی و فریدی
و فریدی و فریدی و فریدی و فریدی

الحی و حیات و حیات و حیات
و حیات و حیات و حیات و حیات

الحی و حیات و حیات و حیات
و حیات و حیات و حیات و حیات

الحی و حیات و حیات و حیات
و حیات و حیات و حیات و حیات

رازي شيخنا ورحمه الله تعالى ورحمته على العالمين

الحمد لله الذي جعل في الدنيا خزانة خاتمة الخلق والدين المشهور وعبادة

الدين وعبادة شيخنا السلام ورحمته على العالمين ورحمته على العالمين

الدين وعبادة شيخنا السلام ورحمته على العالمين ورحمته على العالمين

الدين وعبادة شيخنا السلام ورحمته على العالمين ورحمته على العالمين

الدين وعبادة شيخنا السلام ورحمته على العالمين ورحمته على العالمين

الدين وعبادة شيخنا السلام ورحمته على العالمين ورحمته على العالمين

الدين وعبادة شيخنا السلام ورحمته على العالمين ورحمته على العالمين

الدين وعبادة شيخنا السلام ورحمته على العالمين ورحمته على العالمين

الدين وعبادة شيخنا السلام ورحمته على العالمين ورحمته على العالمين

الدين وعبادة شيخنا السلام ورحمته على العالمين ورحمته على العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقلين المنفق والصلوة
على رسول محمد وآل اجمعين ثم ان اسعدكم الله
انما في الدين كرامات واثار انبياء واهل
اسرار واثوار اوليا الزكيات واثمار مهنك
سيد العابدین ثم راحة عین اکرم اهل ایمان وافر
البر والاحسان شیخ معظم خواجه عثمان فاروقی
خضر رسله لوالدیه رجب الزکیان مبارک الشان

و جان شنبه شد و رین رسک که انیس با رواج نام
اوست نوشته شد الحمد لله رب العالمین و مالک
سلمان فقیر حقیر اعوف عباد معین الدین
حسن سجوی در بغداد که فقه آن برداشت است
در مسجد خواجه جید بغدادی قدس الله سره الغیر
و دولت بابوس حضرت خواجه عثمان درویش جام
کرد مشایخ کبار بخدمت حضرت حاضر بودند همین
این درویش روی بر زمین نهاده با استاد فرمودند
و و گانه بگذار بگذارم گفتند مستقیم بپوشش ششم
فرمودند سوره بقره بخوان بخوانم فرمودند است

بارگذاشتن آنند بگویند آنچه خود با استاد دارند و
سکوی آسمان کردند و دست من بگرفتند و گفتند
که بیا تا ترا بخدا سپارم این گفتند و بدست
خود مقروضی بر سر این درویش را زدند و محله بر
سر این شکسته نهادند و گویم عطا کردند و نگاه گفتند
بنشین بشستم فرمودند که هزار بار صوره بخوان
چون بخوانم فرمودند که در خانه آن نایبین یکشنبه
مجاوده است امروز شب در روز نه دارم این که
این درویش حکم اشارت محذوم یکشنبه را در طاعت
گذرانده روز دوم خدمت خواند رخت گفتند

بنفشه درهوند نظر بالا کن چون روی نسوی است
کردم و واگشت خود را نمودند که چون می بینم
غیره هزار عالم تا عرض عظیم باز نمودند نظر کن
کردم گفتند تا کی می بینی گفت تا غایت الهی باز نمودند
بنفشه و سوره احد من بعد از این هزار بار بگو ای
فرمودند نظر بالا کن نظر بالا کردم گفتند این سال
چو می بینی گفت می بینی باز نمودند چشمش کن
بگردم فرمودند باز کن باز کردم و واگشتند
فرمودند گفتند می بینی گفت بشوید هزار عالم
می بینم عینک این گفت فرمودند که برو کار تو تمام

خستنی چنانچه ایشان بودند فرمودند که این را برکن چون
برگردد خستنی و بیمار زار بود گفتند بپرو در وقت نماز
صدقه کن در وقت نماز صدقه کردم و بدو آدم گفتند
چند روز در صحبت ما باش گفتند از زمان شجاعت
بپرو چنانچه می دانم ان شاء الله حضرت خواجه عثمان مسافر شدند
چنانچه خانه که اول مسافری و عاقلی پس بود در آن
برسیدیم در شهری و حاجت خیران را در باغ که در آن
خبر نداشتند چند روزی صحبت ایشان بودم و در شب
شد که امروز ناگه قایمان در عالم بخیرید و در عالم
محو نیامده اند در آنجا بسلامت زیارت کرده رسیدم و مرا

دست گرفته سناحات کردند و جواب این دو طفل
آواز آمد که معین الدین حسن را قبول کرده چون
از اینجا باز گفتم در مدینه ایدیم بر سر روضه سید
کاینات نور مصطفی صلی الله علیه و سلم درویش افروز
شد که سده مکن سده م بر دم او را آواز آمد
چهار طلبه ای هم که علیک السلام را فطرت الشیخ
پسین که آواز بر آمد فرمودند که برو کجالت رسیدی
عبادان در بد خشان آدم بزرگ را در باغتم از
نفسه گان خود را چند عذرادی که هر دو و صید
و چهار سال بود بخدا استغفر بود را یک پای نه

از این حال سوال کردم گفت در این مدت روزی
بهبودی نفس نمی‌داشتی که در صومعه بیرون آیم
چونکه بای از صومعه بیرون نیاوم آید که ای
مدعی عهد این بود که خواستش کردی کار و موجود
داشتی بای را بریدم و بیرون انداختم امروز صبح
سال است که این بای را بریده ام و در عالم پیچید
مشترک شده ام نهادم که فردای قیامت این روی
پناه و رویشان چگونه خواهد بود ان شاء الله
برگشتم و در بنی را که مردم بزرگان بنی را در باغتم
برگزار و در عالم دیگر که وصف ایشان در قلم نیاید بجز

و ده سال خدمت خواجہ مسعودیم بعد از آن چون از
عالم مسعودی باز گشتہ در بعد او آمد و مختلف شدند
تا ده سال دیگر ابرین و جامہ خواجہ حضرت خواجہ بر
سر کرده برختمی همین کہ بہت سال راست شد
خدمت خواجہ باز گشتہ در بعد او عزالت گرفتند
این درویشی را حکم شد کہ درین چند روز بیرون کوام
آمد اما شمارهای باید کہ بر روز و وقت چاشت بیاید
تا شریف فخر شہار بگویم کہ بعد از من یادگاری ماند
این درویش یکم روزی تچیان میگرد و ہر روز
خدمت و مقام عزالت ماضی شد و آنچه از زبان

زبان مبارک کشیده می شد و او را فرمودم
ششم بر سیست و هشت مجلس متوالی است
سبت و هفت مجلس و در مجلس فواید علی
ترتیب است سخن و اریان افتاد

بود سخن و مشاجرات مستر ادم افتاد

بود سخن و خوابی علیه افتاده

بود سخن و فریان بر داری افتاد

افتاده بود سخن و صدقه دادن افتاد

بود سخن و شراب خوردن افتاده

بود سخن و شراب خوردن افتاده

سخن در گفتن تذوق افتاده بود

سخن در کسب افتاده بود

سخن در معصیت افتاده بود

سخن در گفتن جانوران افتاده بود

سخن در سلام کردن افتاده بود

سخن در کفایت نماز افتاده بود

سخن در فاحشه افتاده بود

سخن در اهل بیت افتاده بود

سخن در فضیلت سیده افتاده بود

سخن در دینار گرو که در افتاده بود

سخن در عطسه نون افتاده بود

سخن در پانصد ناز افتاده بود

سخن در سخن افتاده بود

سخن در واکه و عجب شایان افتاده بود

سخن در آخر الزمان افتاده بود

سخن در فکر و یاد کردن بگریخته بود

سخن در طبع فرستادن در عهد افتاده بود

سخن در حال و روز و شایان افتاده بود

سخن در شلواری و استین دراز

پوشیدن افتاده بود و کمر

روایت کرد امیر المومنین عباس رضی الله

عنه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که ایمان

بر بنداست و لباس او تقوی است و پابستر

فقر است و دارویش علم است و ایمان گنبد

است بقبول شهادت خواجه اشهد ان لا اله

الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسول الله

گفت که ای درویش ایمان زیادت و نقصان

نمود

نمود و هر که این سخن بگوید بر خود قسم کرده باشد
گفتند که چون بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمان آمد که برو کارزار کن تا گویند
لا اله الا الله محمد الرسول الله همیشه رسول کار
زار کن تا گویند لا اله الا الله محمد الرسول الله
همیشه رسول کارزار بگرد همه گواهی دادند که خدا
تعالی بکی است و محمد بنده اوست و رسول اوست
و فرستاده او ایان آورند پس تا فرود آمدند
پذیرفتند پس فرود آمد آنها نیز پذیرفتند
چون فرود آمد پذیرفتند پس فرود آمد و آنجا رسید

پس کعبه فرود آمده پند بر فخر و ابله او و دنیا
 تا به غرور و این فرمود که این همه کار را با آن
 امارت با دست و نقصان اندر نماند و روزی است
 و جزان زیر آن هر که فرایقی نماند بگذارد و نقصان
 در آن در آرد و خداستجالی بر وی آسان کند
 بگوید هر که شکست که ترا که بگریه هیچ غلوه تظلم کند
 است بدان تظلم و فلیضه او را هم کند اگر
 فروخته تمام نکرده باشد و تظلم نکرده ترا و
 و در رخ شود بگریمت خداستجالی و را به
 رسول الله اقول شریعت است بر که و

منکر شود که اگر در عجزای غرض او
زیادت و نقصان نشود و آنکه گفت که اگر
علی ریح الله عنه از اینجا میرود باید که سفر چندی
از آن فرموده که از این بود که اندر دل هر
چیز آید بر عهد کند و گوی پیش که سفیدی زین
گردد پس چون در دیش سفید شود و عداوت با
از جبهه دوستان گشت و نقصان و گشای زبون
تاریکی است که اندر دیش بدید آید هر چند که بدی
پیش کند سیاهی دل زیاده شود چون در بدی
کردن استقامت کند و دیش سیاه میشود و عداوت

نام گردد و چون منافق شدند از رحمت حق تبار
نرسید گفت پس در دنیا و آخرت بهین ناسیجونه گردد
و گفت ای درویش اگر دل مومنی بکافی خبر
سفیدی دل او خیزی دیگر نه بینی و اگر دل منافق
را بکافی بجه سیاهی یابی بعد از آن فرمود در شنیده
ام از پیر خود که انس بن مالک رضی الله عنه
روایت کرد از رسول صلی الله علیه و سلم که اصل
ایمان زیادت و نقصان نشود ولیکن ایمان
را حدیث هر که زیادت و نقصان کند او تها
کرده باشد و اصل ایمان آنست که بگوئی لا اله الا الله

محمد رسول الله و هذا و نماز است و روز و ذکوة
و حج و سورتی شش تن از جانب است و هر که اندرین
یکتیر زیاده کند خواب زیاده برسد و هر که نقصا کند
خواب او کم شود لکن هر که خدا بخواهد مومن را
از عمل پیرسد و از ایمان پیرسد و منافق را از تقی
پیرسد و کافر را از ایمان پیرسد و ایمان مومن را
نشد و مگر تکفیر لکن هر که زیاده از دست ببرد
از دارد کافر گردد و بر حکم خداست قال النبی صلی
الله علیه و سلم من ترک صلوٰة عامداً او متعمدا فقد
کفر فان استوجبت القتل عند الشافعی رحمه الله

یعنی بر که نماز بعد از ترک گیر و بدرستی و راستی کاف
نمود پس واجب است که او ایستد نزدیک امام مگر
در حقه الله علی همین که خواهد این خواهد تمام کرد و مقبول
نشد و عاقلان باز گفتند الحمد لله علی ذلک

[illegible]

فرمود که شنیده است از شما که تا صبح الدین را بپوش
چون خورشید طلوع کند و از غایت کثرت در آن سبب توبه
پوشیده دیده ام بر دایت امیرالمؤمنین علی رضی الله
عنه که رسول فرمود علیه السلام و سمع من جود خدا بطل
گفت قتلیق اوم من ری کلمات و این الوقت

که او هم علیه السلام در پشت مبارک خدایتان
گفت یا آدم از من مبارکتری گفت نه یارب و بگو
مهرم میدارم از دلت که بوده ام از من مبارکتر
گفت نه یارب و بگو مهرم میدارم از من مبارکتر
گفت یا شهاب عارفان گفت او بود بر حفظ مبارک
که فرماید که در این عباس رضی الله عنه و عنی مدینه را
بگرفتند از رسول علیه السلام پرسیدند فرمود که گفت
و ما شهاب را برای این مبارکتر کردیم چون گناه بندگان
در دنیا بسیار می شود فرمان خدا بجای می آید که
این را بگیرند و غنیمت را عبرت شود از گناهان

گفت که چون ماه را در ماه محرم بگیرند در آن سال
کنش و بلا و فتنه بزرگان و برانند که ضعیفان بسیار
باشند و بام بسیار بود و اگر در ماه صفر بگیرند باران
در آن سال و نذک و در پایا خشک شوند و اگر در ماه
ربیع الاول بگیرند در آن سال قحط و مرگ بسیار باشد
و اگر در ماه ربیع الاخر بگیرند تبدیل بزرگان یعنی
تخلل ملک شود اما در آخر زمان و چون ماه رجب
اول بگیرند بر قیام و بارانها بسیار شوند و مرگ
مفاعلت بود و اگر در ماه جمادی الاخر بگیرند در آن
سال گفت که نیک شوند و نریخ غله را از آن و

و فراخی در سختی و اگر در راه رعب بگیرند در اول ماه کردند
ادینه باشد احتمال گرفتگی و بواسیه باشد و از اینها
بکسی بپایم آید و اگر در راه شعبان بگیرند در آن سال در آن
و بکی بنود و نفع و سلامت که در این ماه است و بود و
در ماه رمضان اقتضای را بگیرند در آن سال بهار بسیار
بود و خلق به بدی مشغول شود و اگر در ماه شوال بگیرند
محبوب شود و نفع بسیار باشد و در خزان روز بدارند
و اگر در ماه ذیحجه بگیرند در آن سال فراخی سخت باشد و
عاجیان را قطع راه بود و اگر در ماه ذی الحجه بگیرند بدانند که در
اوشد و فتنه را قاجم شود و عیب نکند هر که بر کنند و دنیا
رای آسانند و آخرت راه پیران کنند و بقول و گفتار میوه

با همه اهل منافع بودند و خداوند عالم را بزرگوارند
بود و این را از او دارند و این خداوندی که بزرگان
بعد از مسط کنند تا عیشش بر آنها تنج گردد و باید
میباشد همین که حضرت خواص این فوائد تمام کرده مشغول
شدند و گویند بزرگوارند و این بزرگوارند و بزرگوارند
و بزرگوارند و بزرگوارند و بزرگوارند و بزرگوارند
که در آن زمان شهر که از مشهور است گمان آن خراب شد
چنانچه شنیده ام از خواجہ قطب الدین بود و در آن
قدس سره از بزرگوارند و بزرگوارند و بزرگوارند
و بزرگوارند از زبان مبارک بزرگوارند و بزرگوارند
از امیرالمومنین علیه السلام و بزرگوارند و بزرگوارند

آمد و آن من فرستاده الاخی میگویند و بها قیصر و هم القیصر بالموت
او معذرت نمود و غذا پاسته پیدا کان و آنکس فی الکتاب
الواجب و الحرفه مسمو را بنیچه شهری منبت که آنکه
پیشو انقباست عذابی و عذابی و آن شهر فرود آمد
و آن شهر و بران گردد و نگاه فرمود که و آخر الزمان
چون معصیتها بسیار شود که اجیشیان و بران کنند
و مدینه از قحط و بران شود و در مگر سنگ اهل ان شهر
و اصره و عراق از شومست بنجران خراب شود و بران
و بران شهر منزل گردد و و عدلان از شومست زمان خاک
شود و شام از ظلم بودن آن خراب گردد و مع بارد

از آسمان در ورم از کثرت لطافت خراب شود
و بادی وراید همه خلق خفته باشند خاک و گلی گردند
و خراسان تابع از حکومت محمدری و اصحاب
تجارت که خدایین باشند و بران گردد و مسلمانان
مردار و ارگردند و بعد از آن فرمود که کشیده ام از
زمان مبارک خواهد بود و و چنانچه مقدس اند سر و
که خوارزم و چند شهر دیگر و حوالی آن از حکومت
منرا میر خراب شوند و یکدیگر را بکشند و مددک
کشند اما سبب آنرا با دلی سخت و تاریکی نورانی
خراب کنند و کوه پاره پاره شوند و اهل آن شهر

سنت گردند اما خواجه مصرود مشق بسبب آن بود
که در آخر الزمان زنا را بگوشه و بگوشه که این خانه
است خاک و درین ایقان پس بیدار و زبیر
عرو برند اما ویرانی است از جیت آن باطل
فنا و زنا و شراب طاری بسیار شود و
خانه با و را فرمان و بدقت بسیار کند و گاه
که چون شهرت بخش این خراب شود و محمدی عبد
بیرون آید از شوق ناغوب عدل کند که مهر
صلوة الله علیه و السلام خود آید و بدان عمل وقت
مسماح غریز که دو و همسنگم خواهی این زاید تمام

مستحق بودند و عاگو بارگشت الحمد لله على ذلك
مجلس بود و در آن وقت که در آن زمان او
بود و از آن وقت که فرمود که روایت کرد و این
المؤمنین علی رفته اند و از رسول علیه السلام برآید
زنی که مشغول او در جامه حجاب خود بماند نباید و
دور شود پس از آنکه ای خود چنان بیرون آید چون
ما را از پوست و نره کار چندان باشد که رنگ
بیا بماند و اگر آن زن ببرد و مشغول از وی خوشنود
بیشتر و در دوزخ بکشد و اگر خوشنود نشود
در جهنم بکشد بداند بعد از آن فرمود که در تنبیه (ما)

ابوالعباس سمرقندی نوشته دیدم بران زن که روز
شوی خود ترگند و در روی شوی ترش نکردند
بر ستاره که در آسمان باشند گناه بروی بنویسند
انچه فرمود که اگر شوی را در یک سوراخ بنی
سیم رود و از دیگری خون و این زن میسید خن
شوی نام نکرده باشد بهر گشت ای درویش اگر چه
خدا بستاند کسی را سجده کردن روا بودی رسول صلی
والله علیه و سلم فرمودی مرزبان را که سجده کند
شوربان را آنگاه سخن در آزاد کردن برده
بود بجهن درویش بیاید و بروی بر زمین او را
برده بود خدمت خواجه انداد کرد حضرت خواجه دها

خیر از آن داشت آنچه فرمود که برگ بنده را از آن
کند بنایند بزرگ که در حق آن بنده باشد خواب
پنجمیری و او از دنیا نرود که از آن گناه خود
و بزرگ این عفو کند و ما در و پدر او را و پناه
تن او را بیا مرز و بر تار حقی که در حق وی باشد
ست راستی و همیشه بنام او بنا کنند و برگی
در حق وی باشد و نورش و بتدبیر صراط و ناطق
در حق آسمان او لها باشد گفت بنده
عبد و سلم برگ بنده را از آن کند از دنیا نرود و
جای عز و در حق بنده و در حق جان دادن

یکایک الموت مروه و بدو نگاه فرمود هر که بنده را آزاد
کند در دنیا بیرون نیاید تا شرب بهشت خود
در بکشدن هر چه آسمان شود و در بر سایه عرش
باشد و بچای و بهشت و در آنگاه فرمود که هر
سویک دنیا را هزاره و فرخ داشتند زیرا که دنیا
و دنیا همه است پس هر چه مردم که دنیا را یکی از این
بدستداری بیرون نهند اما هر دانیست که خود را در آن
مردار دوست خود آن بیاید تا بهشتی تواند شد
و نگاه فرمود که اهل عیشی بنندگان را نیز از آن اند
را دوست اندا کرده اند تا فریادی بهیاست از فرخ

خداوند متعال باین که خواجگان این عواید تمام کرد و موقوف
شدند و عاقلان و دانشمندان این عواید را در کتب
مکتوبه و کتب مطبوعه و کتب چاپی و کتب خطی
الصدقه و سلم پرسیدند که از اعمال کدام فاضلتر است
فرمود که صدقه دادن زیرا که پرده صدقه بود و
در انش و وزغ پس گفتند که از بس صدقه دینده
سفیقا و هزار کس از آل او از رسول روز قیامت
ایمن باشند آگاه فرمود که وقتی امام حسن علیه
السلام را در محضر پرسیدند که خواندن قرآن فاضلتر است
یا صدقه دادن فرمود که از رسول صلی الله علیه و آله

مروست که نان یا پاره خرد صدقه دادن بهتر باشد
و با هزار بار قرآن خوانده باشد انکار نمود که
وقت بی چواری در میان بازار استاده بود یک
گرسنه را نان پاره کرده می داد هر سه وقت آخر
خواجہ حسن یحییٰ رسید گفت ای بیکانه این چیز نو
قبول نیست الغرض چون حضرت خواجہ حسن به
دست نعلبه آمده طواف میکرد و بر ناولان کعبه
پیری را دید سر سجده نهاده روی بلی میگرفت و از
اندیشک عبید حضرت خواجہ انجا بابتاد هم در
پیر سر بر کرد چه بیند که جان پرست که در بازار

دیدم بود حکایت آغاز کرد و خواهر مرا می شناسخت
من همان جیووم که سگ را نان میدادیم و بدی که
کرد و بخواند پس ای خواهر کار خود را در دست خدا
غیر و چهل نیست که نداند که عاقبت مردم چگونه
شود از آنکه فرمود که در سوادکوش نوشته دیدم که خواهر
ابراهم ادم که الله علیه گفته که بگردم صدقه خیر
است از عبادت بسیار و قاضی از آنکه برده
آزاد کند قاضی از آنکه شب قیام کند از آنکه
که ابراهیم و یحیی علیهما السلام از رسول الله
علیه و سلم پرسید که قرآن خواندن و غلبه است یا نه

فرمودند که صدقه این را روز انبی و روز انجاء فرمود
که صدقه دادن خود دل سب و صدقه دادن کایم
سب و صدقه دادن از هزار رکعت انجاء فرمود که صدقه
و بپند صدقه حق سب و دوست خدا انجاء فرمود
که چون روز قیامت آید قومی زیر صاب و عرش باشند
که پیش از بزرگ صدقه داده باشند و آن صدقه
سرش قهر گردد و انگشتی را بر پیرست سبوی بپشت
برگز از رحمت حق تعالی دور باشد و نگاه فرمود
که خدا سبای فرموده که سخنان را عذاب گور نباشد
شدت قیامت خود نگاه فرمودند که زبانی نکرند

به بیان و بر روز و بر شب که در زمین می گذرد
 یک در تمام اول را و بنویسند نگاه فرمود که سخنان
 بنابر سال پیش از سه بوی بهشت باشد بر روزی
 آب پیغمبری نگاه فرمودند که اولیای خدا نفس
 را ده کان سال باز و رسانند اینچنانچه می اند
 که متی خدمت خواجها و تراب را بدست سال از
 نان تنگ بیخته مرغ بود نفس را نداده چنانچه
 در دل ایشان گذشت اگر امروز برسد به این
 کنم انقض وقت تا دیگر حاضر نخواهد برای تجدید
 بیرون رفت در هوا کودکی بیاید دست در میان

هوا چو دزد که خود دزدی گاهی می سرودی امروز باز
آه می نالد بگر بری فریاد سر آورد که دزد دست خلق
گرد آمدند چنانچه در آن کوک پیاده مشت زون
گرفت حضرت حجاجه شاربیکر دشت مشت
زد بجهان مردی دیگر پیاده و شناخت گفت
دزد نیست این هوا چه از آب غلبه ست
محذرت پیش آمدند که الله الشیخ الغریب ان مرد
هوا چو را بر و فضا را در خانه آمدن نان تنگ
بصه مرغ موجود بود در طبق کرده پیش آوردند
پیش که دیدیم کرد که ناخورده شصت شست

اگر بخورم مبادا این نازل شود و چون این آیه را
تا است سال خور و بچکان بر قنطاری
خواهی خواند تمام کردند و گفتند دعا گوی
گفت الحمد لله و بعد از آن یکس ششم هزار
شربت نوشید و از روی او آب آمد
علیه و سلام پرسیدند از حور چون آب را بر گفت
عذران منیت محض حرام است استگاه فرمود
خدای بران کس باد که خور و باغ فرستاد
با بهای بخور و چرا که حرام است اما حقیق راه
مردان خدا باشد که نفس را بجا دوکان سال

خادمه باشند تا از زانو خود آید و بگوید
خوب بود که در قیام و ایستادن و حرکت و استراحت
سوره اخلاص بخواند که هزار رکعت یا نیت
قصر یا بجا آن نماز است و در وقت نماز
کردن این دعا را بخواند و بعد از آن
آب بخورد از آن یک کوزه زیاده بخورد
بودند از این دعا که در کتاب سحر و جادو
و نفوس را قوی کند و هر که بخواند و در هر
حضرت و اولاد او بخواند و در هر
بازگشت کند و در هر

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
نیاز دارد مومنان را که بر سر هر مومنی هفتاد بار
است و در گرو هر پرده هفتاد فرشته است
پس هر که بیات دارد و مومنان را بچنان باشد که
مفتاح و فرشته را را جاییده باشد و حکایت
در نماز اعتقاد و کفر و عیب و ذنوب گذارد و
مشایخ ما گذارد و اندکی بر که پیش از این
چهار است بگذارد هر چه بداند بگوید از مرده
و پنهان را به بدست و مفاد میر و فرشته هر یک

بودن

بعثت دقن بر کور او و بیدید بیا بید و بر او تبار
گستردن از کور بر خیزد عفتا و حله پوشانند و در
بهشت بریند و هر که چهار رکعت نماز پس از نماز پیش
بگذارد قرآه معین است خدا بیجا هزار عباد
او را گردانند و بر برکتی بنویسد در او را عبادت
یک روز و هر که پیش از نماز بگذارد بهین نواب بپند
ابو در داری فی السعنه گفت که بدیند از در اهر
مقبر در بهشت و جهان نسج که در همه عمر عبادت
کرد و مرقدای و در جمل او هر که چهار رکعت نماز و در میان
شام و ظهر بگذارد در آید در بهشت و این باشد

از عهد پادشاه وید میزد و پراست بر سر کعبه و آب میخورد
و هر که بعد از نماز غفلت چهار رکعت بگذرد عبادت
در بیعت رود و این نماز نکند مگر دوست خدا
تعالی الخلاء فرمود هر که نماز بسیار کند بچنان باشد
که همه فرشته گان را خواب و نشانه اعمال او بخوبی
دیده و چون را بپا سازد همچنان باشد و بدو فرشته
کام ترا گشته باشد که یک خانه در دو رخ بنا کرده
باشد و نیاز او مومن را مگر منافق را نگاه ندارد
ای درویش اهل سلوک خود را گشاید که کرده اند
از برای آنکه با هیچکس هم کلام ننمایند که دانند که در

در سخن دل بر او می بیند و آن چند باشد پس فاعله
معاذ حق بر روی این صفا و خود را از کج ساختن اند
چنگل از نشان از کعبه نگر و جبین حضرت طاهران
و این نام کردند و گفتند و گوی باز گفتند و

فایده کجاست

فرمود هر که می بیند از این معانی و ششام و در جهان
باشد که با دور و فخر هر آن که در بهر یکد و چنانکه فرمود
را لاری کرده باشند و پس از این بعد از کلام فرمود
هر که می بیند از این معانی و ششام و در جهان
و اگر به فخر و عاف کرده باشد از کلام فرمود که در حق

فارس خوانده مرا درین ایامی سفت بختی که من را بختی
و هر روز بر سخن در بخت هم بدینست مردی که هر روز
در بخت سوال در آن شهر و قدرت خوانده بود
و گفت ای مرد است گوی چنانکه خود بپایان رسان
را می بید که و چون می شد گفت بدین بود و اکثر
تر از آن بود که تا ده سال سبب این سخن در میان
خون نه نشسته و غزلت گرفتند بعد از آن فرمود که
در حدیث آمده است هر که موسی را در شام و روزگار
در دنیا و آخرت ستیاب نشود تا صد روز و گاه صد
روز و بگذرد از این ایام که او را بپایان رسان خوانده
فرمود که سفره سدرخ هزاره که بالای آن نخلیم نهاده

[illegible]

ایک روز که پسر خود را دید عید سلام فرمود و بر سر او
نان خوانی سنت نهاد از دست عید سلام و دیگر
و دیگر آنگاه فرمود که پسر عید سلام آن پسر
خوذه است که بر سر سرفه سرخ لخت بداند که
من در امر او هست بر آن بر سرفه سرخ خواند و
نسخه کبیری کرده باشد و نرا کرده باشد و
و پسر اسیر از آن است من آنکس بنده باشد که
فرمود بر که بر سرفه سرخ آن خود روز قیامت
چیز نکر عید سلام خوان شود تا بفرق خواند و
و پسر آن روز بهشت بود و در عیسا کی در قصر

انگاه فرمود که بزرگ میانه بر سینه سیخ خود انداخته و
که از آن سینه سیخ بر کبر و بزرگی و دیوانه‌ها و
انگاه فرمود که بشنیده ام از زبان پیر عارف بزرگ بر سینه
سیخ نان خورده و بقای دردی بظرف رحمت بزرگ
بر روزه و جام او در پیش است بزرگترین که در این
خواب تمام کرده مشغول شد و عاگوی باز گشت الحمد لله
و کتب و هم چنین در کتب و در برافطین
را ند که از بغایر علی السید علی و سلم و قتی شریف بر سینه
بایستی (السید) گوی در پیش من بغایر علی السید علی و سلم
فرمود که پیش تو چیست گفت پیش من ضابط گری است
اگر راست فرمودی کار تو شک نیست که ای غیامت

در این شهر علی سلام و بهشت است ای کاه مروت
مردی دیگر بر فراست گفت ای کاه مروت و بهشت
فرمود بهشت تو بهشت گفت آنگاه فرمود بهشت تو از
صد بیک است بدانکه درین منفعت عالم است و بهشت
و خود علی سلام است اگر امانت داری کنی بفرمود
در این کاه مروت و خود علی سلام و بهشت است ای کاه
ای کاه بیانی ای کاه مروت که مردی دیگر بر فراست
گفت ای کاه مروت بهشت من من چه بفرمان فرمود
که بهشت تو بهشت گفت ای کاه مروت و بهشت و بهشت
ست ای کاه مروت و مروتی کنی که این آدم
علی سلام است ای کاه مروت و بهشت است و گفت

پایانی از سد و سفر دانی در پیش من فرمود و بعد از آن
فرمود که پیش من کن و منی است و خود بنک بهنگ
پیش من است و منی است و خود بنک بهنگ

و بعد از آن گفت منفعی بسیار است و بعد از آن
گفت که در جای بهتر بر آید و ای خدایا من
در آنجا بودم و بعد از آن گفت که در آنجا
گفت که ای خدایا من در آنجا بودم و بعد از آن
گفت که ای خدایا من در آنجا بودم و بعد از آن

نصیحت کن که روز خدایا من در آنجا بودم و بعد از آن
گفت که ای خدایا من در آنجا بودم و بعد از آن
گفت که ای خدایا من در آنجا بودم و بعد از آن
گفت که ای خدایا من در آنجا بودم و بعد از آن

گفت ای احمد در پیش من چه سبطی از زود و پیش
چیت گفت پیش من باز نگاه است و پیش من
علیه و سلم فرمود اگر راستی گویی در پیش من
رفته اند علیها السلام نگاه فرمود که در حد پیش
است از رسول علیها السلام و سلم
پیش من کردن عدل
است بر وجه مسلمانان و وجه زنان مسلم و نگاه
که در حد پیش دیگر آمده است
که سب و دوست خدایت عرو و جمل و صدق است
نگاه فرمود که کاسب را می باید که یکسب لایبی که
بدان چهاره پیش بیرون آید و گوشتش با بد و ناز

روزه معجزان که فرموده است بر این طرز است
کسی بیرون آید و چون بیرون آید به نیت صاوی
بیرون آید بگردد عدل ندانید و زنی کند و زگر
کسی که بیرون آید از آب من است و در حالی که می
چون زرق دسته را فراموش کنی و اگر کسی تو
چهار روزه میکنم و چهار روز بخورم این نیز کرم است
الکاه و شود که در عده نوشته دیده ام (بود در آن
استعدت و کاهزاری کردی چون در تبارک ترک او
پرسیدند که چرا ترک سیدی گشت چون عقیقت
را می آید با سلاطین باشد با کاهزاری از کاه خود
که امام اعظم را می استعدت بر حیدر و تقاضای سیم کرد

مذکور است هفت خواست بجا بیاورد
سازد شب شام مسافر شده بعد کمال باز
آمد و کس طاعت که نداشت کرد و گفت اندام
آمده ام هرگز عرق کباب و دیگران جویدم
خواست و بخت جدا مسافر شده و بعد از
آمدن این جویدم گفت در شب مسافر شده با آمد
نام عظم رفته اند و هیچ نگفت آن جویدم
باید که سوار نشد گفت اینچنین در شب تمام
حیف که در میان مسلمان نشوند از نگاه فرموده و گفت
اسلام را در آورده و هر که حق تعالی نام اعظم را در
کرم خود شاره است و بداند مسلمان شود

که این طایفه نام کرده مشغول شدند و عاقبت با گشت
از مسجد علی و کلب مجلس و به سخن در محفلت نشاند
بود آنچه در این که عید دین و انظار از رضی الله عنه
کرد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که در وقت صحبت
با یکی و فوج کند گفت و بر به درج برزد و بجا
نام و برادر و یاران شافقان و محبت خدای بر
آیند با که در وقت صحبت فوج با بانگ کند
پس هر که فوج کند با بانگ کند وقت صحبت
گشت مجلس خوانند و صد ساله عبادت خطبه سلیمه و اگر
بهین سال بر دنی تو به فرقی ایستی بود در فوج نگاه
فرمود که وقتی حضرت خواجہ ابراریم رحمة الله علیه در

و از روزی که دست بست سال بهج تا شصت
عشیره و یکده چنان بگفتند که از زیر خدا خنده و شوخی
از تحت او بگریزند و بود و بعد از آن و بود هر چه
را پاره کند و تحت صحبت خدا بماند هرگز بدان
بنده بجز رحمت ننگرد و روز قیامت سخت تر
عذاب باشد و در دین و یگانه است که بر
چرا بنده پاره کند با خود کند و ز قیامت همان روز
ابرو نو شسته پیدا آید که تا عهد است از رحمت
خدا بماند و هر که و سیاه کند از بجا و در رخ و در
بنده و طاعت از آن روز قبول شود و عهد آن است

که بجز این حق را که است و هر که می درین
حالی او بنویسد و بفرستد که در این و نهین است
بروی عیبت کند تا آنکه ناسیبا باشد نگاه حق
و آب و خون این و ده بود و بود که آب
و به در ساعت از آن در چنان بیرون آید که
حالی از مادر داده است و اگر در انوقت بیرون آید
مرد و بگوید که آب در شکم رود نگاه و بود
مگر که اگر بیست آبی و به ملائحتی و به جوشش و اگر
عالم از آن کش و نفع آید و اگر اندود و به شکم
بنا و او بگوید که نگاه حق در آن افتاده بود که در حق
هر چه خداست و هر که در حق را بپزد و در حق را

[illegible]

[illegible]

این گفته از عذاب خدا بقاء بر بدگاه و خود که
مسئول می باشد و در سلم و خود در عید از بدگاه
را در آن که در سلم از آن که عفویت عذای خود را
گروید و در دنیا و آخرت و بدگاه به پیوسته و در
بدارید بهر گرفتاری او و هر که عفویت از او را
چنان شایسته که به او در خود را کرده و در آن که
در نماز افتاده بود بر حفظ مبارک باشد که در عید
مردان باشند تا آنرا که در آن که عفویت از او را
در هر شیخ یک عید شریف و شیخ شریف و شیخ
چنان که در سلم از او بهر که در سلم و در سلم

خواهد چنانچه از ادی و حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه
برای تفسیر و تفسیر بر دین آمدند هیچیک از او نگفتند و بعد
از آنکه از او پرسیدند که در حق او گفتند چنانچه از او پرسیدند
پشت او و نیز بر سر او ده انگشت است چون و بعد از آن
تفسیر و تفسیر از او نیز شنیده و فرموده او در
مکه و مدینه و دیگر بلاد و در میان مردم و بزرگان
شناخته که از او نیز گفته اند که چون از او پرسیدند
چون از او پرسیدند که در حق او گفتند چنانچه از او پرسیدند
و چون از او پرسیدند که از او پرسیدند که در حق او گفتند
چنانچه از او پرسیدند که از او پرسیدند که در حق او گفتند

زاده از که بسیار عیبی نمی شنیدم شیخ و دیگر مشایخ خود
عظیم بزرگوار و پیراست که آنی نزد یک راجل سلوک
و اهل محبت از آنرا که حضرت داده و نه از نیست
و بچنان این کار را نمی دانند الهی و فرمودند و قاص
حضرت خواهر ابو یوسف جنت قدس را که در آنجا
این بیت را شنیده بودیم و آن بیت اینست
هر که در دنیا مشغول شوم چو دوست حضور
آن نیست نه الهی و فرمود حضرت خواهر ابو یوسف
جنت قدس را که در آنجا که رسم بودی آنجا
که کبریا گفت از دوست و صید و الا گفتی تا آنکه

[illegible]

انجا از خود که حضرت خواجہ یونوس علیہ السلام
سرد الخیز را نیز همین حال بود چنانکه شیخ از پیغام
شب بولای دم بزد اما متاع نافه بود خلق همه
خفته و خاموش و در آن حال که شست ای دریغ
حضرت خلق خفته و خفتند که در حاکم تا این خلق
را بیدار کرد و بیدارند و در خاموشی که
گفت من اندیشه بگوشت مقام شفاعت است
و مقام شفاعت برای سرور و کامیابی است علی بن ابی طالب
و سلم بن ابی طالب است که در گذر کمالتی آورد و داد
نمود ای یونوس چنانکه مقدر کرد که او بکجا در شست تا او

در میان حیوان سلطان اعلا و عین بگردانید و بپیکر خود
این نوید آید که در مشغولیت دعا گوئی بپیکر خود

صدقه ذکرت در این دنیا و آخرت

و در هر وقت که دعا گوئی صدقه

و هم چون از مجلس بر خیزد سلام گوید سلام

اگر شاکه است و فرستگان از پیش خود بپیکر

که از مجلس بر خیزد دعا بقای بروی صحت کند و اند

بپیکرهای بیغزاید و دعا است او زیادت کرد و دعا

فرمود که شنیده ام از زبان مبارک خواج ابو جعفر

چنین فرمود که از غریب هر کسی که از مجلس بر خیزد

و بعد هم گوید که بدان سلام هزار تکبیر و زانوهای اعمال و
بنویسند و هر از حاجتشی رو کنند از گناهان چون پاک
شود گوی از مادر محال را و دست و یک ساله عیال
و نه ساله محال او بنویسند و حج و عمره در آن ساله محال
بنویسند و بر عقیده ی خوار فروان شود که بر سر او نما
گفت ای نگاه فرمود که چون جان در قالب بهتر او می
السلام و زانو دهند و بکنند بر خاست عظمه و بهتر
جبر کل پیش بود پس سلام کرد پس سلام کردن نیست
ایشان ای نگاه فرمود که حضرت امیر المومنان علی
رخ داده گفت بر چند خواستم که وقت از ابدان

و در مجلس بر سوال رسید و سیدم گویم میفرمود
پیش از آنکه من خواستم که سیدم گویم رسول خدا سلام
بگفتی بیکه حضرت جوابی فرمودند تا در کرده مشغول
شده و عاقلی در آن وقت انچه سیدم گویم و آنکس که
در آن وقت حاضر بودند

که امیرالمومنین علی رضی الله عنه و است کر از حضرت علی
السلام میفرمودند از قضا شده با سید در دولت نادانگی و ندان
در حدیث است پس ناز کند شب و روشن پنجاه رکعت
بخواند و در هر رکعت فاتحه یکبار و قل هو الله احد یکبار
و از آن فارغ شود و در آن وقت که سید گوید خدا تعالی

کفایت آن میدهد اگر صد سال نماز قضا کرده باشد و بعد
از آن سخن در نماز غیبا رفت و بود بر حفظ مبارک رفت
که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر که در شب قیام
کند و مردمان غفله باشند این روز بخانه فرشتگان را
فرمان دهد تا شب دیگر صیامت ادا کند و در روز
قیامت امرزش خوانند و در حدیث آمده است که
در شب ادا کند بست رکعت نماز بخند چهار رکعتی
و بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و الحمد صد یکبار در
روز قیامت برابر با نصد هزار صد بقا و شهادت
بر خیزد و در هر رکعت سیصد و بیست و یک مرتبه
توبه یابد و بر پسر طاهسان گذارد تا نصد از آن

باشند گریح و عجز کرده باشند و در بی رحمتی
بکشید الحاکم و محمود که قتی در خانه مبارک بنویسید
الحمد علی و سلم بودم بزرگم را در باغ از حد بزرگ بود
در عین در دو رکعت نام از قرآن کردی بنور صبح
صادق زو میدی که حتم حشر کرده الحاکم فرمود
که قتی جانب سرفند مسافر بودم بزرگم را در باغ
که اورا شیخ عبدالواحد سرفند گفتندی از شنیده ام
که او گفت که حدود ایمان چیست باز خود آغاز کرد
حدودت ایمان است که در غیب قیام کند و در روز
روژه دارد و هر که این عمل کند حدودت ایمان است

بر روی پادشاه نگاه فرمود که مقام حسب منزلت
در دنیا و آخرت و در کور و بیگانه و بی حد و بی غایت
الکاه فرمود که بجانب مدینه و ساور بودیم در مدینه
را از بخار و سیاه و از حد بزرگ و غلظت مدینه و سیاه
او بودیم پنج شبی ندیده ام که او در خواب رفته است
بعد که این درویشی ساجده است چهل سال ندیده است
که بهلوی خود بر زمین نیاورد است بهمن که این
خود بد را حضرت خواجہ تام کرده است غول شدند و عاقل
یا زکات الحمد لله و کمال فی جہانم حق رفیع
افتاد و در نزد خود که پنج او بود سبقت قدس

و نیز در سال خود می آرند و می نویسند که پیغمبر علیهم السلام
فرموده اند هر که در وقت غفلت بسیار بخوابد و سر
افکند و بخواند در روز قیامت میان من باشد
پس چنانچه پیش از این از وی و بر پشت سر و در پیش
مهرتر عیسی علیه السلام باشد نگاه فرمود که حاج
محمد مرسل رحمة الله علیه گفته است که هر که در وقت
خفتن بکبار و رفاه و وسوسه در افکند و بخواند چنان از عذاب
پاک شود گوی که امروز از مادر زاده است الهیة فرود
کرد و صحیفه حاج ذوالنون مصری رحمه الله علیه در ایام
برداشت عیسی علیه السلام هر که در وقت غفلت

از سبب الحاق فزون بخود و هزار فرشته بدان بنده گوی
و پسند و بهشت که این بنده در دینا نیکی کرده
درست الحاق فرمود در روزی با پروردگار بدشتان
مساو بودم در مسجد بدشتان در آن روز با ختم گفتم
ای خواجه محمد بدشتان بگفتندی این روز خدا را خوا
بود از او شنیده ام هر که در وقت پرایدن افتد
دور کعبت با چهار رکعت نماز بگذارد و غنیمت آن
باشد که در راه خدا هزار و بیست صدقه داده باشد
چنین که حضرت خواجه ابن خلدون نام کرده است و شنیده
و عاقلی باز گفت الحمد لله علی ذلک حسن و بزم

در تفسیر امام شعبی نوشته دیده ام که رسول صلی
علیه وسلم با پرسیدند که خیرین ما را از خوردن و آشامیدن
در این حیات پنهان میر علی السلام فرمودند که بخور و آشام
که مرا بر بنفیزی فرستاده است بر مرد صد مرد طعام
و شراب خورد و با پانصد زن صحبت کند گفتند یا
رسول صلی الله علیه و سلم هر چند این بخورد و این آشامد
و این با این پنهان میر فرمود صلی الله علیه و سلم چنانچه
اما چون خوی بیرون آید و آن خوی نباشد مگر از شراب
و در ملک هنری نماید اختلاف فرمود که اهل جنت زنده اند

برگزین بر نشوند و بهیشت درخت با غنای خود
که از این بهیشت در بهیشت باشند هر روز خوشی
و این زیادت با عدل از آن فرمود دیگر
خواهد که این لایه در روز اوینه عدل از آن
خند در سوره انعام خواهد گفت ای ای
زیادت کرده از آن فرمود که از آن
علیه وسلم پیوسته که در این و بهیشت از آن
بهیشت به بهیشت پیوسته علیه السلام
به بهیشت بر حکم این کلام خداوند
در بهیشت پیوسته به بهیشت

بعضی در سینه

بهشت موتی و مادران و پدران را به بیست و

در بیان بزمینداری و انبساط و انقباض

وہی ہے جس نے ان کو

از اینست که این روش را می توان

برای دیدن مادر و پدر و نذر و قصه های آنجا

فروغی و ملاقات کتبی که حضرت خواجہ

ازین غایت که امروزه مشغول شدن و ناکوتن از

فک

فردی که در این مورد

تبریکات و تحننات و تحننات و تحننات

من الشيطان الرجيم بجمعه فرمود صلوات الله
و سلم بر علی که در رعد در مسجد این سخن گوید
پس بر ناری که بگذارد و خداستغاث از وی قبول
کنند و خوشنود باشند و می توانند هر رکعت ثواب
نماز صد رکعت و بیایم از خداستغاث گناهان
و هر رکعت و هر قدمی درجه در بهشت بنام او
نما کنند نگاه فرمود که هر که در رعد و مسجد
و بگوید اعوذ بالله من الشيطان الرجيم انک
نعت الله علیه گوید او را شکست و بتواند
عبادت کیسانه چون بیرون رود و بین بگردد

بگوید چه شئی بر کف دستش می بیند که در بدن او
صد شش و چارند در بهشت صد و چار برای او نگا
و مود که نام زید و بنی در کتابها خود می نویسند
که چون بیرون آمد و چون او را چوب بیرون زد و ششها
که بند ششها بداند که از آن بدو ما جنتش را کن
و ما کجا جنتش را بهشت دهیم که حضرت خواج
این فرمود نام کرده ششها را که در دعا گوی از
گفتند الحمد لله ذاک است که در دعا
چهارصد و پنجاه و یک و در دعا که در دعا
چهارصد و پنجاه و یک و در دعا که در دعا

نگارده و بیگانه ننگ در آنجا برسد و راه فرات
صرف کند و هیچ نگاه ندارد و نگاه فرمود که بشنید
شده است از زمان حضرت خواجه ابو یوسف
چشمه قدس امیر سره العزیز که شکر مال صدقه دادند
سنت و شکر اسدوم الحمد لب العالمین گفتن پس
پیر که الحمد لب العالمین گوید حق اسدوم بجا
آورده باشد نگاه سخن درین توایید خونی که گاه
افشاده شود و فرمود که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
است مومنان را که کو دکان را در وقت سخن
و بیس سخن گوشتان میباید تا درین بگریند و هر که

که در کارها بزرگند معصیت بنام او روا و بد روا نمیند
آنگاه فرمود که در حدیث آمده است که کجا بدارید
نور کائنات از گریستن و چون نترسید و گمان نگویند که
و نه قوه الا بالله العلی العظیم بگویند تا مرد درین
فرشتگان در پیشگاه تبارک و تعالی از گریه بمانند و
که حضرت خواجہ ابی حامد نام کرد مشغول شدند
و عالمی بگشت الحریه علی و ناک
و درین وقت که در حضور علی (علیه السلام)
و هم فرموده است که چون خود را در محضر حق تعالی
که بگوید الحمد لله رب العالمین خدا بقیه تعالی حمد کند
و در پیشگاه او بماند و در پیشگاه تمام انبیا

همه برآرد و چنان نبسته که برده آزاد کرده باشد
اما چون عطسه دوم نهد مایه و پد او را بپاشد
اما چون عطسه سوم نهد بداند که زکام است اما
ای مسکینان جواب عطسه که است گنجان است
غریب زیاده شود نگاه فرمود که عطسه برده بود
میان انش و فرغ و بخوریند بزار نیک و برآرد
برآرد و هر که عطسه نهد و بخوریند بکار آمد
رب العالمین عطا کند خدا بقیه در بهشت
همان یکی پیغامبران علیهم السلام و یک شادان
با هزار ثواب پیغامبران و بداند نگاه فرمود که

که که خطه اند میرا دم میخورد و بر جبر سر بر
بود گفت بر حکم الله چون که حضرت جواب
این فرمود تا دم کرد متغزل شدند و ما گویان
گفت الحمد لله علی زکات کسب و عافیت
و عافیت و عافیت و عافیت و عافیت و عافیت

عمر زنده اند عهد از رسول علیه السلام پیوسته اند
حضرت با نگه ناز و تقصیران پیوسته اند
الله علیه و سلم با پیوسته با نگه ناز و تقصیران
و عافیت و عافیت و عافیت و عافیت و عافیت و عافیت
است مرا و تقصیران است چون عافیت و عافیت و عافیت

اگر ایستاد که جهان نشین که میگوید خدا بر او گواه
گرفته است تا استحقاقی بر او نباشد و دست از
شغل دنیا باز دارد و چون گوید استغفر الله
از الله تا استحقاقی بر خدا بر او نباشد
و فرشتگان را گواه گرفته است و شما را خبر کرده ام
که در وقت نماز هیچ چیز از نماز بزرگ نیست
و چنان گوید استغفر الله محمد رسول الله گواهی
میدهد که محمد رسول خداست و فرستاده او است
و چون گوید حی علی الصلوة ای استغفر الله و من شأنا
را اعلم اگر دیم فرمان خدا بر او خدا بر او رسول

اودا بنماز تا خدا بخواند گمان نماز پیاپی
نماز ستون دین است چون نگیرد حق را اصلاح
یا است محکمت و برکت و برکت و برکت و برکت
بهشت بر خیر و خیر و خیر و خیر و خیر
صحت نماز بهتر است از دنیا و آخرت و آخرت
گوید اندک بر جان نسیج که میگوید و راست میگوید
بنشین که است و است و است و است و است
همچو اعمال نیست و بر که دست بر زانو و بسیار
سلوک چون که بد و بد و بد و بد و بد
نفت و است و است و است و است و است

نکند او را **عاصی** مرده باشد و کفارت گناهان است
که بختی بسجده و طاعت در شش غذای غرور
ست و در روز و در پیش است بر این با نصد
و سیدان در پیش و رفیق بهتر و راه و علم
و سر باشد نگاه فرمود که اجابت خود
شعب خلق است در روز قیامت پس بر کما
چرا تحت کند بهر کف است که تحت ناز
نواب باید و شایسته دان و منند و در پیش
که حضرت خواجه این فایده نام کرده اند
و عاوی از گشت اندر رود علی و کما

حق و عدل و انصاف و فرموده من کسی باشد
که سه چیز را دوست دارد اول در ویش را دوم
بیار را سوم مرگ را هر که این سه چیز را دوست
دارد و دشمنان هم او را دوست دارند و بخود
که در ویش را دوست ندارد دوست میدارد و تو که
خود را دوست دارد و دوست است ان شاء فرموده من هر کس
که خداوند عظمی گفت هر که شش هزار و بیست و یک
او تو دوست و برادر است باشد او در ویش است
و هر که از این هیچ ندارد و شب در روز شکر کند آن برادر
پیار را دوست علی السلام باشد ان شاء فرموده که شکر کند

از زبان حضرت حاکم بود و چنانچه قدس سره
اعتراف می نماید در سوره که در سطر است فکر
و این سوره را در زیر عرش باشند اول الکمل
زن باشد که شود او با و خشنود و باشد غدا
از و خشنود باشد و دوم کسی که در سطر باشد
و بدویم آنکه حساب را راضی دارد و نگاه فرود که
رسول صلی الله علیه و سلم گفت عبارت است
فاصله از همه ناز است پس از آن قرآن پس بر کرد
و این چند کذا است محمد باشد صلی الله علیه و سلم
فرود و فریدت نگاه فرود که ابراهیم

رضی الله عنه را رسول الله علیه و سلم چندان دوست
کرد و در باب عسایر که را شفقت آمد پرید
یا بنی اندک و میراث عسایر بعد از نقل
که بر رسول الله علیه و سلم گفت اگر او را
وارثی نباشد عسایر بر دو بر که عسایر را بپارند
او معلوم است و هر که اهل بیت رسول علیه و سلم
و دشمن وار و منافق است آنگاه فرمود که هر
اسلام فرموده است بر که در باب عسایر شفقت
کند باینکه تو را فرمای قیامت در بهشت عسایر
من با عساکر الله تعالی چنین که حضرت شوالیه

خواب تمام گواه منفرد شد و صدای بازگشت
آوردند عید آنکس که در این عالم میزدند
و در هر روز بر حفظ مبارک

عذای معانی دوست دارد مومنی را که حاجت
مسلمانان روا کند در بهشت جایگاه او باشد
انگاه فرمود بر که مومنی را اگر می دارد عذای معانی
او را بیاورد و اگر بدان مقدار خیر کند که مومنی
پای برهنه باشد و او نعلین بپوشاند و در پای
مومنی فاری بخورد و او کسی که حق تعالی او را در میان
صدیقان و شهیدان برگزید و در این حضرت است

و باید تمام روز مشغول شد دعاگوی بزرگوار
انجمن دینی و کتب محبتی و سوره تسبیح را
در هر روز و هر وقت که بخواهد بخواند
رسول علیه السلام مرده است که چون آنرا از زمان
عالمان استقامت را از یاد داشت چنانچه در دایره
و در آن زمان بزرگ بهتر باشد از جبات دستگاه
فرمود که در زمان هر که علم بنویسد مقامات او
خدا بخواهد بداند پس در دنیا و آخرت او را درجه
در زان کند فرمای قیامت همسایگی رسول علیه
السلام روزی کند دستگاه خود بر که بگوید در کار

علم خرج کند خدا بقیه نواب پیر سال عبادت
بدید و سرگز یک گام و طلب علم نزد خدا
تعالی او را نیز نواب پیر سال عبادت بدید

و در بهشت صد درجه و سرور و اورا اگر
کند چون حضرت جواب این فراید نام کرده مستعمل
شدند دعاگوی بازگشت الحمد لله رب العالمین

توسعه و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور

و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور
و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور و سرور

و سرور

فرمود که رسول علیه السلام گفت فاضلتر است از
چیز با و کردن مرگ پس هرگز همیشه مرگ را یاد کند
اورا مرغزاری در جنت و سبب انگاه فرمود که هر که
یاد کند انجبار اصداء گوید خدا متعالی گفته آن او
به بخشد و پیام رزق اگر چه گفته آن او از یک یک
زیاده باشند باز یاد است از یک در یاد بود
و صفت اندام او را انش و نفع حرام گردد و در
عبادت انبیا خاتم الانبیا و در بهشت در رود
انش الله تعالی چون در نیت خواهر این فرایده نام
کرده مشغول شدند و عاقری بارگشت از نیت علی

و کتب کبریه است و بیایم سخن در حلال و حرام

مسجد نبوی و فرمود که حضرت امیرالمومنین

علیه السلام و جعفر روایت کرده اند از حضرت

رسول الله صلی الله علیه و سلم هر که یک شب

چراغ در مسجد بفرستد خدا بیست و نه ساله

گناهان او عفو کند و در بهشت چهارستان دارد

و هر که یک ماه چراغ در مسجد بفرستد خدا بیست و نه

اندام او را از آتش دوزخ حرام گرداند و در

بهشت بروی کشاده گرداند و در ایام از هر روز

که بخواند و از دنیا بیرون نرود و ثوابی عود فر

بهرت

بهشت نیریزد و بهشتی که بر این پیاپیبران باشد
اندر توان چون حضرت خاتم این خواهد نام کرده
مستعمل است و در کوی باغ کشت انور سید عالم

تو ای که در این عالم هستی و در این عالم
بر غایت مباد که در این عالم که در این عالم
و میان ساز و محقق و در جبهه و بهشت و مبد
و در آن آخرت و در آن که در این عالم
خداوند در این عالم که در این عالم
پاک گردد از آنکه فرمود و بهشتی که در این عالم
یکی مرد و در این عالم که در این عالم

بازارگان کجاست کند این سه گروه را عیب
سخت است چنان درویشان دروغگو و نوکران
خیل و بازارگان خیانت کنند خدایتوان از هر
پرکت نیز برگردد بخود باشد و نگاه حجاب
در صوره بسین و در شهاب نوز دو بار آیه نکر
خواند و از پس بر نازق قل بوالله احد خداست
ما شوی زبادت کند و این شود از حساب روز
قیامت و ترازو گاه و زبصر از آسمان کند
چون حضرت خواجه این خواب نام کرده بخوبی
شدند دعاگوی بازگشت الحمد لله و تک

در وقت کسب و کار و در وقت استراحت و در وقت خواب و در وقت بیداری

افشاء و برون فرمودند که روایت از سید الوصیین علی

رضی الله عنه هم که او را روایت کرده اند پیغمبر صلی الله علیه و آله

که عبادت شایق آنست که از راه دراز پوشد با شلوار

که از سر بالشی افتد شلوار یک خدا بختی و نزدیک منزل

صلی الله علیه و آله عامی مرده باشد ایضا و در مورد

از راه دراز پوشد نه بالشی افتد هر قدم که بر زمین

و شلوار که در آسمان و زمین است و در وقت کسب و کار

که اقام او باشد بکشی نه بالشی بپوشد و کند او بر سر و پا

عده که از راه دراز پوشد او شایق است و در وقت

فرمود این دو گردد همیشه در انفس بفرستند
اول کسی که از او پوشه و دویم کسی که استس بر او
در از پوشه که این دو چیز بکند سخت فایده در
و در رخ بیاگردد برای او بخواند و در میان این که هر
خواهد این فوائد تمام کرده مشغول گردند و جای
بازگشت الحمد لله علی ذلک
فرمود که در غیرت از سر
و سلم چون آفر الزمان اید امیران عابد
گردند و عباد و دنیا شوکت گیرند فتنه در عالم قائم
شود پس در آن وقت مرکب جگر باشد از زندگانی زیر

عجبی بر مومنان نوح کرد ایچا و فرمود چون ایستاد
گرفت و عطا شوکت بر نه خدا ایچا برکت از میان
خلق برگیرد و شهری میان است ن پدید آید و شهر را
وهران شود پس در آن بام فسادا کردن نمایند
پس بدانند که ایشان اهل دوزخ اند و فرمود باید
ایچا و فرمود که در آخر ابراهیم می رسد و خوار شود
و در آن گریه نمایند و مانند که این دو گروه در میان
اند ایچا و فرمود که صدقه کسی را ندهد که در دوزخ شود
را بپایان دارد و او را بدینگونه ایچا می خوانند که
بنا باشد و بگوید که در میان ابراهیم که می خوانند

لغات در صد صدقه به نیکو داری که هزار است
پس مرد و زنی دید بهر حال که صدقه بپوشانم
بدینند تا حق تعالی او را بپارزد و همین که حضرت
خواجہ این جواب نام کرد و بشوال شد دعاگوی باز
گشت الحمد مدخلی و آنکس پس بپوشانم
فرمود که در خبر است
رسول صلی الله علیه و سلم که تو بپوشانم بپوشانم
فرموده باشد بعد از آن پشیمان نشوید از زمان
نزدیک و فرمود که خدا متعالی در کلام محمد و فرقان
محمد خود میفرماید ما انزلنا و ما انزلنا و ما انزلنا

و چنانکه آنکه ایمان آورده اند و

نعمانی را تو به نظر خود قنید پس از آنکه در توبه

سبقت اند پس از آنکه فرمود که چون آدم علیه السلام

از بهشت برین آمد گفت ای وای ای بس

مسافت که طی و مرا طافت آن نسبت که او را فرمود

که هر کار از توبه است تو ندانم که ای آدم چون توبه

بیا شد و توبه کرد و برگردانید و باز

توبه کرد و باز توبه کرد و باز توبه کرد

و باز توبه کرد و باز توبه کرد و باز توبه کرد

و باز توبه کرد و باز توبه کرد و باز توبه کرد

و باز توبه کرد و باز توبه کرد و باز توبه کرد

توبه کند من قبول کنم موجب صلوات بود ای کاه
فرمود که اهل سلوک فرموده اند که توبه کردن
در عهد مسلمانان با و از عهد است می باید که پیش
از آنکه مرکب کوشمانی نکرده باشد او توبه
کند من قبول کنم ای کاه فرمود که اهل سلوک معتقدند
که رسول صلی الله علیه و سلم گفته که حق تعالی سوگند
مغرب و شتی آفریده است از هر توبه و پند
ان دشت مفتاد ساله راه دارد پس ان در کشاد
است هرگز بسته نشود مگر آنکه آفتاب سوی مغرب

برآمد انگاه فرمود که ای محسن الدین ابن محمد برای

کسب حال تو چندین ترغیب کرده ام باید که

بر جم گفته ام بدیگری رسانای نافر دای قیامت

در میان درویشان مقرر شده نهی همین که این

صحیح گفت عصا و خرقه نیز پیش بود دعاگوی را

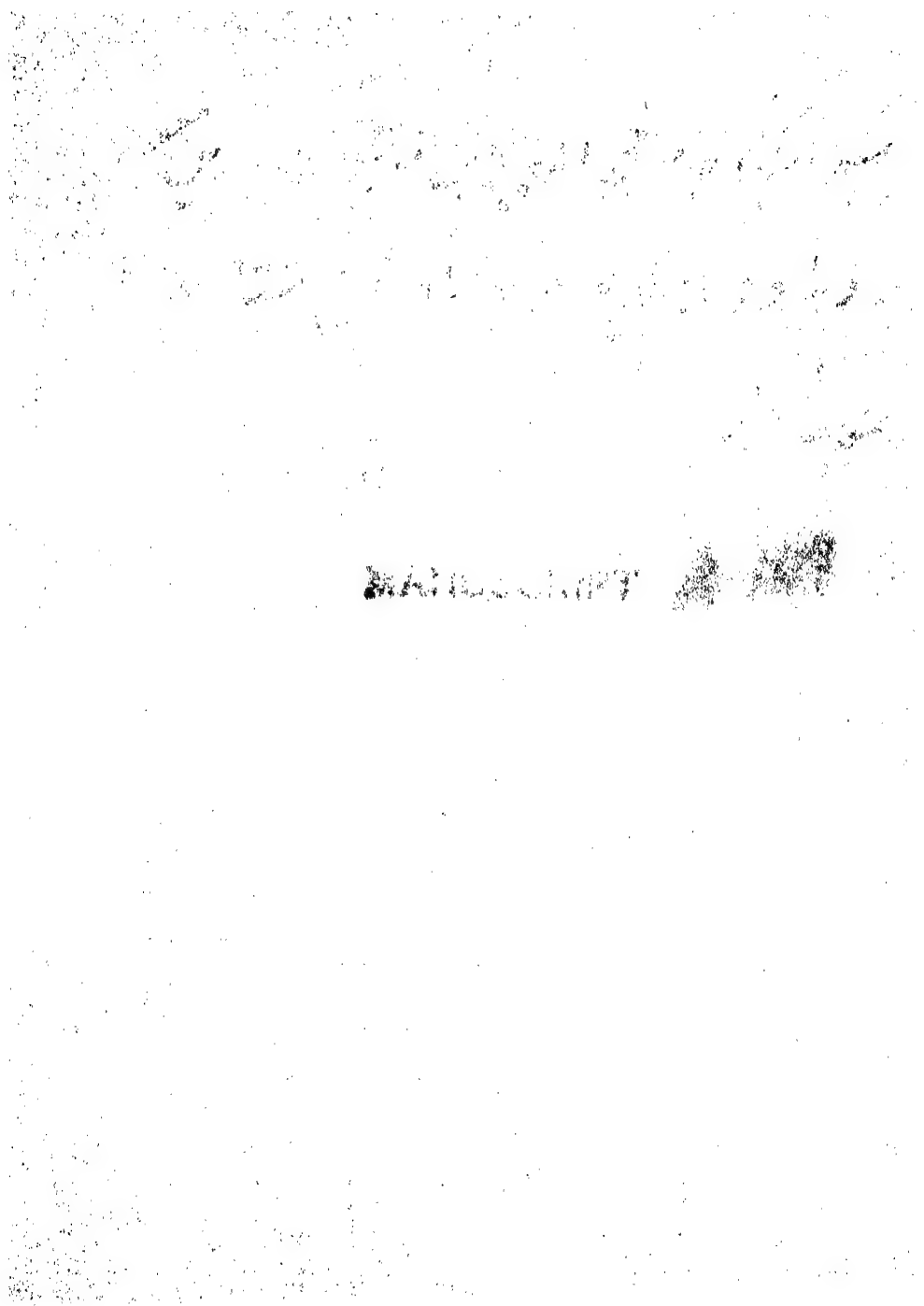
دادند بعد از آن گفتند که این با دعا خواهد شد

ماست این را نشان و سرگرا چون خود مردیابی

برگردن او نهی همین که حضرت خواهر این قوای

نام کرده مشغول شد دعاگوی از دست آمدند

طیغ ذکاب



MANUSCRIPT

بسم الله الرحمن الرحيم وقم بالجهد

الحمد لله رب العالمين والهادي للدينين والصلوة والسلام

على رسول محمد وآله واصحابه اجمعين يدركهم من ملك

امير المؤمنين وامين عرشه وامين كتابه وامين

كلمته وامين امره وامين خلقه وامين دينه وامين

ملكه وامين جلاله وامين اكرامه وامين

تعالى وتعالى وتعالى وتعالى وتعالى وتعالى

که فوارید سالکین نام او است بنشیند آمد بتوفیق است
ما بعد میگوید دعاگوی فقیر حقیر که بنده درویشان
ما کپای ایشان اضعف العباد فرید الدین مسعود
اچو دین که چون تمام روز بخشد و دهم ماه رمضان
المبارک سه اربع و ثمانین و تسعمائة دولت پانز
حاصم شد کلاه چهارتر که که دولت دین و دیانت
سرفری مبارک داشتند بر سر دعاگوی بنیاد شده
تشفقت بسیار از انی فرمودند قاضی حمید الدین ^{نایب}
و مولانا شمس الدین ترک و خواجہ محمود و مولانا علما
الدین کرمانی و سید نور الدین مبارک غزنوی و شیخ
نظام الدین ابوالموید و غیر ایشان و باریست حاضر

خود را در کشف و کرامات اولیا افتاده بود و خود
قطب الاسلام بر لفظ مبارک زانند که شیخ را این مقدار
خوت دل و صمیم خاطر می باید که خود را یکی بر وی باید کرد
بیعت پس او را واجب است تا بقوت باطن خود را
سینه اش که به دنیا و جزایان او ده باشد صفت دهد
شیخ که در ته از غل و غش و حسد و غش و کلاهش و با
در سینه او نماند بعد از آن دست او بگیرد و محرم او
عرفت گرداند اگر چه او را بقدر قوت نباشد چنانچه
بدان که بر او مرید برود در یادیه صلا است و غنای
مدرین محل خواجہ قطب الاسلام فرمودند ای حکما
که در اسرار العارفین خواجہ شمس الدین محمد

که وقتی بجانب بخشان مسافر بودیم بزرگه را دریا
که صفت بزرگه او نتوان کرد و در تحریر هم نباید
سلام کردم فرمودند که بشنوی بنفسم و چند روز تمام
صحبت بشان بودیم بوقت افطار دوران خون از تمام
غیب بر و پیدا میشدند آن بزرگوار بران افطار کردند
فاما یک **نمان** از آن مراد اوی **اعراض** بزرگوار والی
بخشان را فرمودند که صد و چند **خانقاه** برای مسافران
والی بریشان بچشم اشارت شیخ خانقاه تمام کردند
آن بزرگوار فرمودند تا هر روز یک کهنه غلام از
بازار خرید کنند و بمن بپارند بخشان کرد که هر روز
از بازار یک کهنه غلام خریدم و به خدمت شیخ می آوردم

و آن بزرگ دست آن کنگان میگرفت و بر جاده
می نشاند و میگفت این را بخدای تعالی رسانیدم
آخر الامر آن کنگان جهان می شدند که هر یک بر روی
آب میرفتند و بر کرا آن کنگان نفس میدادند ^{قطع}
پس آن نوع بطور میگشت پنج شنبه گفته که مرا از کرا
آن کنگان عجبی اند و حیرتی بدید اند فرمودند که ای
منجم بر سجاده کعبه نشیند و دست بعیت کسی گیرد که
او را همچنان قوت بود که دیگر بر صاحب سجاده
تواند کرد و اگر او را قوت این ولایت نباشد بر
رو نه پنج بود مدعی و دروغ زن است میان این
سلوک بعد از آن بعد ازین محضر خوا و طلبه السلام

فرمود که این سلوک در سیر و بیرون
که لیست مرد و زان چهار چیز پیدا میشود اول
مزدون و اندک گفتن و اندک خفتن و بسیار گفتن
بدن الله صبر نمودن که در دین و در زمین بود
برای و در خبر بودی که اگر در روز و در وقت
سید تا طبع فطرتی که انداخته و اگر در
چیزی رسیدی تا نماند و هر که بر وی بیامی
از صبر و کبر و نو نگر و در دین و در دین
چنانکه اگر چه بنده ای بامه نفس خود بکشیدی
و اگر از پستی بنیدی از غرض آن در دین و در
چنین صاحب امت بود وقتی که این دعا گوی

در این سال که منتهی به سال ۱۰۰۰ هجری قمری
چون سال رسیده بود و طاعت بودم اندک چه مشکلی
در خور غنیمت و این که این چارچوب خبر که فکر آن را
رفته است بگویم چندان روحیه ای پیدا نشد که امر
اعلان و بعد گاهی که عرش عظیم به حجاب پوشیده
و اگر در این دید و شنیدنی از زمین اول ناخت ابرار
و اگر در آن بسته در حجاب بودند از سبب این که
در هر دو سال صفت که سبب برسد نشسته ام و هر
روزی سوی من می کرد و گفت ای درویشی تا چه خبر
و اندک گفتی و اندک خبر و باطن صفت اندک گفتی
برگزیده بود و نمی دانم پیدا نشود که در وقت آن
و اندک در این روزها می کرد و آنقدر زبان سخن گفتن

کتاب ساخته اند و طوام از کما و و خاشاک کرده اند و
محبت خلق را بجز طایفه اقلی دانسته و نگاه بر شیوه
سجده اید نگاه خواب قطب اسلام فرموده اند که
در ویش جابره خوب بپوشد یعنی از برای خود از حق
بهر تحقیق چند ار که او در ویش را بهتر نسبت و در راه
سلوک کاذب و مدعی وجود پرست است و نیز که
که در محبت افسوس است بعضی چند ار که او در بنابر
میت درجه طریقت است و بر در ویشی که به او
نفس خواب گفته حقیقت بدان که در ویشی که
نگاه خواب قطب اسلام فرمودند که تقی جابره یا
مسافر لودم در ویشی او را بنظر از حد بزرگ و صاحب

طهرت اما در مجامده چنان مشهور بود که استخوانها در پوست
در وجود مبارک او مانده بود اعراض آن در دهنش
همی بود که نذر جانش هزار دی بر جای خود میشت
و در مایه و اندوهش نفیس برار من طعام نجوی از
جانش آمانه پیشین برکات بیایدی تا باید که طعام
خور دی و باز گشت و اگر برین اهدی دست درون
جزه کردی و بجایه برود دادی و از میان طعام بیاید
و کس در مایه سیدی دست زمره صد آفریدی و بر هم پیش
آن در دست آفریدی او را دادی اعراض دعا گوئی چند
روز در محبت آن بزرگوار بود و چون که وقت افطار
شدیم آن بزرگوار از عالم غیب برآمد و رسید که از آن روز

وادی و درونما خود بخود می و عهد از آن گشتی تا در پیش
اندک که رود و آنکس که بیدار بود و محبت خلق
ترک ندهد و خواب کم نکند و آشنایان که در مقام معرفت
خود عهد از آن عهد بین عمل این حکایت و نمودند که
ایده نشی بهتر میست علیه السلام را با چندین درویش و
فرب که او داشت چون بالا چهارم آسمان رسید فلان
شد که هم در آسمان چهارم بزرید که از الانش و تبار
هنوز بر روی چتری محبت چون بهتر میست علیه السلام
در خود شخص خود که سید حرمین و سواران در خرقه
داشت نوره بزرگ که این را چه کم فرمان شد که در پای
خود هم بنشیند و می گویند آمدن کاسه و سوزن بیرون
نهند آغشته آفتاب همین عاباض پس ای درویشی گناخته

که هیچ است کان بهر عجب السلام را در عالم اسباب
این کس با چندین آسودگی و نیا عاقل و عاقل که حضرت
که رسیده و بار بار با کلام فروز که در پیش را خود می باید
تا هر روز ملک بگذارد و همیشه برود در هر که حکایت میکند
که در پیشی صاحب فکر بود که بیت در فکر و دی جهان
از سوال کردند که در بنیالم فکر که شما فرو شده و آنگاه
حسبت فرمود که بر چند نظر پیش میگیرم و ملک میگذرم
و دیگر صد صد جبران می بینم و در هر عالم که ناشایکم
یکجای دیگری نمی ماند و چون از آن میگذرم در عالم دیگر
و ملک دیگر می افتد و کلام خود قطب الاسلام را در
چشم آب کرد و دیگر است و فرمود که وقتی ز در و پیش

مغفوی شنیده بودم پس بران مکتبی که واپس میگذارم
دو صد ملک دیگر در پیش دادم بکام و بوقت السلام
در حفظ مبارک را بد که اهل سلوک و طایفه منیران می
فرمانند که در پیش دادن روحانی است که هر دو صد
هزار ملک واپس بگذارد و قدم پیخته زند پس هرگز از عالم
غیب خبر بدیت او خود در پیش منت بعد از آن خبری
معمول فرمودید که عین اولیا که اسرار بیرون داده و در
غلبات شوق میباشند که از سکوی میگردانند
که کمالی از هیچ نوع اسرار بیرون نمیدهند پس در بیان
اهل سلوک را در صد وسیع میباشد تا اسرار و سکون
گیرند زیرا که اسرار سرست از دوست پس از آنکه کامل

ست و در روز شنبه که در آن روز
فرمود که در آن روز که در آن روز
حوائج و حاجت و حاجت و حاجت
و حاجت و حاجت و حاجت و حاجت
مبارک است اینان و حاجت و حاجت
مستندند و حاجت و حاجت و حاجت
مبارک است و حاجت و حاجت و حاجت
نموده اند که در آن روز که در آن روز
کردند و حاجت و حاجت و حاجت
کامل بود و حاجت و حاجت و حاجت
کامل نبود و حاجت و حاجت و حاجت

اسرار دوست را کشف کرد و سر بهادار داد و نگاه خواج
نصیر الاسلام فرمودند که حضرت خواج مجید ابدادی
قدس سره العزیزان زمان که در عالم سکر بودی جز یک سخن
و یک گفتار و آن سخن این بود که هزار دای بران عاشق
که دم دوستی زنده و ایچ از عالم اسرار بر و نازل نمود
بر خور از چنین و گیران گوید بعد از آن بعد از آن هر روز
که شنیده ام از زمان شیخ الاسلام خواج بزرگ حضرت
خواج حسن سجری قدس سره العزیز که وقتی بزرگ بود
که صد و چند سال از عمر وی می گذشت و عبادت کرده و
از حق تعالی جدا بود و او کرده بود بعد از آن سرای اسرار

یکی بروی تخت کرد که چنان آن بزرگ و عظیم است
 طافند و ای نداشت بر فور از انکشاف گروانند
 دیگر چنان که بر این عطا شده بود از او گرفته و آن درویش
 دیوانه شده که این چه شده است و او را که ای
 خواص که تو آن امدار برون ندادی لایق امدار و کمر شسته
 اما چون دیدیم که هنوز تو در مضیقت پرده مانده ما این سخت
 از تو بستیم و بدیگری دادیم ایگاه خواند قطب الاسلام
 دام نقوده بر زبان مبارک را اند که ای وزیر درین راه
 میان اهل سوک مردانند که صد هزار دریا بای اسرار را
 فرو میبرند و عهد اند که ما چه فرو بردیم بلکه هنوز فریاد میکنند
 که اهل من مزید بعد از آن ببرد من چکار فرمودند که وقتی بزرگ

تا در وقت درنگ نه باشد پس کمال از یکدیگر هم گفت
و دست بست و او را عزیز و عزیز و عزیز و عزیز
و آب بنفش از نه بی کم است علم و سکه و سکه
در چنانکه مردان اندک در یاد می آید و از او قوی
شیر و امیر و دست به سینه و او را در وقت
ست که بهر هر یاد بل من میزد و یکدیگر از هر
که در وقت من فراوان میگفت تا این من گوی که در
همین ملک اسیر برون و او را در چو بیات و گوی
که نه چند شوی انگاه طوطی قطب الاسلام و
تا در وقت از نه به بیگانه نشود و در وقت در
روح الایمنی و با بر خود گذارد و گوی که نظام و

زند

فرید بعد از آن بعد ازین محل فرمود که چون خواجہ یابرد سلطان
قدس سرہ العزیز بعد از افتاد سال در مقام مغرب بار
یافت فرمان شد که این بار گردانید که از سوزالایش
دنیای خود دارد بر فور خود یابرد در خود شخص کرد
بوسنین و کوزه شکسته همراه بود چون یابرد از سب
بوسنین و کوزه شکسته با نسی یافت تو که جزی
از نسی دنیای و جزان داری حاشا و کلا کی با ریایی
پس ای برادر راه سلوک و درویشی امری دیگر است
و دنیا واری دیگر یا درویشی با شش یا دنیا داران
بعد ازین محل این حمایت فرمودند که چون درویش
کامل گردد بر چه بگوید و حکم کنند آن بنفاد و پیوند و بگذرد

در آن سخن بنیاد از وقتها است نظیر آنچه در مورد
وقتی فاضل حسبه الدین ناگوری که با نیکو خلق و
حائب در یاساف بودیم هر یک حائب قدر بیک
بار سینه عز و جل نامش میگویم که در وصف گوید
و نتوان گفت نزدیک دریا مفاصل بود من و قاضی
بر دو دریا بنشینم کمر سنگی مارا فر کرد و در آن بیا
بسیار بهر طعم از آنکه باشد از من زمان نگذشت
که کوسفندی و نازان جوین و رودان گرفته پیش
بنهاد و باز گشت من و قاضی از نازان تا اول کوه
و بعد از آن یکدیگر میگفتم که خداست این دو زبان
خانه غیب باطل کرده است باری آن کوسفند نبود که

بیکه از دروان غیب بود و بعد ازین بودیم که کز دهم بقیاس
شته بزرگت پیدا شد چنانچه نیز از گمان و جان می آید
سیرت بهین که ترویکت دریا رسید و درای تماشای
در آب انداخت و کد از شد من روی خاصه دیدم
قاصد روی من برد و گفتیم که درین نیز حکایت شده که
کز دهم بر سینه تخی می رود و بیاید که تا و بیاید این کز دهم
بر دیم که تا بجای خواهد رفت دران کنار و دریا جدا
بود که سوار شویم بر د و عاجز شدیم و وقت بدعا
بر دیم و گفتیم اگر ما بدرستی کار خود را کمالیت رسانیم
تا ما در یاراه و بدر که تماشای ان کز دهم به بینم که گجا
میرود چنان که ما بر د و این مصاحبت کردیم و برمان حق

خانه آب دو شلق خود بن مشک پیدا شد ما بر
گذشتیم آن کز دم در پیش ما و عقب جا نگذاشتیم
نزد یک درخت دیدیم که مردی خفته است و
ماری از آن درخت فرو می آید تا آن مرد را بویک
کند پس آن کز دم ما را نزد بویک گروانید و شتر
ناچیدار شده ما را کرده نزد یک آن مرد افتاده ماند
ما بر دو نزد یک تر شدیم ما را دیدیم که بغیاس نر
من بود گفتیم نزد چون بیدار شود در باجم برانگیزد
تواند او را نگهداشته است البته بزرگ کسی خواهد
بود و چون نزد یک درخت رسیدیم هم که صغری
به سرو سامانی می کرده افتاده است ما از سر گذشتیم

شدیم و گفتیم که اشکی مانده ای آدم تا این نوع دیده میشد
ما بر دو گفتیم و بخاطر گذشتیم و تحجب نمودیم که این
مرد شراب خوار و نافرمان را خدا تعالی بگذشت
سپوز این سخن در خاطر نیکو گذشتند بود و گفتند
آواز داد که ای عزیزان اگر تا مصلحت و پارسایان را
نگه داریم پس مفسدان و گنه گاران را بگذارد و انحراف
بدرین گفتگو امزد بیدار شدند ما را و در پیش خود
افتاده دیدار حد را بداند و متعجب ماند و ما تمام گفتیم
نمودم و هر یکی آن را دیده و گفتیم انخوان از روی ماست
شد و از آن مبالغه تو به کرد چنین گویند که انخوان آخر کجا
از واصلان حق نشاء شد و حقیقتا در حج پای بر سر نه بجا آورد

الحکامه خواند قنیت در سواد و نام نخواست فرمود که آنرا
دست و پا بدو و عظیم عطف و زحمت کرد و بعد از آن
را صاحب کما و در و اند و بیچاره و در و بیچاره
بعد از چهار روز و در و بیچاره و در و بیچاره
پس یکی را بخواهد است آنکه ای بیچاره و در و بیچاره
بسیارند که در و بیچاره و در و بیچاره
از بیم و خوف و در و بیچاره و در و بیچاره
را که بیچاره و در و بیچاره و در و بیچاره
اگر ای بیچاره عین عفت و در و بیچاره و در و بیچاره
اوم و در و بیچاره و در و بیچاره و در و بیچاره
کردی و در و بیچاره و در و بیچاره و در و بیچاره
خود و در و بیچاره و در و بیچاره و در و بیچاره

هر آنکه یکی از اندکان گشت و چو طاعت خط و ناخیزند
و روی او باز زدند و نگاه بند برین محل طایم این سخن
فرمودند که من وقتی در شهری رسیدم طایفه را از اهل
مطامح و منافعی و بیکان و بیسکان آدمی دیدم و عام
بیکر استاده و حیثیهای ایشان سوی هوا داشتند و چون که
وقت نماز شد می آوای میکردند و باره آن عالم خبر
مشغول میشدند و عاگوی نیزه در میان الطایفه گردام
خبر بودند و باید روزی از میان الطایفه چند نفر در عالم غم
آوردند و عاگو خدمت ایشان عرض داشت کرد که شما
این عالم را کجا قرار داده و رستیده اید ایشان گفتند که
قریب شصت سال با مفتاح سال باغند که قضا عیسی خبر

عین را بعد مسکیم که شش کب و سی و شش هزار سال
هر ندای غر و جل و عبادت کرد چون در سجد و مهنه نام
عاب اسلام غوری و زنده را زنده اند از خوف بر
خود میزد و درین عبرت بود مانده ام ندیدم که
عاقبت ما شکره خواهد بود و چه ایدگذاشت ازین
خوف و سرت خواهد قطب الاسلام ادام و سرت
ای ای بگریست و این سخن بزرگان مبارک باشد که
حال کائنات بر این جور است که این از خوف و
متحیر مانده اند ما میخدایم که از کدام طایفه ایم و این
قطب الاسلام این فوج تمام آمد بر خواست و نیاز
شد در عالم بجز مشغول شد دعاگوی بازگشت و الحمد

[illegible]

بزار عالم در سبب او فرو آید او را از فرو آمدن
جبری باشد که درین محل قریب و دوری
و رویش را با غم و آن در رویش در عالم غیر مانده بود
خلق آید یار چه رسیدیم که این بزرگ را چند سال است
که درین عالم مستغرق است و خلق گفتند که مدت
بسیار سال باشد که او درین عالم است و عرض مدتی
بعد گفت او بودم و وقتی او را در عالم می یافتیم رسیدیم
از این زمان که شما در عالم مستغرق میباشید از آمدن
و رفتن کسی شمار خبر میباشید یا نه این بزرگ گفت
ای یار آن زمان که در رویش در دریای محبت غرق میشود
هر چه از او را بجز برونماند و دیگر و او را از شد و غیر عالم
بجز خبر نمیشد و اگر در آن وقت احوال در گذشت

از بریدن خبر غایب شدی این ماه عشق با نسی ستم بر که
درین روز قدیم نبوده بر گزینان سلامت نبرد آگاه
جبرین محروم بودند چون در خلق بهتری کجای علی السلام
کار و بر انداخته خواست که فریاد کند و روان آمد یکی
اگر دم زدی نامت از میان محبان خود پاک کردم
دیم و بودند چون از هر سر میگردید جبر علی السلام
فرود کشید خواست که فریاد کند جبر علی السلام فرود
آمد و گفت که یادگر یا فرمان میبود که اگر دم کشیدی
از جریده پیران محو کنیم آگاه خواهی قطب از اسلام
است و نخواستیم بر آب گرد و فرمود که بر که دعوی نیست
کنز و بوفت محو فریاد کند و گفتش بدان که او محب
صادق نیست کذاب و دروغ زانست بر این خلق

دوستی آن باشد که آنچه از دوست بر آید بدان راضی
باشد و صد هزار شکر آنه دیگر که می که باری او هم برین
جایزه یاد کرد چه زن مثالی بسیار با او کند مردان
حیدرین محل فرمودند که رایج معنی از حد بسیار است
بود که آن روزی که بلا بروی نازل شدی نهادی آید اگر
و گفتی که امروز دوست ازین ضعیف یاد کرده است
و آن روز که بلا نازل نشدی نگریسته و گفتی که امروز چه شد
و چه خط ازین که دوست ازین ضعیف یاد نمود
الگانه فرمود که کشنده ام از زبان شیخ الاسلام حضرت
خواجہ معین الدین حسن سحری قدس سره که در سلوک
آمده است بر کرامت بود و دعوی محبت حق کند و
و بد دوست را بارزوی نخواهد تر دیکه اهل معرفت

مدعی است زیرا که بر وی دوستی رضای دوست نگاه
فرمودند که آنروز که دوستی بر سر نازل گشت عقیقت
بدانیم که امروز محبت که از ما بر گرفته شد بر آنکه در گشت
در بر راه مملوک بین جدی دوست است از هر من عمر
در مردان عیب اختار بود و هر بود که اول مردان
اینکس را از امید از چوین او دران راه را رخ بخت
خود را نگاه داشتند بعد از آن بود از زبان جمیع
در مملکت خود می اندازند بعد از آن فرمودند که دعا گو
را باری بود شیخ عثمان بخیری هم حرف دعا گو و او از
حد مستغنی داشت چنانچه روز مردان قیام او بود
چون شیخ عثمان کار خود را بپایان رسانیده بود باری

غیب ملاقات کرد الغرض مغزی با هیچ کس در
محیط نشسته بود و ناگویی خبر برادر و جگر او برادر شیخ
فغان بسبب گفت گفتند می آئی که ما می بینیم چون که
این سخن بشنید از زبان برخواست و غمت از رفت
و از چهره نا پیدا شد هیچ نمی آم که کما رفت و در
کجا بود و بعد از آن خواب قطب اسلام اقامه نمود
بر حفظ مبارک و اندک روز بعد از آن که کمال دار و دنیا
او ساکت است و در سلوک و امیداری کمال است و در
اصولان با شسته که او کمال است برسد آنگاه بهر سحر
و بود که وقتی من و قاضی محمد الدین ناگویی طواف کعبه
معه میگردیم نیزگه بود که او شیخ بهرین الدین گفتند

او از خستگان خوابه ای که غش بود از صبر درک او نیز طایفه
میکرد و بنده ای او را با لب کعبه رفتن گرفته و بر کجا که می
برد آن الدین قدم می نهاد و من و من و من و من و من و من و من و من
بزرگ چون روشن سر بود گفت در حال ظاهر من شایسته
چه میکنید آنچه عمل ما است همان بکنید من و فاضل از ویر
که شاه و علمدارید پنج فرمود که روزی هزار ختم قرآن میکنم
من و فاضل از این سخن او متعجب شدیم این بزرگوار چنان
گوید ما در خود اندیشیدیم باشد که سرحدورت از قرآن
بزرگان میراثند بهر که خاطر ما گذشت این بزرگوار صراحت
کرد و با تک برین زد و گفت که حرفا حرفا حد حرف
بخوانم مولانا علاء الدین کرمانی حاضر بود و عرض کرد مگر کرم
باشید خواب قطب الاسلام ادام الله ثقله و فرموداری
آنچه در عقل نمکند و عقل را در و گنجایش نباشد پس آن

آن را مات بود انگاه خواجہ قطب الاسلام هم سرب
کرد و فرمود که بجا مقبوت رسید از حسن
اگر چنانچه در پنجاه و یک مرتبہ امام محمد جدید
و پنجاه و یک مرتبہ حقیقت برسد انوقت سخن
در مجلس را من و بخندت بر بالوب نشستن
بود خواجہ قطب الاسلام امام محمد جدید
را ند که چون مرید را بدید بر عاتق مقام عالی باشد عاتق
نشیند که بای آئینه بانست انگاه بعدین محمد
که دعاگوی بخندت شیخ الاسلام حضرت خواجہ محمد
حسن بن محمد قدس سره از طرف در انجمن عیسوی
الدین نشست بودم مولا ناصر الدین فرمود که حق
رسول الله صلی الله علیه و سلم بپای نشسته بود

و باران گرد بر گرد بودند که کسی از بیرون بیاورد
یکی در دایره مجلس و درج یافت بر دور بنشیند و در دور که
در آن حلقه های بنافست و در پس دایره بنشیند
سومیم که اینجا هم جای بنافست باز رفت ساختن شد
سومین جبرئیل علیه السلام بر معصومین صلی الله علیه و سلم
آمد و گفت که یا رسول الله خدا اینجا میفرماید که
سه کس کسی که در دایره های بنافست و بنشیند
در پناه خود حادادیم و در یک کس که در دایره های بنافست
و در پس دایره بنشیند ما از او شرم داریم و خودانی
او را نفیض کنیم و سومیم کسی جای بنافست و بر رفت
من نیز از او برفت و بی نصیب ماند قاضی محمد الدین

فرمود انگشت او را بیاورند و بر پشت او چو کند و او را
و طب را احقرام فرمود و بیتی آنست بر خاک و مجلس
ای میرزا که باید بنشینند و مدای خانی باید بنای بنشینند
زیر آنچه و هر است از رسول الله صلی الله علیه و سلم
که در تفسیر ابواللیث سرخندی مینویسد بر که در میان
مجلس بنشینند او را چون باشد بعد از آن سخن در نظر
بیر افتاده بود که بر خط مبارک انداخته که نفس بر سر
فرستد یکی بنک دویم به مبارک اگر اگر کسی نفس
زبان بر سر آید و باز فرمود که وقتی من گذشتیم
السلام خواه معین الدین حسن بنوری قدس سره و
حاضر بودیم و ایشان حکایت کردند که روزی پیش از
علمان از غایت قدس سره اخبرند هر خود استاده بودم

در این

که صبح سحران الدین نام فریخته هم طوفان خواب معین الدین شد
از دست بمسابید که منزه خاطر جبری بن کجاست حد
نخج خان در آمد و روی بر زمین آورد و فرمان شد که
بخدمت ضحیه رسید که در صبح عثمان را روغن بوی
بود او را پرسیدند که امروز مرا نزد خاطر می بفرستند
حضرت روی بر زمین آورده گفت که بمسابید دانه که بچشم
از روی در بخش می بایم زیرا که او باطنی راست کرد
بر بار بالای نام بر می آید و خانه دعاگوی به شتر میگوید
که او دین عرض داشت کرد و هر روز از زبان مبارک خود
ملکان این سخن ببرد که مرا میداند که پیوندی با داری
آری خواب نقش بر پروراند چگونه است که از بالای بام

محمد افند و گردانده منی کسب و کار منی و در این
وی و در این کسب و کار منی و در این
سید و در این کسب و کار منی و در این
دو و در این کسب و کار منی و در این
محمد افند و گردانده منی کسب و کار منی و در این
محمد افند و گردانده منی کسب و کار منی و در این
محمد افند و گردانده منی کسب و کار منی و در این
محمد افند و گردانده منی کسب و کار منی و در این
محمد افند و گردانده منی کسب و کار منی و در این
محمد افند و گردانده منی کسب و کار منی و در این

سکه بود سرور مرا تشکر کرده فریاد برآورد که پنهان زنده
مستطابان و او هم بعد از آن چنگاه سلطان شمس الدین
در آنجا رسید نام شهر را بنویس کردند و پنهان را زنده کردند
و روان شدند تا به آنجا که در پیش در یک کوه اشجی دارد
و کوه دیگر برآب باشد خواجه قطب الاسلام درین کوه
بود که ملک اختیارالدین از یک صاحب قصبه بیاورد
و روی بر زمین آورده و بنشیند و چیزی نهدانه بخت
خواجه قطب الاسلام آورد و شیخ روی سوی حاضر آورد
فرمود که رسم خواجه گان بنشیند که چیزی از کسی قبول کنم
این تقدیر را بیشتر ببرد و بداند که کسی رسانند که طایب
این باشد اعراض بران بهار با که خود نشسته بودند هر روز

آنها بر داشتند و بخاطر آن مجلس و کتب آنها را در میان
نمودند و چنانچه چون نظر کردند در آن بوی بوی نیکوای
نزد دیدند و میوه و غذای شیرین فرمودند که هر که در این
خانه خدا تعالی چندان نذر باشد و بحال نفس الهی و
الحاجات خلقت کند برود و چون را بدو او را بگو که از خانه
بار و بگریا و رویشان از بینا باز گشتن می ممکن است
عقاری آنها را فرمودند که چنانچه شیخ الاسلام خواجہ میر
حسن سجوی قدس سره العزیز اوصاف الدین کرمانی و شیخ
شهاب الدین سعد وردی و دعاگوی یکجا نشسته بودند
و حکایت اینها میرفت چو درین محفل سلطان شمس الدین
انار الله تعالی بر آن روز و آن روز سال بود که سه بر دست

گرفتند بیست نفر از هر گانه بر این سلطان افتاد و هر
از زبان سپاه که هیچ الا سلام طراح صحرایین طلب
نیک بیرون که کلامی که از لب پادشاه در می خواهد شد
تا بداند حق تعالی او را از جهان نبرد تا پادشاهی
رساید آگاه خواهد بود الا سلام بر زبان مبارک
داوند ز نفس بیت بگو چری ست مخصوص که نفسی
باشد بعد از این سخن در بیعت افتاد و بود خواست
الا سلام بر لفظ مبارک داوند که بیعت نمی داند دست
زیر که اگر کسی از بیعت برگردد پادشاه او و فرشی نقد
باز این بیعت کند تا بیعت او در شب باشد آگاه
چون این عمل فرمودند که در دهه شیخ اما سلام بر پادشاه

الحمد لله الذي جعلنا من عباده
رضي الله عنه كجهنم حضرت رسالت پناه عزمت
مکرم پیشی کرد و پیشی از فتح المیر المومنین عثمان
رضی الله عنه بر رسالت بر مکیمان فرستاد و درین
مکیمان دشمنان حضرت رسالت و بر رسالت خود که
امیر المومنین عثمان رضی الله عنه را دشمنان میکنند
رسول علیه السلام این خبر شنید و یاران اصحاب
را طلب کردند و فرمودند که بیاید که بجست از
نازه کنیم و در مکیم و با مکیمان حرب کنیم یاران
بر حکم اشارت از سر بار بجست کردند و از سران رسول
علیه السلام در دست او خفت نگه کردند و نشست بود و روان

بعیت را بوقت صلوات گویند و درین میان احوالی
بود که او را این آئین گنجدی اهورا موعول علیها السلام
باید و روی بر زمین دارد که مرا از سر بعیت بیند
پس بعد از آنکه در سجده پیش ازین بعیت کرد
آن احوالی بر عرش نشست که از رسول خدا چون آن زمان
با اهلان کرب سرویم و احب باشد که بدار از سر بعیت
کنند معجز علی اسلام او را در سجده او و بدو بعیت
مشرق گردانند و گاه خواهد قطب اسلام بر قطب
مبارک را زد که از چنانست که بعیت تجدید آمده است
و با آنکه عرض کرد اگر بر حاضر باشند جمیع کند و تمام قطب

فرمودند و جانب پریشانی آمد و بجهت کشیدند و جانب
فرمودند که ملک ندارد که غنچ را بسوزم و خواب محسن ابدی
سره بهشت پس بجهت میگردید و عید آن سخن در حسن
مردمان افتاده بود که بر حفظ مبارک زنده که وقتی در
را با تپهای بگیرند و در معرض قتل استاده کرده
قدح سیاف در اندک جمع بران گذار کرد و در دوش بر گور
پیر خود افتاد و در حال روی از جانب قبله گردانید و
بجانب قبر پیر خود که سیاف از او پرسید که از قبله چرا
گردانیدی و روشن گفت من روی جانب خود را
نور کار خود باش سیاف و در روشن درین گفتگو بود
که فرمان والی ملک در رسید که این درویش را آزاد کنید

خواص طب الامراض چشمی بر آب زعفران و زرد کوبیده
 این نوع خرد شده که در روغن یا انگور مدخل او انداخته
 بعد از آن که خوب قیغ لایق شود و زرد کوبیده و قیغ
 حین اندن قیغ سره زعفران را جمع بجا بماند بود
 فواید و ترقیب ملک بگرد و سر را استای خود
 بعد بدند قیغ من آوردند و جمیع باران درین میخورد
 که در دست خواص بگردان قیغ من آوردند و جمیع باران
 درین میخورد و استای خود بگردان قیغ من آوردند
 چون بدان از چای باز کشند آری بود که بجا است
 که در دست بگردان قیغ من آوردند و جمیع باران
 درین میخورد و استای خود بگردان قیغ من آوردند

میگوید حضرت خواجہ حسین الدین قدس سره فرمودند
که انظرو که در پیر من خواجہ عثمان فرموده چون
برادر نظر من ای چشم سر می بینم چنانکه البقی نشان اند
عالمیکان است رضی الله عنه بر کور هر روز می افتاد که
من فریضه مسیده که قیام کنم پس روضه بر خود را قیام
می کردم نگاه فرمودند که مرید را حضور و غیبت هر
کسی است میباید که چنانکه در حیات برادر حدیث
می بود همچنان در مات نیز واجب است بلکه زیاده
از آن باید بعد از آن سخن در سماع افتاده بود و خواجہ
ابا سیدم فرمود که تردد عاگوی در سماع چندان ذوق است
که از هیچ چندان ذوق حاصل نمیشود و نگاه فرمودند که
اصحاب طریقت را این چنین ذوق در سماع است

دشمن و پیغمبر و آن سواد و بی ادبی و بیاد چو زنی
بودی و گاه بدیدم که من و قاضی علیه السلام و قاضی و قاضی و قاضی
تبعی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی
که بیدگان از قاضی و قاضی و قاضی و قاضی و قاضی و قاضی و قاضی
تبعی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی
و قاضی و قاضی و قاضی و قاضی و قاضی و قاضی و قاضی و قاضی
چنانکه بیدگان و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی
خود را شتم و قاضی و قاضی و قاضی و قاضی و قاضی و قاضی و قاضی
مستول و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی
از گاه بیدگان و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی و بی ادبی
بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست و بیست

گفت بعد از آن خادم قطب الاسلام بر خط مبارک
را مد که وقت من و قاضی محمد الدین در شهری سعیدیم
و از ده نفر آدمی را جماعت متخیران دیدیم که رستاده
و هر روز چشم در هوا داشته شب و روز متخیر ماندند و
مگر آنکه چون وقت نماز شدی ادای نمیکردند باز همچنان
متخیری ماندند آنگاه خواجه قطب الاسلام بر خط مبارک
را مد که اری انبیاء معصوم اند و اولیاء محفوظند
و ایشان اگر چه شب و روز متخیر بودند اما نماز ایشان
از وقت فوت نمیشد بعد از آن بعد از این محفل
که وقت برابر شبح الاسلام حضرت خواجه معین الحق
والدین حسن سجری قدس سره العزیز در خانه کعبه

من فرمودم چون حج کنی و من باز گشتم و در شهری رسیدم
و خبر گاه را دیدم که در حدود ملک بود و در
نامارستانه و در دوششم در سواد داشته همچون چوب
خاک که استاده مانده باشد همچنان که در رشته
بود خدمت شیخ رضی الله عنه و هی سوی من کرد
و فرمود که اگر گوی چندی در دیر ایجا انیم من
بیز من آوردم که گوی باشد در ضلع شکار
ملازم صحبت او بودیم و درین دست بگوشان
در عالم می افتاده ما بر خاستیم و سده کردیم
علیک باز داد و فرمود ای عزیزان بچند
این شیخ شکار می داشت خواهم بود نیز که این

می نمایند که خدمت و رویت ن کنند البته او معلوم
کرد و فرمود که بشنید شنیدم حکایت آن
کرد که من از فرزندان شیخ محمد اسماعیل ام غریب
پنج سال است در عالم تجربه مستغرقم نه روز و نیم و نه
امروز حق تعالی مراد عالم را آورده است برای
شما که گردید که رنج شما را حق تعالی مفاقت دهد
اما یک سخن ازین درویش باو دارم که چون شما
قدم با طریقت نهاده اید باید که میل بهای
نفس و دنیا نکنید و از نفس غارت گیرید و آنچه بر
شما پیدا شود از تحفه و جزای بر شما ببارد روان
کند و از آن چیزی نگاه ندارید و بهر حق تعالی

مشغول نگردد که حجت بنوید آن بزرگ بر این
بنا تمام کرد و باز در عالم تحریر مشغول ماند تا آنجا
باز انبیم چون خواجہ قصب الاسلام این فواید را
کرد در عالم سیر افتاد و ماگو باز گشت و در مقام
مقامی که داشت بخوار مشغول شد و بعد از
نوک

دولت پادشاهان حاصل شد و غرض از
در ایشان و بجز خدمت حاضر بود و در سخن در سلوک
میرفت که اولیاد و طریقت و مشایخ کبار و روحانیان
بجز در دربار دولت سلوک چیزی نبودند و اینها
که سلوک را قصد داشتند و مرتبه است و در مشایخ

حد مرتبه در سلوک و در طیفه در اولین
اشا و هفتاد مرتبه در طیفه خواجہ ابراهیم
بن اوس و شیر عافی بنجاه و پنج مرتبه است
طیفه بایر بدعبد اللہ مبارک و خواجہ سفیان
رحمۃ اللہ تعالیٰ چهل و پنج مرتبه است و در طیفه شام
بنجاه کریم و خواجہ سمعون محبت و خواجہ محمد
بیت مرتبه در سلوک است خواجہ قطب السلام
فرمودہ کہ کسی از کل سلوک آن طیفہ سلوک
چند مرتبه نیاورد و از ان تمثیل کردہ چنانچہ در اول
طیفہ کہ صد و ہشتاد و مرتبہ در سلوک نیاوردہ اند
از ان در ہشتاد و م مرتبہ لشف و کرامات است

پس بر که این جنابم ایشان برسد خود را کشف
و کرامات گاه دارد چون در مرتبه دیگر می کند
الگای برج خواهد کشف کند و بعد از آن در هر
سید امام و کامل است که خود را از آن کشف
نکرده اند که تا تمام مرتبه نرسد و در طبقه چندین
می بیند در محک نهاده اند ایشان از چند هم در
کشف و کرامات مشغول شوند و بیشتر خواهند
شد امام و کامل که تمام مرتبه نرسد خود را بر
کشف نگرداند الگای خواهد کشف لاسرور می
دعا گوید و فرمود که این دشمن این عیبت از برای
آن گفته اند که چون رفته این راه و مرتب از این
راجا که تمام مرتبه نرسد خود را کشف کنند این

سود فاما چون رو نهان راه در پیش کشف و گرا
نموده اند اگر چه آن خود را کشف کرده پس نگردد
قدیم پیشتر زنده اما در طبقه مصریه که مبتدا و مرتبه در
سلوک نبوده اند از آن پیغم مرتبه در کشف و گرا
ست بر دکانی راضی باید که چون به پیغم مرتبه رسد
خود را اگر نهان دارد بهتر باشد تا بر تبه و برگردید
و سید اظهار رسیده اما در طبقه خواب و خوابان
مصری مبتدا و مرتبه در سلوک نبوده اند از آن پیغم
مرتبه در کشف و گرامات است پس زنده این راه
باید که چون باین مرتبه برسد خود را اظهار نکند و اگر
اظهار کرد و حدیث مرتبه باند و مرتبه شنی و پیغم تواند
رسیده اما در طبقه که خواب و خوابان است باطل و پیغم

میشود و ملوک بناده اند از آن در سیر و هم مرتبه اگر
خود را کشف کند بیاقی دیگر نخواهد رسید از جاه خود
فقط الا سدهم و نمود که بعضی مشایخ و اولیا خود را
در این عالم بمقام کشف و کرامات پیدا کرده اند اما
اما که کامل حالی اند تا تمام نرسند سخن کشف و کرامات
را بیرون نمی دهند بیک بیان معلوم که آن بگوید پس
در میان اولیا که در نفس ایشان تفاوت میشود ازین
جهت تمام هست که هم در آغاز مجاله در کشف میکنند
و از آن دیگر باقی ضایع بنمایند و اگر کامل است خود
را تا آنکه بر تبه نرسد کشف میکنند پس او ضایع است
اما در طبقه اما مانع از آنکه از حقیقت که صوفی صافی بود مانند

اول شخصیت که در مرتبه در سلوک نبوده اند از آن
بهینم مرتبه در کشف و کرامات است چون روندگان
این راه سلوک به میبشیم مرتبه برسند خود را بکشف
و کرامات ظاهر کنند تا آنکه تمام برسند اما در طبقه شاه شجاع
کرمانی و خواجہ سمعون محب خواجہ محمد مرعش کبیر
مرتبه در سلوک نبوده اند از آن درویش مرتبه کشف و کرامات
ست اگر خود را کشف گروا شد بر گریز و دیگر میسرند
و بعد از آن باشند اما در طبقه خواجگان عیشت اعلیٰ
که پائین در مرتبه در سلوک نبوده اند از آن بیستم مرتبه
کشف و کرامات است اگر خود را بعد از این مرتبه
مرتبه کشف و کرامات اظهار کنند به مرتبه دیگر

پس از ضایع شدن آنها مرده علی در میان خواجگان
حبیبی و همی است که کسی نتواند که او را باز در هم در بند
خود را بشمارد کند که این در بند علی حال است چون طلب
از اسلام این تیشیل سلوک بنام بیان کرد چشم بر آب
کرد و بگزینست و روی سوی دعا گو کرد و فرمود که در قاضی
محمد علیه الصلوٰه و السلام سرگی برداشتند به مرتبه سلوک
راقام میگردد و اندک بعد هزار درجه دیگر پیشرفت نمود
از اسرار دوست بیرون نمیدهند و خود را نمیدانند که
هم ایچ پس ای فرید چون بر تبه صد هزار میگذارد و نگاه
مقام بسته گشت پس هر که در مقام پیشرفت کند و عالم
خبر افتاد چون ایشان در عالم بگردانند و اوقات ایشان

به حال مبدل گردد آنچه خواهی قطب الاسلام ادام الله
تعالی سرکاته این نماید نام کردند در عالم بحر افتادند
و عاگوی در خواب مقام داشت اینجا آمده مشغول گشت
الحمد لله رب العالمین

دولت با پیوس حاصل گشت طایفه
دره ایشان اهل حق و مولانا علاء الدین کرمانی قدس
محمود مورخ روز بخیر مت حاضر شدند سخن در تکبیر
و رویشان افتاده بود که در هر کوه ویر مقام و بازار و برود
میگردید از کجا آمده است خواهی قطب الاسلام فرمود که
فوق تکبیر گفتن نبوده است که در هر محل تکبیر میگویند
تکبیر در محل تکبیر است چون مردم این از دنیا و از دنیا

برسد و برای خرید محبت شکر گویند در آن وقت دعا
باشد اما در غیر محل تکبیر گفتن روا نیست بعهده فرمودند
که تکبیر بعضی حد است و بعد ازین محل فرمودند که در غیر
شیخ شهاب الدین سهروردی حاضر بودم در بعد از
چند روز برای این اظهار نمود رسمی مستغنی که در این
دیدم چیزی بسیار پس که من در عالم کردم و چندین
بزرگان را دیدم مستغنی شیخ شهاب الدین یکی گفتند
العرضی درویشی و زنت ایشان بیاید و سلام کرد
و من شیخ شهاب الدین بگرفت و بر او تکبیر گفت
حدیث شیخ شهاب الدین گفتن تکبیر او دستور نمود
این حکایت را فرمود که وقتی رسول الله علیه السلام
السلام نشسته بودند و اصحاب اگر و برگردان بودند و روی

سوی یاران گردید و فرمودند من امیرمیدارم
که در این وقت بهی از بهشت بشما خواهد داد و
نفت از باغ مرزتان دیگر را بخوار میرالموسین ابو بکر
صدیق رضی الله عنه و یاران دیگر تکبیر گفتند یا علی
عنت تا بر عزیز شود و ویر رسول علیه السلام فرمود
که نفت بهشت بشما خواهد داد و ثنای مرزتان دیگر
را همین که رسول علیه السلام این سخن فرمود امیرالمؤمنین
عمر بن الخطاب و یاران دیگر گفتند یا علی
شکران عنت تا بر عزیز شود و ویر رسول علیه السلام
فرمود نصف بهشت بشما خواهد داد و نصف امتان
و دیگر را بر قور امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه و یاران

و بگویم که در گفتار و گفتار از برای عظمت ناپذیر
نمود چهارم از رسول علیه السلام فرمود که اول از
پشت دست من خواست رفت عبده است و دیگر
بر فرزند من و من است و یار من و دیگر
برای دیگر من گفت و میگویند خداوند این پنج چیز را
در حق من فرمود که من بگویم حق است پس بگویم
حق است که هر یک از این پنج چیز را
نموده بود که اگر مرید در نماز نظر داشت و پیر او آواز
از مرید ترک نماز میگوید و است جواب بگوید
باشد خواه قلب اسلام ادا می شود و بر حفظ نماز
را که فاضلتر از آن است که ترک نماز میگوید و جواب

پیر شدند و شایع گردید که در آن خواب بسیار و غفلت
از نماز نظر داشتند آنگاه بعد از آن محفل فرمودند که وقتی
من در نماز نظر بودم شیخ الاسلام خود را به محفل رسانید
قدس سره و عرض نمود که او بر ترک نماز نظر کردم
و بیگانه گفتم و فرمودند بیاید چون بگذشت و حاجه فتم
پرسیدند که چه میکردی گفت در نماز نظر بودم او را مبارک
گفتم ترک نماز نظر کردم و شمار جواب دادم و فرمود
که از حد نیکو کردی که این فاصله باشد از نماز نظر و
معتقد بودن در کار این باشد بپیر خود کاری نکردی
است و آنچه بعد از محفل فرمودند که من وقتی شیخ
خواجه معین الدین و العین حسن سجده فدس سره را عرض نمود

بودم و اهل صفی بر ما ضرر نودند و محاسن او باقی
و این بیان سردی از پیران اهل بیت بعثت
سرد قدم و چه عید الهی و در خانه فرمود بنشین
نشست و گفت که من خدمت خواهم بخدمت آن بزرگوار
ام تا مرید بنوم خدمت شیخ الاسلام و رفعت خود
و در خانه فرمود و هر چه من ترا بگویم اگر آن کبیر و بجای
سوی بدن شرط ترا میریدی میگیرم گوشت بدو کف و فراموش
سود قبول دارم خرم و ده جانکه تو علم بگویی که الله
الله محمد رسول الله اگر بدین طریق گوئی و الله الله
حقیق رسول الله ترا مرید میگیرم چون از بنده این شیخ بود
بر تو رفت لا اله الا الله حقیق رسول الله خواهد اوست

دست بجهت داد و بفرست خفت مشرف گردانند
از دراز خود ندانند من که ترا گفت که بکار بدین طریق
نگو از برای امتحان عقیده و تو گفته بودم والا من گفتم
و کذا هم بگویم که از کمترین بندگان است محمد رسول الله
الله علیه و سلم و کلمه معنی با نیست فاما از کمالیت حال تو
ترا این کلمه گو بایندم چون برید شدن آدمی و بهین صدق
و راستی و راستی بودی بر هر کلمه چنان گفتی مرید صدق
شدی و مرید را صدق چنین باید که بخیزد مست بر خود و آینه
باشد و راستی صادق باشد از عرض سخن در آن افتاد
که چون مردم تائب شوند باید که ماجر تعالی که پیش بود
پیش ایشان و برگردان ننگ و نجات از بهمان حال بود

نمودند که آدمی را در راه با بلای عظیم از صحت این خبر
و گرفتاری عظمی موثر واقع است و خود هم از این فعل
که قبل از او را دوست داشته و محترم باشد و خدا
صحت او دشمن و در و بعد از آن عیدین فعل و بود که
خواجہ حمید الدین سوادلی نسبت به بواسطه شیخ سید
بهره که نام وی است از وراثت ناگوای مسکن خواجہ حمید
الدین و این مرد را صوفی حمید الدین ناگوی گویند و
ایضا عنی حمید الدین ناگوی مردی دیگر است از وراثت
شیخ شهاب الدین سوادلی که حضرت خواجہ قطب الاسلام
قدس سر و انوار و سید و صاحب و از او است و از او است

در آن کمال سلوک رسیده و کذا فی محفوظات شیخ
عبادت احسانتین خواجہ نورالحق والدین ساکن بہار
شریف رضی اللہ عنہ و بعض عن علی کہ ۱۲ فقرہ
مردی بزرگ بود از مریدان شیخ الاسلام خواجہ
معین الدین قدس سرہ کہ ہم فرقہ دعاگوی بود چون
او تائب شد باران و ثوابان و ہمیشہ انوار
میادند و گفتند کہ بیاتا باز بر سر آن ذوق شوم کہ
یو دہم خواجہ حمید الدین سوالی بر اینان تف کرد و
بروید بگوشت بنشیند و شرک این مسکن گیرد کہ من از
بند خود را جان محکم بہتہ ام کہ فردای قیامت بخوان
بہت ہم کہانی ہم خواجہ قطب الاسلام دام نقوہ

و فرقی جواب بود که طعام آوردند و خوردند و در وقت آن
طعام مشغول شدند و از سر متناول میکردند که بیجا
نتیج از عیال طعام خوردن بود بدین ادم
بسم الله الرحمن الرحیم سوال کرد از خان که من در ادم
من باز سلام کردم چرا که سلام ندا دیدم
وقت سلام دوم بخورده و میخورد که من در خانه
بودم چگونه جواب سلام گویم زیرا که در وقت
طعام میخوردند برای وقت عبادت میخواندند و من
ایشان را با خود من پس گوی ایشان و طاعت
باشند پس گفتم که در طاعت باشند و را نبودم
جواب سلام باز و آید و را نیز و امنست

سوم و در مقام باریکه چندی در طایفه مردم
مستحل چون از طایفه خود غایب گردیدند
سوم گوید بعد از آن خواجہ شمس الدین محمد
ابن شمس الدین محمد درین علم است و فرمود که حجتی
شیخ ابوالفتح اسماعیل باری که بر شیخ ابوجعفر
قدس سرت بود بسیار از خود در خورال طعام
بود و امام احمد بن محمد جوینی که استاد امام
محمد غزالی بود و رأید و مسلم کرد و شیخ و باران
او بد و التفات نکردند چون طعام خورده شد
امام احمد بن محمد گفت که من و رأیدم و مسلم کردم

از علاج کس جواب نداد این شخص بگویند تا بعد
از آنکه قاسم فرمود کار چنین است بر کرد و حاجت در
این است و خوردن طعام منقول باشد آینه را
که طعام بگوید بنشیند چون از طعام خوردن فارغ
شوند و دستها بکشند آنگاه آینه بر خیزد و
گوید ای آدم این گفت این معنی از کی بگویند
عقل و یا از نقل شیخ ابو القاسم گفت که از وی پرسید
چرا آنکه طعام که خورده شود بر آنکه عبادت
پس آنکس که طعام را برای این شیت استیفا میکنند
عین عبادت است پس بر کرد و طعامت باشد و
بنشیند و آنگاه خواب قطعت الاسلام ادام الله

نقشه و برکات در عالم سرشته و دعاگوی بازگشت
الحمد لله ذلک به شرح همایون در دست
رخ و انوار و حساب دولت پای بوسه گل
شد سخن و روح نگارون افق و دهان فانی عبد الباقی
ناگوری و مولانا علاء الدین کرمانی و سید نور الدین
مبارک غزنوی و سید شرف الدین و شیخ محمود
موزه و دوز و مولینا فقیه خدا و او و سیرکی حاضر
از عرش تا تحت الثری در نظر ایشان در محراب
نبود که همه بزرگان صاحب کرامات بودند و خط
مساخران کعبه که هیچ راه کشیده بدان سزایین
میروند و خواب قطب الاسلام میرزا ان مبارک

را از کفشانهای را بندگان باشند که در مقام خراب

خود باشند خانه کعبه روان شود که ساقای کایان

باشند بیاکند و برگردان طواف کند خود

قطب السلام اوامر الله تعالی نقوه بیدین بود

کند است متبج و عزیزان دیگر حاضر بودند همه سخا

و استاده شدند و سر همه در عالم تیر و شوق

گشتند الخوض بیدین محل عوام و طبیب الاساق

و عزیزان دیگر برخاستند و آوازه کعبه برداشتند

خاکه و طواف کعبه بکونند و از اعضای دیگر

جوی خون نایزه خون روان بار و بر فطره که در

که بر زمین می افتاد نقش گیسوان بر می آمد و در آنجا
باز آمدیم و کعبه را گیسوانه پیش رو داشتاده دیدیم
و چنانکه ادب اوست بجا آوردیم و چهار بار رو
او گشتیم و رفت از او داد کرد ای عزیزان حج و طواف
و نماز شما را قبول کردیم و انکس که بتا عیب شما
بایستد و بشما آید همه قبول اند و انجا خواهم قیام
الاسلام او ام اسد بر کافیه فرمود که شیخ الاسلام
محبت الدین حسن بخاری قدس سره و غیره بر سال
از اجماع شریف و خانه کعبه رفتی چون که از آنجا
بکابلت رسید تا جایی که در حج بر فستق می خواهم

ازین را در خواب کعبه دیدندی و حال آنکه حاج
ورقانه مختلف بودی آخر الامر معلوم شد بقوم
محبوب الدین قدس سره بر شیب ورقانه کعبه رفتی
شیبها نما کردی و میتوانی پیش و بعدی که بار بار
بیامدی و نماز فجر در جماعت خانه خود گذاردی
بعد ازین محرف و نمود که سلبیده ام از زبان شیخ الاسلام
خواجهمعین الله بر خفا سید صفا ایشان از زبان خواج
عثمان اروغی حکایت میکردند از خود زکریا
حرف نمیدادند که خواجهمعین الله سرور و پیشتر گفته
در علییه را بدقتی که از شبنامی که آن کعبه غایب شدی

فرشتگان را از آن رسیدی تا خانه کعبه را بر سر گذشتی
و در حین آن روزی و سفر مبارک خواجہ بود و در
مسجد استغفرو چون خواجہ ضوابط آن بگردی و آنچه
آمده است بگذاردی باز خانه کعبه را فرشتگان را
بر رندی و در مقام قدیم خود میدارند و فرمود
که خواجہ سید الدین خلیفہ علی را قدس سره
سال پوی مبارک اینان از سر سجاده بر بخشد و
حاجی نرفته مسافران و بجا آن بر سال و ده که برزید
خواجہ می آمدند میگفتند که خواجہ را در کعبه معطر و
انقدس و بدو ایمان از آن سخن و فرزان خواندند
و فرشتگان را و بود خواجہ قاضی الاسلام بر عظمی

مبارک

سپاسگزاران که در این راه با جد و جادای قرآن با دشمنان
و دشمنان خود می نبردند و غیبی حضرت رسالت پناه می کردند
علیه السلام را جواب می دیدیم و دیده خود را در پای مبارک
انهدان نهاده و ناری کردم و گفتیم که در دست دارم
فرمودند بگو گفتیم مرا حفظ قرآن نشود تا من قرآن را یاد
نمایم رسول علیا بعد از این برای من شفقت نماید فرمودند
که هرگز کن هرگز کردم و فرمودند سورت بوسه بکش و پاک
نمای تا قرآن یاد شود و بعد از این بیدار شدم چند روز
صورت یوسف را ملاقات نمودم تا آنکه قرآن
یاد شد و آنکه بعد از این محفل فرمود که شنیده (ام از زبان فرشته)
شنیدنی بدین شد پس سرور که بگفتن آن هر که خواهد خواند

نموده و منی را بدین حد حکایت کردند که ایشان بنمودند
که خدمت خواجہ ابو یوسف جیشی را بنزد قرآن باد و بگوید
از غیبها مشرد و خاطر در خواب شنید هر خود را و خوا
وید و خواجہ ابو محمد او را گفت که چرا بر ایشان خاک
گشت لبیب یاد گرفتن قرآن فرمودند که هر که هر روز
صد بار سوره تافات را بخواند به نیت یاد گرفتن قرآن
بچار حق تعالی او را حفظ عظیم الهی روزی کند
اما حق تعالی در بار قرآن روزی خواهد کرد و چون بگوید
شدم هر روز بکلمه انشاء است در خواندن سوره
احمدی طارز است کردم چند روز نگذاشته بود که بفضل
خدا بیجا به قرآن داد شد و از علم کمالی رسید

که بر روز پنج ختم میگردد و بعد از آن در دولت او را ده
مستوفی خدمت خواهد یافت و اسرار چون خواهد تمام
و در عالم غیر مشغول شد و عاقلی و در عواید مقام داشت
از آنجا بیاید و مستوفی گوشت و از هر یک یک

دولت با جوس و اسلحه و نیران دیگر و اهل صف
و از خود بکن در وصف و در صفی افشاده بود
فقط اسلحه و دام برگاه و فرموده انزوان که شمس الدین
و انی و پیر و خواست که در صفی بیاگند و بزرگوار شد
جمع ارکان دولت و این از برای آن راست گشته اند
و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

نه بهتر است چون دیده باشی که در فقر آمدن
مرد یک از اهلان حق تعالی بود بگریز نیست در آن شب
بجز آن مصوفی در خواب شد خفته و بد که چو
که در آن حق است مردی با دو گسوی کشاد و خوا
صد است که صفت خود به او ننوان کرد و بر است
و چند نفر برابر او استاده بهین نظر مبارک این
بر من افتاد و مرا پیش خود طلبیدند و فرمود که بیا
نیت داری گفتن نیت آنکه من که اینجا عرض راست
کنم بعد از من گفتگوی کسی نزدیک از دست او بود
مرا گفت که ای سرش الدین رسول خداست خود را
و الله تعالی علیه و سلم آنچه در خواست داری باز

کاین مرد بدامش تو رساند و چون مرا انداخته آن مهر
حوض بود انکس کردم و در پای مبارک رسول علیه السلام
ایستادم عبده بر خستم و دست بیدار نهادم و با کجاء
چهارم دست است اسب رسول علیه السلام دست بزد
آب بیرون آورده رسول علیه السلام فرمود ای شمس
مای حوض است بر کنان که اینجا آب بیرون خواهد آمد
که در هیچ شهری و مقامی لذت آن آب نباشد بعد ازین
گفتگو بودم که بیدار شدم بهروز پنجشنبه ساری نمودم
چون اینجا رسیدم که اسب رسول علیه السلام هم زده بود
هم می بینم که آب بیرون آورده است و اینجا قرار گرفته
پرسید که چرا بر کشتی آمده بودی گفتی از آن آب که در

خورد و سوگند بر زبان راند که اگر صد بار شترخ
از برو جمع کند و بخورد این شترخ ثوابی که
لذت این آب دارد آنجا خواهد قطب الاسلام
او ام المومنین بر لفظ مبارک را ند که شترخ
آب برگشت قدم مبارک حضرت رسول الله
علیه السلام و او هم برگشت این جو من بهین است که
نزد یک آن زمین جو جو بزرگان خطه اند و بنویسند
کیان خواهند خفت خوا به قطب الاسلام رضی الله
عنه چشم پر آب کرده فرمود که ما نیز امیدوارم که نزد
ان جو من مسکن خواهیم ساخت ان رضی از بزرگان شترخ
والی حکایت فرمود که از حد عرب و هاشم غنما

در شبها بیدار بودی و قتی گشت او را در خواب ندیدی و
در عالم بیدار استاده انگیزه فرمودند از او قدری بیدار شد
خواب بر فاسخ و آب سستی و در صوم ساخته و بر صلا
قرار گرفت و پیکس را از قند شکران و جزان بیدار
نکردی و گفتی که آسودگان را چه بخت نیم انچه بیدار
محرور بودند که شبها خرقه پوشیدی چنانکه از خیال فر
نبودی و پیکس که محرم دون دل او بودی با یک
نوشه دین بر از تنگهای از برابر کردی و بر در بر میان
بگشخ و از احوال بر یک از ایشان برسد بجا و عجب بسیار
او بیداری از اینجا بگشخ و در مسجد و خرابا و صوم
و بازار و بگشخ و در کسای که در آن ساکن می بودند از

از روی و غنی هر چه نصیب او بودی بدین بخش
پادشاهی و صد هزار مروت و بزرگواری و این سخن
هم گفت که اگر ازین حال که جز باید نه چهار سال که بد
که چون بود چون روز شدی با رعایا داری و گفته
که آن حکامانی را بیارید که غیب فاقه داشتند و
انشارت می آوردند هر که را پیش خود طلبید و بزرگو
خود بیکدیگر را چیزی بپادشاهی و بر این نیز سوگند افروزدی
که هر که شمارا علف نماند و بقوت و رها نماند و پاک
ظلم و فتنه کند بیاید که من بر تخت نشسته ام و بزرگو
مصلحت بر در او بخت آنرا بچنانید تا من شمارا بکار
رسانم که روزی قیامت طالب و عوی شودند ام

خواج قطب الاسد فرمود که او این سخن از برای
آن گفته که تا از گردن او ساقط شود و فردای شب
خواب او باشد تا که من گفته باشم و شما بپوشید
الحمد لله من محل فرمود که شیخ از شبها بر دعا گو
بیاید و پای گرفته بپاها گفتن چند مراد رنج بخواد
بر حاجتی که تراست گفت حاجت آن دارم که
چنانکه امروز از عزت این ملک دانسته اند چون
فردای قیامت شود مراد کدام طایفه خواهند بود
و حساب خواهد بود در آن وقت و بگذارد تا آن
زمان که من سخن او قبول کردم نگاه بازگشت نگاه
فرمود که از حد سعادت های نیک داشت این بند

شمس الدین والی بر سر درویش بود که برگزیده
از محبت خانی بودی خواجہ قطب الاسلام فرمود که
مستحق محبت بجانب بد او ن بودم والی هم بد او ن
بود پس در گوئی با خلق بیرون رفته بود پس
محت خفیف از سوی چتری خواست کرد او را بچ
نداد چون پیشتر رفت جوانی استاده بود توانا
و تندرست دست در کعبه کرد و مبلغ تنگداری
از آن بیرون آورد او را در آنگاه شمع آبی
دست روی سوی کارکنان خود کرد و گفت که بیچاره
کردن پیر از من چتری در خواست من او را بچ ندادم
این جوان را نا خواسته بر آدم نهادند که اگر پیر

ص

برخواست من بودی آن پیر زهری میداد
که لایق بدیده و مستحق بودی آن نیر از سیدم خداوند
تعالی سیدم من در میان گسستم که جویم که در او چه
دادم و این را زهری نهادم هر چه هست به دست
خداست خدا بقیه است عز و جل ان شاء الله
مهر فرمود در آنچه شیخ الاسلام والی دین تبریز
شیخ جلال الدین تبریزی رحمه الله دفعه دروغ کرد
که او منظر بران دارد و دعوی درویشی کند خدایه
این خدای سبع شمس الدین والی رسید و بر روی شیخ
جلال الدین نگه داشت چنانکه شیخ الاسلام دین کار را
کاری عهدی کشید که محض کردند و شهادت شمس الدین

رسید که شیخ عبدل الدین گفته فرستاده کرد و این مضمون
مضمون باید شیخ از اسلام و بی گناهی و شهادت که فرستاده
شیخ بشار الدین گویند با تقدوس سره الطریقه و دین
حیایان مصطفی با سعادت ما و در میان ایشان که
خواید آمد باز شیخ عبدل الدین گفته فرستاده کرد و فرما
وقت محضر خواهد آمد انوش رو برویم آن محضر
باشد و بعد صدور آید و مشایخ ما حضرتند و شیخ
عبدل الدین هم بیاید و در صفت افعال نشست مثل
والی بر عهد محذرت نمود که بالای عهد امر را بنشیند
برگزیده نشسته و گفت که این زمان مقام و هوای
جای من چنین است انوش بر کعبه از این عهد

شیخ الاسلام صدیقی و روحانی سر مناسب حال شیخ
جلال الدین میگفتند بکزان سید که شیخ بهاء الدین
ذکر یافتن سره الامیر بهادر بهر حال این معجب
مانند و بیکدیگر گفتند که در خدمت ایشان که جبر
و استیلا از ایشان کی و آن سیدند و کی اینجا رسید
چنین به شیخ بهاء الدین ذکر با وقت محضر رسید
محاسن و آموختن و آنجا که خلق غلبن کشیده نهاد
بودند با ستاد و نظر بر نهالی کرد و غلبین شیخ
جلال الدین شفاعت و بر آید و بهر سید و بر
سره دیده فرود آورد و در استین کرده سلام گفت
و نزد یک شیخ جلال الدین نشست بهین مشور و را

این معنی می باشد شد روی منوی او کرد و گفت که
شیخ عبدالالدین معلوم شد مشخص که آمده بود چون
شیخ بهاء الدین ذکر یا نهین شیخ عبدالالدین بود
و در استنبین کرد با و چه دعوی پس مرا معلوم شد
این معنی رونج است و شیخ را اسلام دمی در یافت
شیخ عبدالالدین رفع کرده است و این معلوم شد
منبت جمله مذکور و به ستمش و الی بسیار عذر و
معذرت خواستند از من شیخ عبدالالدین و شیخ
بهاء الدین بیرو باز گفتند و در کنایه روحی آمده
شب چاه بود و چون روز شد شیخ بهاء الدین
و در اع کرو عابت لقمان روان شد و شیخ عبدالالدین

طوفان منهدمستان بجانب کوهنوت روان شدند
وزانچه بودند بعد از ظهر کرد بعد از آن بسج بر خاستند که
سج الاسلام و بی بیلا در و شکم مبتلا شد و هم
در آن بود و انکاس حق و دنیا افتاد و بود که خواج
قطب الاسلام بر خط مبارک را ندکه سالک است
حالی بالا ترازد و نباشد زیرا که کسی که بعد از
نبرد از این سبب است که در دنیا مشغول و طوط
میباشد و اصل سلوک را همه فرموده اند که در دنیا
حق و سده هیچ جای بیشتر از دنیا نیست پس
در دنیا فرو شود از غذا بقالی باز باند و با نذر که
مکرم بد نیست از غذا بقالی جدا افتاده از خانه شود

فرمود که بزرگوار در ساری دنیا میبرد بخاروند
حمد ملکوت بر آن حال بگرفتند و این چنین که
او یک دین و گفت که فتنه قائم شد بهایان فرزند
او علیه السلام که از برای این مرد در برادر
ملک کند و کند و فتنه و فتنه و فتنه و فتنه
و از زبان خود را رحم ببرند و شهرهای آباد
از بچه آن خراب شوند و از میان او بگذرد
حداقل در عداوت باشند و ملک شوند
و دنیا قیام برقرار ماند از نگاه آن میزدنیار
ایشان چنین با کرام و تعظیم تمام بر حاکم نهاد و فرمان

عبد کردی و از زبل این چه کردی که بعد بنیاد بگذا
و عظیم تمام بر چشم نهاده و از زبل گفت ای
میر دنیا را بقتلیم تمام از میان بر چشم نهاده
تا ببر که این دنیا را دوست دارد و در عظم
این خود شود او یکی از من گردد زیرا که من تو
را بعدی و هم و بدین مردار مشغول گردانم که از عظم
طاعتها و عبادتها و خیرات دیگر دور اندازم نمی
دواز آن من گرد و او را ملوک گردانم و آن
مالی او را دیگران خورند و او از میان عالم محروم
رفته باشد و نگاه خواجه قطب الاسلام اودام

استغفار به برکت چشم پر آب کرد و بر حفظ
میکرد مانند که زنی غدا کسی و حکایتی که آن دنیا
ست انگاه فرمود که دنیا را بپوش و دست
سست نگه و روی آن که ایشان را بپوش و دست
داده اند و از خود دور تر داشته انگاه بعد از آن
فرموده اند که خواجه ابوالیوسف چشم را فدی می
انوشه و را الهام گفته که در دین محمد علیه السلام
مردان باشند که دنیا بیک هزار بار برتر از
ایشان بیاورد که ای خواجه کان در مراقبه و تفکر
باری و حق از دنیا بگردد چشم درین ضعیفه
ببیند این که از ترک در آن نه بیند مگر آنکه او را

یومئذ که در کار و دیار و در راه و در کسب و فلاح
اگاه بیدارین محفل فرمودند که همه بر سر علی علیه السلام
حرفه و زاری بدعائی سپاه کار را بدید از و سپرد
که تو کینه گفت که من ضعیف دنیا ام بهتر می
علیه السلام گفت از آن شوهران چه کدام شریف
گفت دست گفت خرمین همه را من گفتم ام افغان
خواج قبط الاسلام او ام الله شاه بیگانه ای
ای بگو دست فرمود که در ویلی در جت تمام
باری از افشای دنیای این بود دست اما غایت
سخن در کار و دیار و در راه و در کسب و فلاح

خاق بود عراج باشد زیرا که اهل صفای و آ
بشوف میگویند که عراج القیصر فی سبیل الفقه
یعنی عراج فقیر شیب قدر او شیب سبب
که او را خاقه باشد یعنی هیچ غنی بلا ترا از محنت
دور یعنی نیست خواج قطب الاسلام و امام
برکاته فرمود که خاقه و دور یعنی بافتار و دور
ست زیرا که خدا بقای غر و جبل همه ملک است بر
دست و روی داد است در آن تصرف کن
و مالهای آنرا تصرف رسان او میتواند که خواج
بخور و نماند بگوان میدهد و خود خاقه میکند تا

تا آنکه کار او بالا گیرد و مقام او پیشتر شود و عرف
چون جواهر قطب الاسلام ابن خلدون را نام کرد
رغابت بود و چشم در مو داشت و در عالم بیدار
مستغول شد و فاکوی بازگشت و در خواب مقام
داشت از جای بیدار و مستغول شد و این سید عالم
و ملک

دولت پادشاهان
خان عبداللہ بن تگوری و مولانا خانبهادر
او علی و شیخ محمود موزہ و وزیر و خواجه تاج الدین
غزنوی و مولانا فقید خدا داد و سید نور الدین
غزنوی و سید شریف الدین و مولانا شمس الدین

و مولانا علی و الدین کرمانی و قاضی محمد الدین و
مولانا فی الدین و زاید ابن میرزا رکان رحمت
کشف کرامات و خدمت خواجہ قطب الاسلام
و امیر کائنات حاضر بودند و حکایت و رسلوک حضرت
مورین مہمان خواجہ قطب الاسلام ادام آید
قائم بر کائنات فرمود کہ دقتی امام انورین رحمہ
اللہ تعالیٰ علیہ یاران خود در مسجد نشین بودند
اورا وقتی و خالی پدید آمد امام انورین ذکر
کنند بالجز ذکر آغاز کرد و یہو افقت او انقدر
بزرگان حاضر بودند برچہ در ذکر شروع گشتند

ورد کردند که خدای خود چه خداستند بعد از آن
در آن مجلس مبارک و بختی در غم بر سر می
جای خون و ناز و خون روان شد بر خطه بر سر
می افتاد و نقش نام آمد آمد پیدا می شد و از آن
که بر زمین افتادی همه اواز و گریه بر آید
آمد آمد چون خواجده علیه الرحمه انجک
گفت در میان آن شرکائی که خدمت خواج
حاضر بودند وقتی وحایت پیدا شد که سر
وتر شدند چند آن ذکر گفتند که میوهش
بعد از آن چون بهوش آمدند خواجده قطب را

دوم بر کافه این رباعی ایراد بان رسانند
ذکر خوش تو ز بدوین می کشم خج هم خوشتر
میشوم از بهج با شد یکی بشا کم تا نام تو
بگیرم من می شوم ز دوران ذکر شد و چندان در
نگه شد که از بر تار موی مبارک این بوی می
خون روان است مد بر قطره کم بر زمین می افتاد
نقش سحیان آمد بر زمین پیدا است و این بر دره
باوار عهد و کرمی آمد بعد از آن چون از آن ذکر
فراخ شد بر کعبه نهادم و بهشت شد و ناگوی
سرفا ست و زوی بر زمین دور هم نیست بود که با

آنکه روان منوم بعد بی بیست نظر خواهم مصل
الاسلام ادام الله سره سرور عاکی افتاد و چشم بر
کرد پیش از آنکه من گویم بر خور افاز کردند که ای
مولانا خریدم ادام که روان خواهی شد باز روی
بر من آورد و گفتیم ای اگر فرمان نمود فرمودند
که تقدیر خداوند تعالی بر من نوعیست که در وقت
سحر احببت تو با ما بنای خانه آگاه روی سوی جمع کردند
فرمودند که از برای فریفتن دین و دنیا این درویش
رافا که خود آمده پس همه بزرگان فاخته خوانند و بدعا
خیر میداد کردند العرض مسجد پیش داشتند عاکی را

فرمود و عصا نیز غایت نمود و بر لفظ مبارک
را ند که دو گانه نماز بگذار و بنشین و فردا روز
سوی برکت فرما و دو گانه ادا کردم و ششم
انگاه خواجہ قطب الاسلام اقام اللہ تعالیٰ بکر
روی مبارک سوی حاضران آورد و فرمودند
کہ من امانت شما بے سیما و حد و دستا
و طرفہ را بقایہ عبد الدین ناگوری خواہم شد
و بعد از آن نظر من بچہ روزگار را میدآید
این امانت را قایم بشما خواہد بود شما مرا
گو آرید کہ بچہ شما هست بہن کہ خواہد

«سوم بین این سخن گفت غره از حاضران مجلس
برخواست و بر همه خواجها را دعا کرد و فرمودند که
نیز در وقت نظر حضرت خواجہ شیخ الاسلام و
محبس ای و الدین حسن بخری قدس سره از غریب حاضر
بودم ایشان تشریفه عین بردارند بکلام این چنین
میں روان کردم بودند چنانکه این دعاگوی بنیاد
روان کرد ای که و میبودم بیدار می باید که برست بر
حذف ثابت قدم باشد و ذره از آن تجاوز و تجاوز
نمید تا فرو از سوی ایشان شرمند نگردد و نگاه
سخن در حوض حق افتاده بود که حضرت خواجہ قطب

بر خطه کبریا که خوف از یاد حق است برای بند
چو ادب ناپیر که از بندگان بی ادبی کند بدان تازان
اوراست گشت ناز است باشد آگاه و خود در بر دانی
خوف در آید و روح آن دل را ذره گردا خاک و خود
که و حق خواه سفيان غریب محمد صلی الله علیه و آله و سلم
دارون رجب طیب تر است و ذکر آن طیب اند
حادثی بود چون طیب شود یک خواه سفيان آمد
بر نسیب خواه سفيان بهادیر و در پیشگاه گفت سفيان
آمد که در دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایچین رود است که
از ترس خدا بقاء تمام فاضل ایشان دایره پاره گشته

سپید آن طبیب برور گرفت و مسلمان شد و این امر
بجاری رسید که طبیب من دانست بودم که طبیب
را بر سر چهار فرستاد و نام نگاه و بود که این سواد
فرمانید که در ویش تو نگذارد و غفر از او ای سید
کنند و اگر در قالب محبت طلبیده اسدی و غفر
و در طاعت خویش بسیار آرد نگاه و در آن مقامات
برسد و اگر اخصی کند ضایع باشد و او هم طبیب است
روی سوی دعا گو کرد و فرمود ای فرید تو مرا و دنیا
و آخرت باری ده باشی فاما نشو غافل بنای شی که هر
حلوک میفرماید که راه طریقت را پس است بر وزن

برکه و درین راه قدم بهد هر چه اهل آن راه میروند
از آن کنند تا بدین حق برسند و تا دست آن در راه
برگشت ده شود و تا بر زمان اندوه نوزد
برگشت بار نیاید و تا بقدم سر و نوزد برگشت
گاه غارت نرسد فرمود که سالی آن بود که
همه را با اینها یارن خواستم بداد و تا همه را
ان در کوفت نمک داد و تا نیمه خدما بر راه او رفتم
بمنزل گاه غارت نرسیدم بدین که خواهر فصل
وام بر کانه این خواهر تمام کرد و بر یک غریزان
برینین آوردند و باز شدند چون نوشت این

سوم در کنار گرفت و پرست و این عظم
زبان مبارک زنده مذاق افق جبهه و بینک
و نمودن حق الحلات پرومکت تحت جزیب
بروند تر خدا چه و عظام قرب عزت گاه
رسندیم بهین که این کیف در عالم غیر افتاد
و مستغول شد و عاگو باز گشت این بود نوای بدست
که از زبان مبارک مخدوم طالبان شنیده شده
درین موخر ثبات افتاد و انحراف علی ذلک
مست بدو المصطفیات نوایه الساکین

حضرت قطب الاقطاب شیخ فرید الدین

گنج شکر قدس سرہ الغر فیہ تاریخ ۱۵۰۰ ماہ

صفر المظفر ۱۰۹۳ ہجری بقلم میر محمد المعینی

ابن میر سیف الدین نو دہلی

MANUSCRIPT

سید محمد علی

این مجتهد علم ربانی و این فقیه عارف در علم استعانت
بر و ملک الفایح و سعادت اسبابین مناجاج تقیر
خطیب الاولیای مجلس الفیاض المجلد من حضرت غوث
معین الملک و الدین حسن بنی ادام الله تعالی و ثنوه
می آید و جمع کرده شده در این مجموعه که نام او است
و این کتاب بنام آید میرزا فخر الدین تعالی علیه
در فقه و حدیث و کلام و تفسیر و احکام و
شیخ و فاضل

آغاز در درویش ضعیف و خفیه که یکی از
بزرگان ملک الشایخ سلطان السالکین معین الله
و الدین حسن سجویست الملقب بقطب الدین مختار
از جمله چون دوست پادشاهان این شاه و فداک
و شکره حاصل کرد و همان زمان که چهار شتر که از آن
نامها صفا بر سر این ضعیف زینت یافته اند
المد علی ذلک امروز در بغداد مسجد امام ابوالبخت
سمرقندی که شرف بحث معروف شدم شیخ شهاب

[illegible]

است شامی به نعلین ناز کشند راز میگوید با هر دو ک
خوابش بعد از آن روی سویی دعا گو کرده و فرموده
من بخدمت شیخ الاسلام خواهم بنشینم از روی توبه
در قده پیوستم و به ارادت بیعت شرف شدم
در مدت سب سال بحیث این بن خدمت شوم
و در این مدت از خدمت ایشان گران بگزینی
نفس را سودگی ندادم چنانچه نه زور داشتم نه
شب براه که خدمت ایشان مسا فرستندی ما
برابر بودی و چون بندگان خدمت کردم و عماره
خواب و نوشه بر سر کرده بر فتنی چون خواهم خدمت

این درویش بدید تخته بن رویان کرد که آن خفت را
حدی و نایب نبود که او فرمود برکت یافت از دست
یافت پس فرمود باید که ذره از طرانی برآورد
و هر چه زنار و او را در و استیج و جزان گوید موش و گوش
و بران متعلق باشد و در طرانی اینها در ساند تا
مقامی رسید که هر شش طهر رسیدت زیرا که بر پیر
را تر عیب خوار کرد از برای گاه است حال مرید خوا
گفت همچنان شیخ شهاب الدین و خواهر برخواست
قبام نگه نگردد که در نه جده شیخ شهاب الدین باز گشت و

و خواهم بشت نگاه فرمود که برادر من شیخ شهاب الدین
با همین معاهده بود که ده سال برابر بر خود نوشته
سر کرده در سج رفته و باز آمدی نگاه تحت یافت
که آن تحت را حدی و نوبانی بنمود و در فهم که
نگه بد آن تحت که شیخ شهاب الدین بود نگاه
فرمود که در تنبیه ابواللیث سمرقندی که فقیه امامان
است در روایتی که بر روز دوم فرشته از آسمان
فرود می آید یکی بر بام خانه کعبه ایستد و با او چند
نفر میگردند که ای آدمیان و پریان بشنوید و بداند که

مستندانی بر رسول صلی الله علیه و سلم ترک و بدو نگذارد
او از شفاعت امر به قطع صلح از عباد و بدو نصیب نماید
و گناه که در مسجد کسری برابر او بجا نهد او حاضر بودیم
حکایت در فدا دل انگشتان بیرونش بوقت وضو نمود
یکی آن هم از سنت است زیرا چه در حدیث آمده است
در رسول صلی الله علیه و سلم که هر که در سجده
از جای برخیزد و نترسد که در وضو بر او وضو آن
آمدنی عظیم احببت در فدا دل انگشتان بوقت وضو
بر که فدا دل کند انگشتان و در حدیث آمده است که هر که

حرام گردانند و او را از شفاعت من و شفاعت علی
و کجه فرمود که وقتی من و شیخ اجل سوری را نزد علی
بجای آوردیم وقت نماز درآمد خواجه سوری بعد از وضو
سجده کرد که بسم الله الرحمن الرحیم ان شاء الله فرمود پس سجده
و افس از عیب آورد و داد که ای دعوی داشته
محمد با صید رسیده و سلم میکنی و از امت او باخته
سنت او را ترک و می بیند ازان خواجه اجل گویند
چون که از انروز که خدا ستمند من را داشت عورت
همی ستم از سنت ای پیغمبر صلی الله علیه و سلم از من

نشد

نقد الحاء فرمود بر و چنگ خاتم ابرار را پدید می آید
چون که چرخ سیدم که حال غماجر را چرخ است فرمود از او
باز تا غیب که درین خلال انگشتان خست سست
درین جرم که خود را چگونه روی بدان خواج موجود
و سلطان کاینات خواهم نمود الحاء فرمود که در صلبه
مسجدی بطریق ترقیب بر و است ابوهریر در حدیث
السنة در ذکر سنت رفته خود بنیشتند که هر کدام
را سه مرتبه شناسان سنت است چه یک در حدیث
مسند است از رسول صلی الله علیه و سلم که سه بار سنت می
است سنت چهارم پیشین پس فرمود که از آن می آید

کردن ستم باندان و از خود کماقوتی خواهم فاضل عباسی
رحمة الله علیه را در وقت وضو کردن و دست
شستن دو بار موشی تند چون ناز کرد بعد از آن
شب حضرت رسالت پناه صلوات الله و سلم را در
خواب دیدم گفت ای فاضل از تو عجب باشد که در وضو
ترکیعت من در وضوی تو نقصان باشد
خواج از بیست این سخن از خواب بیدار شد
باز از سر تعجب و وضو کرد و گفت دست من بر نفس
باشد که دست ناز و طیفه کردن تا کمال تمام انعام

فرمود که جانیده دارفان را بر فضل زند و اینان مستغرق
در محبت و دست بودند پس اینان در شرف غنیش
میتوانید که چون بنده در شب با طهارت و پاک
بخشید فرمان شنود که فرشته بروید بر او و بایستد تا
آنکه که این بنده بیدار شود بعد از آن فرشته میگوید
ای بنده را بیا مرز که نظر است بخشید جان او را
بلا مید و چون از بر عرش برسد و آید که خدا
شهادت را میگویند سجده کند تا آخر با سبب
پایان باشد بعد از آن فرمان آید که خلعت بوز
پروا گشت و بزرگوارند که با طهارت و خلعت بود و چون

که بر طهارت خسته هم از اولی و ثانیا میان دو باز
گذاشته که درین میان طریق آن نیست که بلا پرو
مرضا بر سجده کند نگاه فرمود که در نماز و رخصه
نویسنده که از رسول صلی الله علیه و سلم آمده است
که در سجده دست را بر زمین نهاده و دست راست مردم
از برای شستن روی و خوردن طعام افروخته
است و دست چپ برای استنجاء کردن آنگاه
فرمود چون مردم در مسجد در ایستادند
که پای راست و در آن نهاده و از آنجا که در مسجد
بیرون آید پای چپ را بیرون نهاده و اگر کسی

رسول علیه السلام است نگاه فرمود که وقتی خواهم بیایم
نوری در مسجد در آید پای چپ بسپارد و چون نهاد
آنست و از داد که ای سفیان نوری که در خانه خدا
غزو هر جا است و رانند که و در آید ای اومی نه نور
که اول پای چپ درون می آید از آن روز و از آن روز سفیان
نور میگویند پس او هیچ وقتی بعد از آن بوقت در آن
مسجد پای چپ ننهاد و نگاه فرمود که ای درویش
عارف کیست که از عالم غیب هر روز صد هزار
اسرار خفی بر او نزول شود در بزرگان و بزرگان حال
بروی پیدا کرد و عارف کسی را گویند که در آن

علوم بداند و از عقل صد هزار در معانی بیرون آید
و بیان کند جمیع حق و بر معانی شش کند تا در هر
هر سزار و انوار الهی که باشد بیرون آرد و پیش
جویری سبزه و جگانه و غنی کند چون اینها ترا بسند
افند بحقیقت بداند که او عارف است و عارف است
وقت در و بود عشق است و نغز را از پیش قدرت
او اگر هم است و است و در و هم دوست است و است
نشسته است و در و کرد دوست است و اگر غلط
دست در تماشای قدرت عظمت دوست است
و در خفته است در خیال و دوست است و در بیدار

ست و هرگز هیچ رسالت و طواف است نگاه فرمود
که چون این عشق ناز باطاعت بگذرانند بر جای ناز قرار
گیرند تا وقتیکه بزرگ مقصود ایشان در میان است
که در نظر دوست قبول افتد و اسرار و الوار
فهم و مبدء برایشان منزل گردد و نگاه فرمود که
چون مردم بعد از ناز بر جای ناز قرار گیرند و نگاه
را بر آن ستود تا بیابند و بزرگوار و استند تا
شأن که او را نانی بر خیزد و از بزرگی او و خورشید
و نگاه فرمود که تمام عین بیداری را همه اندک و عظمی
می توانید و از این اشارت است که روزی رسول

عبد السلام البیسی چنین را حکایت دیدند پرسیدند فغانی
تو سبب چیست که بر خود بگذاخته البیسی جواب داد که
از دست چهار سر کرده از است تو چنین ام سیل
عبد السلام پرسید آن کیا نزد البیسی گفت یکی که
موزن که با انگشت میگویند که آن که می شنود و
از مشغول میگردند که بنده می شنود و هر چند میگویند
یکی چنین سبب دوم از بانگ اسبان خازبان چون
دندان را با اهل بیت ایشان بیامرزند سوم از
کسب عدل و روشن کردن چون ایشان از کسب
عدل میخیزند و کسی را نصیب میکند خدا تعالی از

برکت کسب حال این واکسیر می آموزد
از آن که گفته اند و یاد بگذارد و بر جای قرار گیرد
تا افسان بر آید پس ناز اشراف بدار حق تعالی و
را با بیست او به امر زار بر آید بار رسول الله
الله علیه و سلم از روزی که در میان ملکوت بودیم
صحیفه نبرد یکصد و شصت و یکم بر که تا به یاد
گذازد و بر جای ناز قرار گیرد و که تا افسان بر آید
نزد که مدلی مشغول شود و در شرف بگذارد حق تعالی
او را با بیست و هزار آدمی از اول او که با خود بگذارد
و از پیش و در رخ صفای او و از آن که در آن

[illegible]

سبب از سر گشت از کار می رسد و کارهای
عرا می گردد و درین درجه رساید نگاه میدارم
حال فرمود که چون عارف در حال پیدا شود بداند
که دروغ نمیداند اگر افرمان صد هزار ملک میروانند
و در آن ملکها بر روی بجای دیگران عارف است
که عارف همه دشت و در ششم بود آن زمان که عارف
ششم کند در عالم ملکوت میان مفرقان و راه گاه
افتد پس هیچ از ایشان ظاهر نمیشود او ششم میگردد
نگاه فرمود که در عارفان حافی است آنرا که
حال در ایشان پیدا می شود یک قدم میزنند

از عسقی تا حیث کبریا میرسد دویم قدم بقا بود
رسند آنگاه خود چه حبه بر آب کرد و بگرفت که کبریا
پایه عارف است اما آنکه کامل اند باید ایشان
خدا می عروجل دهند که کجاست و کجا میرسد و کجا
می آیند معلوم نشد و در حال ایشان که کجا می روند
و آن چیز در هیچ اصرار از سلوک اظهار نگرد و ماند
نزدیک که حقیقت این معلوم نشد و در حال ایشان
که کجا می روند و کجا فرود می شوند خدا احتیاج دارند
از حد علی ذلک است و روز بخشنه
با یوس سیر شد سخن در علم جنایت افتاد بود

مولانا بهادر الدین بخاری و مولانا شهاب الدین
ادریس و غیره بخاری بخندست حاضر بودند بر خط
سپادک راند که در جنابت زیر بر روی آب باید
رسانند و احسان شکوایه کرد که در غسل جنابت
سپادک غوی ناشسته باید و دای قیامت
نق او با خضی کند انچه روی سبوی مولانا با
الدین بخاری کرد و گفت که در شریعت اسلام
نوشته دیده ام از رسول صلی الله علیه و سلم که در
خبر آمده است که اگر کسی در غسل جنابت
بر روی جنابت سبک آب را برساند و در

کردن مویها و اجابت آن لحظه بر حفظ مبادک رانند
که درین مردم پاک است اگر چه جنب بود و بر جا که
آب زمین برسد پدید نرود اگر چه به طهارت بود
یا جنب یا عاقل یا مومن یا کافر بود و مان
او پاک است و نگاه میدارین چو فرمود که وقتی از
صید آمد علی و هم نشسته بودند که از صحابه بیفتاد
و سوال کرد که یا رسول الله صید را ندیده ام
اگر کسی در حال جنب بود و هوا تا پنهان باشد
و او عرق کند و جامه او الوده گردد پدید نشود و باغ
فرمود پدید نشود و آب و من مردم پاک است اگر

بجای رسید پسید نمود انگاه فرمود که بشنیدم از زبان
خواجہ عثمان بن اسود رحمة الله علیه که فرمود اول
کسی که در جهان غسل کرد آن صغی بود محدث است
راشد علیه و اینچنان بود که چون از بیعت بدینا آمد
خواص صحبت کرد جبرئیل علیه السلام بیا مد گفت با او
بر خیز و نشین را نشوی چون مہتر اوم علیه السلام
غسل کرد گفت با اخی جبرئیل این را هیچ فردی
و مکافاته بہیت جبرئیل گفت علیه السلام بعد
بر روی کہ بر اندام شست بواب کبیراں عبادت
مرشد عالم نشود و بعد بر قہر آب کرد انما

بر زمین افتد ملا سجا از د فرشته او شنید و بفرمود
روز قیامت خواب عبادت آن عزتر است و آنجا
آنگاه میرود علی السلام بر سب که در خواب تنهار است
یا فرزند آن ملا هم باشند گفت آری هر که بدین شرط
آرد روزی که چون خواب این خود دید نام کرد چنانچه
کرد و گفت که این در باب کسالت که از حلال
غسل کنند و هر که از خواب غسل کند بر روی که بر اندام
او بود بعد از آن حکم حضرت عزت یکساله گناه
نامه اعلی او شد و گشت و بر قطره آب که از اندام
او بر زمین افتد یکصد هزاره شود تا روز

قیامت

فباست جریبهای کوه و دریا که برود آن مرا بکنس راه بگذرد
از حوام غنم کند و گاه می شود که اول پاییز رو کند گاه در راه
مشرعیت است چون مردم در شرعیت ثابت قدم آید
و بر هر وجه در شرعیت است ای آرد و در زمان
شرعیت تجاوز نکند از آنچه پیشتر ننمود و بپایه دوم
رسد که از شرایط است گویند بعد از آن چون در آن بپایه
نماست بعد چنانکه شرایط غلبه است و آنچه در آنست
است و در آن راه طریقت برسد و چنانکه
نکند پس بپایه سوم برسد که آنرا معرفت گویند و چنانکه
بپایه معرفت برسد چنانکه به شکایت است و در آنست

و حاکم ارشاد می کند که در حقیقت روشنائی پیدا می شود
چون در پایی معرفت ثابت قدم ایستد و پاهای او
رسد که از آن حقیقت گویند عبدان چنان مردم در پای
حقیقت می ایستند و چنانچه در میان عبدان و خود
که وقتی بزرگ بود از او شنیدم که او فرمود عارف
و کسی بود که او از هر دو کون فارغ و خروار است و مقام
فر داشت که او از هر دو کون فارغ و خروار است و مقام
از هر دو کون فارغ و خروار است و مقام
عقل و انگاه فرمود که تا زمانی که است از هر دو کون فارغ

پس زندگان را واجب است که این را داشت را بحدان نگاه دارند
که حق از آن آید که هیچ خیانتی در وی هر نشود بعد از آن
فرمود که چون اینکس و نماز شود در رکوع و سجده و غیره
شرط است بجا آوردن کارها بنکو نگاه دارد و بنگاه دارد
که در صلوٰه مسجودی بنشیند دیدم که چون مردم نماز
بنکو بگذار حق اینچنین شرط است بجا آوردن رکوع
و سجود و قرائت و شیخ بنکو نگاه دارند و بنکاه
ان نماز را بر سر عرض بر نه فرمان گیرد که سجده کنی
را و آمرزش خواه آن نماز آنگاه رفته حق بنکو نگاه
داشت و نگاه خواهم بپرست کرد فرمود که این را حق

کسی است که نمی آید از این ناز بجا آید و آید و نیکوگاه
دارد اما آنکه نیکو رگه و نیکو غم نکشد و آید و نیکو
نیکو نگاه ندارد چون فرستگان این ناز را خواهند
که با ناز بپزند در پای اسبان کش ده نگرند و فرمان
آید که این ناز بپزند و بپزند و این ناز بپزند و بپزند
بپس ناز بپزند حال بپزند که ناز بپزند و خدا بپزند
ترا چنانکه تو ضایع کردی مرا اعدا را از امید منی که
فرمود تا در وقتی در بخارا مسافر بودم میان اهل
سلوک این حکایت میرفت و از بیانش شنیدم که
وقتی حضرت رسالت پناه علیه السلام و هم رفته

مرا و تیر که نماز میکند و رکوع و سجود تمام بخواند و بپایان
چون او از نماز فارغ گردد پرسید که ای مرد امروز چند
سال است که چنین طریق نماز میکند ای گفت فرب
چهل سال است که میگذارم رسول صلی الله علیه و سلم
حشیم بر لب کرد و فرمود که هیچ نماز نکردی در بی چهل
سال اگر بگیری بر سنت من مروه نباشی نگاه فرمود که
طیبتده ام از زبان شیخ عثمان فاروقی رحمه الله علیه
که فردای قیامت از انبیاء و اولیای نارحما که مسلمانان است
اول حسابی که خواهند کرد و از نماز خواهد بود چنانکه در
حدیث آمده است اول طریقی حسابی خواهد بود
سپس بقیه حسابی را که حسابی است و بقیه حسابی را که

آید او برست و سر که از حساب نه نرسید او بدست
نارزاده انش گرفت گشت انگاه و نمود که هفتی در
مهر بودم آن مکرر می دانم اما نزدیک شام بود و چون
از مهر غاری بود که در آن غار درویش مسکین بود که
او را بنوعی از غریزی گفتندی او در آن مسکین داشت
استخوانی و پوستی در دهان مایه بود و سر سبز داشت
بود و شیر پیش در استاده و عالمی از ترسش
نخواست که نزدیک شود و نظر مبارک آن بزرگوار
بر من افتاد و گفت که بیا و ترس چون نزدیک
شدم روی بزرگوار او را در ده پنجم اول سخن آن
بزرگوار که بمن کرد این بود که در غریزی یکی بگو

و نیز قصد تو بکند هم شیر خود چه باشد و چه است که
از و بیشتر به کد است که مردم از و در خوف بودند و بعد
فرمود که چون خوف حق در دل نیکی باشد هر که بود از و
در خوف بود شیر خود چه انعام ازین راست
سخنان بسیار گفت بعد از آن فرمود که ای درویش از
کجا میری گفتن از بغداد فرمود و شکو آمدی اما باید گفت
در و نشان بسیار کنی تا مردی بزرگ گروی اما بشنود
درین خانه چهل سال است که سکونت کرده ام و در حد
خلق غارت گرفته اینجا میباشم تا شرم بکنم تا مردم
امروزه مع سال است که از گریه بیامودم گفتن اینجا

که ام سنگفت آن ناز است آنرا که ناز میگذاوم
خود می بینم و میگیریم اگر دزد را ناز نماند ناز است فون
سکود آنچه رنج کرده من ضایع گردد و بیک زمانی
طاعت من بر روی من باز نماند پس ای درویش اگر تو
خواهی خود را از حق ناز بیرون توانی آورد کاری
باشد و اگر نه غریب است که بخت بگذاری و ضایع نشود
آنچه فرو نمود که وقتی مالک دنیا را بدین راه بگیری
آمد راجه را دید نشسته اما در چشم او خون می رود و
چون نیکو نظر کرد پوست بی در چشم ایشان خشک بود
انرا بیرون کشید و پرسید که در چه کار کردی که بیرون کشی

مخوید از طبع این را به بعضی گفت در نماز بودم
مالک را عجب امر را به شوهر خود و گوی مالک این
بی خود پیشی نیست اما اگر در وقت نماز پیش
دو رخ را تا فقه در چشم کشند بار اجزایات را نگاه نمود
که سال میل است و در چشم میفرماید که چنگ نیست
بزرگ تر نزد یک خدا بیچاره و دنیا و دشمن تر از
و سخت عذاب تر و در رخ آن کسید نماز را چنانچه
سبب ندارد و حق آنجا نیارد و به وقت بگذارد
بعد از آن آن نیز میگوید که تو را هزار و نزاری
بند و استخوان و پوست هم از آن میبرد که در دنیا

کیمین حق نماز یکایم ارم بانه چون این سخن میگفت
سجده ای داشت برگرفت و مرا داد و بعد از آن
فرمود که ای دیویش عید نماز بزرگ عید است اگر
سلامت از این عید بیرون آید برشته و گردن چنان
شسته مانی که فدای قیامت این دوی کجاست
نمود بعد از آن خواجه ختم پر لب کرد و گفت ای دیو
نماز ستون دین است پرگاه که ستون برپا باشد
خانه سلامت ماند و چون ستون بیفتد خانه ویران
گردد پس چون اسلام و دین را نماز ستون است
که خنجر اندر نماز فرو ریزد و ستون در کرم و کجود و در

پس بفرموده اسلام و دین او و از آب آورد و بعد از آن فرمود
که در کرم صومعه و مسجدی امام زاهد روحانی و عابدی بنشیند
که خدا بخواهد و هر چه بخواهد خداوند تعالی و توفیق فرماید
چنانکه در آثار ائمه فرمود که امام جعفر صادق علیه السلام
عنه رواست که که خدا بخواهد نماز را مقصود صبی و
قرآن یاد کرده است بعضی از آن خطاست لفظ
صحیح و بعضی بر سهیل ترغیب و بعضی بر و در قرابت
ترسانیدن مریدان و از او اندک مقصودهای و نسبت
زود که نماز را هر چه بخواهد و از او اندک مقصودهای و نسبت

نکته در مورد درختچه ها موقف است که بروی آنها
بنجاه موقف خواهد بود پس اگر در سبزه ها بنجاه
موقف با سیاه و از بنجاه عهد سوال کنند ما در
موقف غشتن از ثمار پرستند اگر در شربط ناز
موقف ابلان و شحات بار بجان بیرون آید
بدان سبزه است بر آن موقف بگذرانند و اگر بنجاه
و از عهد ناز بیرون نیاید هم از بنجاه بیرون فرستند
بعد از آن در موقف دوم بار بگذرانند و از عهد
ناز پرستند اگر از عهد ناز بیرون بیرون آید

و اگر چه هم از اینجا بدو زنج فرستند سجده در دیوانه میوم
از سنت دای سوال علی علیه السلام پرسند اگر بدون
آمدن برست و اگر نه بگویند هم پیش سوال علی سلام
بفرستند که اینکس است که در پشت دای تو نقیض
چون تو بر این مایه تمام کردی دای بی گنبد و بر فضا
سبک راند که دای بر انگس که فردای قیامت از سوخته
شده شود پس کار و درگاه خواجه بن فراید تا
که و کس بر پشت اندر سده و دایک پس در دیوانه
چهار پیشه دولت با پیوس حاصل شد ششم نفوذ
از شد کند بود در چنان بدست حضرت خواجه

و جهان سولانه و الدین نجی که ملازم صحبت و
در آمد و پشت و شیخ احمد الدین کرمانی بزرگوار
بشست پس سخن درین بود که بر کسی نماز و نیت
را تا بگذرد تا وقت بگذارد و وقتا بگذرد
حنین کند برار و ای بر مسلمانان او که در سجد و سجده
تفسیر کند از کجایه سجد و ای سجد و ای سجد
در شهری وجود مسلمانان آن غمناکیم که شهر
از وقت نماز مستعد شدند و بپایان رسانند
ازین سجد و ای سجد که در زیر این چه حکمت است

که سجد

که پیش از وقت مرستند میباید گفتند از سبب
آنکه چون وقت نماز آید بروم نماز را در پیش
او کنیم چون استقامت نیاوریم نماز را مرستند و نماز
عوم دهند که وقت در کراهِست افتد و اگر بگذرد
پس فردا بر رسول عبد السلام صلوات بر او باد
و خدمت قرآن داد و دست اندازد محفل را بصدقه
قبول لغات و محفل را با توبه قبول و اگر بجز توبه
در نماز پیش از آنکه وقت فوت شود دست اندازد
بکنند و دست بپذیرد از آنکه وقت نرسد و دست اندازد

خواجہ فرمود کہ در روضہ خواجہ محراب قریشی رحمتہ
علیہ بنیشتہ دیدہ ام و پیش مولانا عظام الدین باری
ستاد این سنگتہ بود گذشتہ ام و این حدیث است
یاد دادم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودن اگر
ایک ہر پنج بین الصلوٰتین چہ بزرگترین نیکی
ہست کہ بروم نماز فریضہ را تا حیر گشتہ تا وقت
نماز دیگر دہاید تا سر دعا از یکجا بگذارند حدیث را
فرمودند کہ در مجلس خواجہ عثمان غفرلہ نور اللہ علیہ
ما ضر بودم از زبان ایشان شنیدم روایت ابومر

رسیده اند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت که هر کس نماز
یا از نماز ساقطان غشند یا رسول را بد گفتند
تا خیز کنند از دیگران تا وقت و روشن افکند
کار نمیشود پس یاران روی بر زمین آوردند که کار
آمد وقت اوتقین شود گفت وقت نور است که
رنگ آفتاب نکرده بود روز نوروشی باشد رنگ
خود یعنی زرد رنگه باشند اندر زمستان و تابستان این
حکم دارد بعد از آن فرمودند که در برابر این عهد بیست نشسته
دیده ام بخت بیخ الاسلام که هیچ خشن نداشتی که رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود و است ایستاده و بایستاده ایستاده

اما هر چه ناز با داد و روشن تر شد از ناز تا سودا بیشتر
باشد و ناز پس از آنکه ناز چنانچه در حدیث آمده است
از رسول صلی الله علیه و سلم پروردگار با نظر فان مشاهده کرد
فتح چشم چنانچه در کتابستان ناز پیش در جنگ با کما
که میخ گوشت از دم دوزخ است و انداخته است
تجرب کنند همین که سایه برگردد و بگذارد بعد از آن خود
کنوا چه با بر بدست می قدس است و الغنیر راقه
ناز با داد و فریخته قضا شد چنان بگریست و نوحه
زار می کرد که لا تقربوا زواجا را که ای با نیز و چند

کنند که اگر یک رکعت نماز تو نیت شد به آن یکبار نماز
باشد و را نیت است و نیت نیت است که در یک بار نماز
مکمل و مود که در تفسیر محبوب قریش نیست و دیده ام که
این چیزها را از این پوستانه نگارند و نوری مخلوق و پادشاهان
نعمت پیش آن تا رکعت میبرد و در زبان این همه
فرمود که رسول می رسد علیه السلام فرموده است که
هر که از این نیت او را و همان نیت را بخواند فرمودند
شند و شد از زبان علی علیه السلام فرموده علان
فرمود که نیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به
سب توکل و تصدیق و توفیق و تمسک به سب توکل و تصدیق

همین چون بپسند که در بن نام طویح است اخذ و صحت
و اگر بخواهید که وادی سب و نقد و صحت که در آن فضا
خوب تر است و گویید که ناز نکرده و نقد و صحت
و در وقت غدا که بعد از آن و طریقه و مورد و غیر
که در آن و در وقت و هزار بار بخدای تبارک و تعالی
هذاب آن که بار بار این غلاب است صحت تر
برای کدام طایفه است و زبان آدمی که برای کسانیکه ناز
را در وقت غدا که در آن و فضا کرده اند و ناز
که در وقت ابراهیم است و در خطاب رضی الله تعالی عنه
تمام بخدای در آسمان بدید که شاره و پراور است

مرد تارکته و انقی آن درجه نیز خود عذاب است
 محبت مرد و مردان و کز و مان در آن بیشتر است
 ای محبت اندران دوزخ که بر دوشی تابید پس
 ای دوزخ از یک قطره کبریت اندر دنیا رفتند
 آنها فتنک شدند و همه کوه را فرو بردند و از شوش
 آن بخت بخت زمین بشکافتند و گرمی آن برای
 دوزخ این عذاب با این سختی از برای آن دو گروه
 افزوده آمد یک از برای آنکه ستم کردند و نماز
 بعضی گذارند و بیم از برای آن که ستم کردند و دوزخ
 خود را بنام من رانند و در بنا محمل فرمودند که بزرگوار

اورا خواجہ محمد اسماعیل گفتند رحمۃ اللہ علیہ دفع
کامیابی پیش آمد و بود خدمت شیخ سوگند رایت
ہر زبان را اندر حالت سگرم بود چون در پیچ آمد
پرسید من امروز سوگند خورده ام گفتند ہی
بس و نمود کہ چون امروز زبان من خورده شد است
امروز سوگند راست خورده ام زرا سوگند
در دفع و آدم خورد چون عادت ملک قسم را اند کہ تا
نہیم سخن نگوییم خدمت خواجہ چہر سال سواران
نہست از هیچ افزاید سخن گفت بکفارت آن
راست را خورد و بود بعد از آن دعا گوی اعطاس

موند کردار خدمت خواجہ را چندی کار پستی نمود
کلیه فرمودند که شارب کردی و با شارب که
خواجہ این ملا بدنام کرد و ضیق روی بر زمین نهاده
و عاگوی بارشست خواجہ مشغول حضرت گشت
روز دوشنبه سعادت امیرپوشی حاصل شد از روز
شیخ شهاب الدین سهروردی و خواجہ اهل سمرقانی و شیخ
سبب الدین با عزیزی قدس المذکره حاضر بودند
آنها را شیخ شهاب الدین سهروردی فرمود که بگویند
و محبت کسی سنگم چون را دور عالم آشتی باشد
از حد هزار شیخ بزرگ هر سزاوار شد خدایتان

که از کجاست بعد از آن خوابه اهل سرزی رحمه الله
فدیه فرمود که صادق در دوستی مولا کیست که از او
را زار گشته بر سرش زنی سوزند و خاکستر گردانند
و در آن دم ترند و ساکت بود که او را الهی نبست
عبدالزبان بیخ سبب الدین باحرزی و محمود که مرد
صادق در دوستی مولا کسی باطله که چون او را الهی
و در دی و منزه بر میداد و در مشاهده دوست
فراموشی کرد و هیچ اعتراض پیدا نشود در گناه فرمود
که وقتی راه به صبری رحمه الله علیه در پای رحمت
داشتند خواهی حسن صبری و مالک و شیخ و شیخ

شمس علی بر سر کجا بودند سخن در صدق محبت فرست
 و هر کجا هر چه سوال سخن در دو سه موی میگلست چون
 از راه پیر رسیدند او فرمود که این سخن چیزی نیست
 بیخ و بن و انوار گفت پس تقی باری دعا خواند من لم
 یشکر علی ضرب مولای بی گفت محکوم شد بهر دست
 بیخ و بن و انوار گفت پس تقی باری دعا خواند من لم
 یشکر علی ضرب مولای بی گفت محکوم شد بهر دست
 من می آید گفتند بی بی شما بگوید را به گفت پس
 دعا خواند ضرب مولای بر سرش خشن کردند و در جلد
 احوال قرار داشتند و آنرا سخن در خنده فوق افلا

شیخ الاسلام بر خط مبارک را اندک در این خندیده
نموده است که یکی از گمانان کبیره جانشینان
فرمود که اول باری در گورستان خنده نموده باشد
سپاس که آن جای هرگاه است جای لیه و بازی نه
نیز چراغ در حضرت از سوال صد اید علی و سلم
هرگاه که کسی در گورستان بگذرد مردمان گویند
که ای غافل اگر تو بدانی که ترا چه پیش است گویند
پوست از دندانم تو بریزد و خدایک کرد و خنده
نموده که از گمان کبیره است بعد از آن چه

مهر فرمودند و این حکایت کردند و وقتی در کمان
موت و تیغ ایستاد که مانع مسافرت بودیم چری منهنج از
حد بزرگ دیدیم صاحب بخت و مشورت کرد
بزرگ دیدم وقتی که را چند آن مشغول ندیدم انور
ما برد و او را در باقیمت و سدم کردیم فرمان شد که بنشیند
بنشینیم هر دو که نظر بر روی مبارک آوردیم میدیدیم
چون روی در آب مانده بود و گوشت و پوست کوفی
در وجود مبارک اینان نبود و آن بزرگ نیز سخن
نیگفت در دل گذر میدیم که این بزرگ را چه بسیم

که حال تمام هست که چنین منجف حضرت است این غیر
که در این بود چنین از آنکه بگویم او را و مکتب کرد
که ای درویش و مفتی این درویش و مکتبستان
سنگدشت هر دو یک گوی فرزند سلیم یکی من و تو
و یکی یاری بود برابر هر دو نشستیم کنار او عالم
چنین آن بار چتری بهیو گفت من خنده فیه بزم
از آن گور آواز بر آید که ای غافل کسی را که گود در
پیش پاشد و همچو خاک از موت هر یک بود و فخر
در خاک ماران و موران باشند و او را با خنده

خنده

و قافله جبار بود و جلوه کند چنانکه این روز ششم
آهسته آهسته دست این بار بوسیده او را و در
آدم از جای خود رخت و من بجای خود آدم گردی
فارسوار گزفتم امروز هفتاد سال است که در مقام
الاعتماد و نشدن خلق خبر ندارم چنانچه از هیئت
این سخن در گذارم که هر روز بر خوشی میگذرم و من
آن سخن یاد میکنم و امروز درین مدت هفتاد سال
شمارم آن خنده لاف که از من پیاده مستی روی آسما
نخیده ام و شریک شده ام که فردای این روی چگونه خواهم

نمود بعد از آن پدر بن عمر فرمودند که پسر من از
از پس بزرگ بود که او را خواهر عطا شمس گفتند
رحمة الله علیه چهار سال بگرسبت و جانب آسمان
ندیده پرسیدند که این گریه چرا میکنند فرمودند
که در قمر من گور و هیبت قمارت انجا پسر سیدند
جانب آسمان که نمی بیند از کیست فرمود که از
مزم گناه که بسیار کرده بچند در مجلسها خند و قهقهه
بسیار زده ام از شرم آن سرور لا اله الا الله بیایمان
من بتم بعد از آن پدر بن عمر حکایت کرد فرمودند که

خواهد فتح الله و صلوات الله علیه که از پیران کرامت
بود شخصیت سال بگرسب و گوشت و پوست از
رخساره مبارک او ریزیده بود انگاه بعد از نظر
او را آنچه رب عالم گفتند کفای بیغالی با توجه کرد
گفت ایها مرزبان امانت ما که ما را بالا بردند و زمان
آمد که بالا ترا برند چون بر میز علی بروند سجده کردم
اما مرزبان و ترسان خطاب آمد که ای فتح و صلوات
چرا بگریست که مرا غفارند انسخ هر سجده بخادم و کنم
ای تر غفار را انستم اما از ترس حفظه کور و است

قیامت و در پیشگاه ملک الموت میگیریم که در آن گنج
جای الحاصل من گنجینه خواهد بود بعد از آن عبودیت فرمای
آید که چون بنتر سیدی باز کرد که ترا امر زیدم رخا
فرمودند که در سیستان برابر خواجگانان فارو نه
قدس الله سره الغریز مسافر بودیم رسیدیم در معانی
که صومعه بود و در آن صومعه شیخ ضیاء الدین محمد
احمد سیستانی ساکن بود از حد مشغول و بزرگ گنج
روزی در صحبت او بودیم هیچ افزیده نبودیم که
صومعه ایشان پناهدی و محرم باز گشتی از عالم غیب

للهت چندی بزدست اوداوی و این سخن گفت که این دنیا
را بیدار امان یاد کنید که در حق امان بود و اسب است
در بخور غلامم برد کاری کرد و در ششم این غرض آن بزرگ
چون در حکایت کرد و صیبت رگ بعدی بر خود نشان
باز زیدی چون برگ بید و از چشمتا چند آن آب
ره آن شندی گوئی که جوی آب روان شندی بعد از آن
مفت شبانه روز تا یکجا و بعد ربن عالم گریه بودی
استاده بیک پای و در چشم در مواد داشته که در از
حال گریه او بکانت دی و پای نه بر فتنه که این هر مرد است

و آنچه ترس که درین بزرگی بیستم بعد از آن حواله
عالم فارغ شده بنشیند روی صوی ما کردی و گشت
ای عزیزان کسی را که مرگ در پیش باشد و حریفی چون
کک الموت بود و روزی همچون قیامت پیش بود
کافی حاصل حق تعالی بود و آنکس را زاد و راضی
او را از خواب و قرار و خوش و بی کار بود و بگو
خوش آید آنکه فرمودند که ای عزیزان اگر شمار آن
حال آن خفته گان زیر خاک که اسیر مام و مورانه
بودی و ذره صابنه شدی که بر ایشان چه صابنه

ارپاوه بر خورده چنان روی و بر نیز بدی چون نکست
فرمودند آن بزرگ گفت که حق و مالوی در بهر
بزرگ را دیدم از حد مشغول بر ابراه و در گوشه
می بودیم و او صاحب کشف و ارامت بود نزدیک
گوری من و آن بزرگ نشسته بودیم باز شد که مرده
نور را عذاب سکودند اما عذاب حق آن بزرگ
چون سحابه کرده نوره نبرد و بیفتاد چون بدیدم مانا
داد و بود ساعتی بگذشت که بر خورده چون نکست
و آب شده ناچیدان گشت انگاه فرمودند آن خواجه که

و ران بزرگ دیدم وقتی در بیج افروخته ندیده ام
نشسته ام بعد از آن فرمودند که من از خوف جهان
در خود فرو شدم که هر روز بخود میگذازم از خوف گور
امروز بعد از است سال با من سخن گفته ام و این
تکلیف کرده ام پس ای عزیز این مقدار که من با
عطا دین مشغول میگردم پس از کار خدا باز ماندم که
باز کردید و در زاد و راعده خود شتوال باشید که آن
روز پیش است که بعد است تو این گذشت این گفت
و در خزا که پیش داشت بر دست ماداد و خود بر داشت

و من



و مشغول خدمت ایشان مزاج می شوی بگزارست و گفت
که ای درویش بدان خدای که طبعش با مراوست از آن
روز تا غایت امروز و تا گوی هر قدر خود نیست
و از پیشت گور و مرگ سپردم و هر روز میگذرد از من و
میفرم و زاد و راحه ندارم که بدان غمت از ترس
بگذرم اما و نمود که یکی گناه کرده است که در گناه
طعام و شراب خورد و یازن را بکار برده و برای
خوشی بختی و عدا و قاصداً پس دوست ملعون و منافق
زیرا چه اینجا بود و شهوت سبب اینجا عبرت است تا نگاه

فرمود که در روضه امام علی (ع) آب را بنوشید
و بدو ام حدیث از رسول صلی الله علیه و آله است که
فی المقابر طعام او شراب قهوه معجون و منافقین و منافقین
که بخور و بنوشند در مقام طعام و شراب بهتر است
معجون و منافقین بعد از آن مدیرین محل فرمودند که
خواهر حسن نقیری رحمه الله علیه در گوشه سنان
گذشت دیدند که طایفه مسلمانان میخوردند و میخوردند
سند و گفت ای خواهران شما منافقانند با یک نوا
میخورند و میخورند که بدستد خواهند خورد که من از سبیلان

مکمل

معلوم که حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و سلم
که هر که در کوستان طلام با شراب خود و شاق باشد
زیرا چه این مقام بیست و عبرت است معاجدی
ببیند که چون شما بآید بهتر از شما در بن خاک خفته اند
در اسیر بار و مور شده و در زندان ابد مانده و گوشت
و پوست ایشان زخمیده و ز روی و دست و پا
و خال و رخساره و کار ایشان مانده و دست خود را
خاک سپرده اند چگونه شما را دل رخصت کند که این تمام
و شراب خوردید و بیهوشی مشغول گردید و چنین کردید

این گفت بر فرخ هم از آن برف سهند و از آن که تیره
شدند و عذر آوردند که به تیره بودیم و بخت بد بود
همچنان عذرین هم از بودند و وقتی رسول خدا
الیه علیه وسلم می گذشت ایشان در خنده
قهقهه و بازی می نمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنها
و سلام داد و ایشان برفه شدند و می بازی
آوردند چون بهندگان در بیت پیش کردند و بخت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم علم کرد و داشت همان
علم پسید که ای بزرواران شما از مرگ گدازید و می گذارید

چیز گفت از گویا بنی سعید گفتند هر کس از
 فاست که بگوید این گفتند هر کس از خود
 بگوید است کرد در خانه و بزرگان سلطان
 راوی روایت کرد که بعد از این انبیا را کسی گفته
 تعدی آنچه فرمودند که مشایخ طیفان و اولیای کما
 و خواجگان چشت از جمله و بنادانچه در و بناست
 ترک داده از این سبب که چندین عقوبات
 بیست و هجرت پیش می آمد بعد از آن فرمودند که اگر
 سوره که آنرا ترا بی سلوک گناه کبیره می نویسند

آتش که هیچ گنهی بزرگوارانی گنه نیست که بدارد
مسلم ترا به حبیب بهار و دامن نفس و دامن
مهر است و الذین یؤفون الموعودین و الموعودات
بضمیر الکتبه اخذوا صلتها و انما بیننا بخی
رنجا بین مسلم و ن چتر گنه کبره دست بیدار
رنجش رحمت الهیه و سهم است و انجلی کل
علیا لیدم بخی خداست و دامن و دامن
بخی خود نمک لطف و سکینه دامن دامن بخی
خدا و پناه دست و نمان مرد و نمان بخی

یک در اجتناب است و چوب چاک میکرد و بعد از ده
 جان خلق را در بنیاد پیش و سجد استاده و
 که در شده و در کرده و از آن قاصده نام
 بر کلمه و لایحه بر نام انداخته و منقش استاده و
 است و بعد بر سر سینه که توان خوان و عبادت
 خدای جابر خلق کلمه شکی میگویی اخذ شریف
 و گفت تو مرا چه دانی امروز باین دولت دریده
 که استاده بودم گفت ای فرموده چرا چنین شدی
 گفت هم از آن سبب که این من و بده بودی بشا

مطایر را میرغا بنده چون کار بر نفس کردم ایستادم هر
باشد که چنین روزی چلی آید بعد از آن فرمود که در
مطایر دوم در کتابه و جمله مو معاد و بیم در آن
میدان بزرگ بود مسکن گرفته بر فم سر و این بود
کردم سلام گفت جواب سلام باز داد اما باشد
روز بعد بنشینم بنشینم زمان روی سوی من کرد
گفت ای پدر و پشی امروز فریب بخواه سال است
سال باشد که از خلق غارت گرفته ام اما از سبب
خدی خیر و آن چنان بود که من نیزم خاسا فریاد

تجربه عالم بود که من در میان مردم و مشایخ بزرگان
و بیدم و می‌دانم چه خدمت جدیست و او را به دست
را برای داد است به پیش می‌داشت من او را به
عاشتم و من گفتم دیده‌ام که مردم و کلام
ازین شرمند ام که امری زیاده باشد و من
که در بین عامه وطن کرده‌ام و من ازین صدمه
بیرون رفته و درین اندیشه که مردم و من
من گفتم که کار را بخوانید من مان غیبی
و دولت گرفتار خواهم گفت پس ای درویش از آن

باز قسم راندم که پشیا ازین طرفی نروم و پشیا
نمازهای فدا هست گویند که هیچ صاحب خلق ندیده
که گواهی بدیدگار بر عهد رزان چون نازشام
شد کب کاسه آبی و دندان چون و یکس کوزه
ازینجا پیدا شد آن نرنگ و دغا گوی و نرنگ
لفظ را کردیم شب بیاختا بودیم چون روز شد و کب
از شیر محمد بیرون آورد و بدغا گوی داد و گوی
روی بزمین آورد و بدغا گشت بعد از آن فرشته
که مرید چهارم داشت که اهل سلوک می نویسد که

باز

یکی از آنان که به آنست که چون نام خداست
و آواز که در گوش افند هر یک که در لای
الطاف شرم گردد و در بیت خداست اعتقاد
زیاده شود و ایمان زیاده شود که اگر در شنیدن
و گریه استغاث و خواهش مردم الله و ایمان مردم
و اعتقاد و ایمان زیاده نشود و در غرض و ایمان
مشغول شوند پس آن منافقان شد پس که از آن
که به اینست و عدالت منافقان چنانچه در کلام
الله مشطرت است انما المؤمنون الذی اذا فکروا

و بعد از آنکه در این کتاب همه آیات را در هر باب
در هر یک از کون اعلام نماید و تفسیر هر دو نموده است
این است جهان را که در موم تحقیق انگاشته
که چون تمام شده باشند و در این ایات گردیده
بیت خدا جلاله بترسند و چون قرآن بشنوند
و بر خواندن کلام الله بکنند پس کیفیت اینست
که او منافقان است و گناه فرموده و در این
کار که روزی رسول صلی الله علیه و سلم میفرمود
گذشت طایفه را دید که نشستند و در گفتگو و مباحثه

و بر قرآن مجید در طایفه را دیو که نزد یک تنه
ایشان بخندند و بعد از آن سستوار و بیج از ذکر
شستیدن و قرآن خواندن و نهی ایشان غم بخشد
و رسول خدا ص با پیاد و گشتند بر طایفه و گشت
من ساقی این طایفه بود و از ساقیان سستوار
سستوار ذکر خداست و از سستواران بیج و بیاد
ایشان غم بخرد و از سستواران فرمودند که وقتی خواجگان
خواهی روزه الله علیه بر جامع بگذشت و ایشان
در ذکر خداست و بودند همین که خواجگان بر اینم خواص

و اگر غذا بیفتد به عهد جهان ذوق و روی اهر کرد
که دست این در در حق بخت نه بخت لبانور
بسیار بود که هیچ چیز یک از پیش نداشتند
که از پیش بختی اندک هم بر زبان چون آید
تا به کار دی که بخت شش روز بری
سوال بود بعد از آن چون از پیش بختی باز
و صو کرد و دو گانه نماند بخت و در سر
سه بار اند بخت و سر بر کرد و همان عباد اله
خواب چشم بر آب کرد و این رباعی بر لبه سارک

را که با من عاشق و دلی دوست پیوست بود
و زیاده محبت و غلبه علی بود فروان و بزر
حیران با ستم تمام خود و نسیه در انوش بود
عبدان فرمودند که در غنای خواجه یوسف بنی
اصغر از غریبان سیم در داده بودند و گوی
ما ضرر و مزیتی در دست از گویان نماند بودیم
چنان فوق در دماغی و در و جان در گرفت که سخت
شمار زد و عویش و میوش بودیم که خزان خوش بود
دقت نما ادا میکردیم و باز در نفس بودیم هر بار که

چون استعد که بندگان بیت دیگر گویند و از چهره بیت
میگردانند و این امان که میباشند و در عدد و پیمان
و در نظر و در پیمان و در پیمان و در کفر و در
نارنده و آنکه در و پیمان از زبان ناپیدا شد و
خواجده این فرایده تمام کردند و شمع باز شد و
در قلم و دست و شمع و شمع و شمع و شمع
دولت و ایوب و شمع و شمع و شمع و شمع
و شمع و شمع و شمع و شمع و شمع و شمع
دیگر حاضر و در شمع و شمع و شمع و شمع

چیزها و دست است در عهد خدا پس بجز از این
فقط مبارک را بخند که یکی از آن بی بی هزانت
انگیزی و در روی مادر و پدر و فرزند از آن
از بدست است زیرا که از رسول صلی الله علیه و آله
روایت فرمود که هر فرزندی که روی مادر و پدر
و فرزند از آن بخندد و بیاید و بگوید که
فرشته و در دوران و حال رویت گشته و بتو
و میرا که سرور پای مادر و پدر و فرزند و خود
در به حق تا نماند سبب آن است زیرا که سال در سال

او نسبت کند و او را بپای مرز و سبزه از آن خبری کل
در مرز و خط این ملک است که وقتی جوانی گناه کار را
و فساد کارای از جهان نقل کرد او را بپای مرز و
و میرند که بیان حاجیان در پیشگاه خود خلق
تجرباتی مانند بر سر سبزه که این دولت از گنج
که چرخ چرخ نموده گفت آری چرخ از گنج
اما مادی و علم زلال و پدیدار چرخ از خانه
می آید مگر در دایره ای که می مالیدم اینان را
مگروند که خدا بقاء شرا بپای مرز و خط است

گردانده میان ما جهان در پهنش کرامت کند
سیدین محل سلام این سید فرمودند که وقتی خواهم
باید و بسطی را برسد که این دولت از کجا
فرمودند که درک بودم تقیاس نیست سلام و
میرفتم و پیش او استاد قرآن بخوانم چون درین
ایده رسیدم که و بالله الدین احسانا از استاد
این پرسیدم گفت درین راه فرمان هست و که
مادر و پدر و اجداد بکنند عیان خدمت من که هر دو
عالم ام چنین که از استاد این معنی شنیدم بخفته

میشوی مادر آدم های مادر کردم و گفتم که در کمال
ایمان و اراده از فرمان شنید که خدمت تو کنم و گفتم
ای محذومه که مصطفی من تنها صغیف نتوانم
کسی را خدمت کنم یا مرا از خدا بخواه که بخواند و
بستان یا مرا بخدای بخشش تا خدمت خدا متعالی بود
کنم چون این عرض داشت پیش مادر کردم و پیش
سپهبد و دو گانه مار بگذارد و روی سبوی است
کرد و مرا بخدا سپرد و بدو است که یافتن یکی این بود
دوم آنکه شجری از غیبهای رستان مادرم نیم شب

ایند و میثاک است و برفست در خانه و کفایت برده اند
کرد و آن از سبب این بود که سنت اینست که
افشار خود خود را بخت کنند در حال کار و تمام
بعد از آن سخی در صدق و تقوا و بعد بر لفظ مبارک
باشد هرگز بر سر را بر گردانند حق تعالی روز قضا
میان او و دینش مقنن و حجاب پیدا آر و در
بر محال باشد مبالغه راه باشد نگاه فرموده که
قرون را اگر می دارد و چیزی خوشدست گردانیده
حضرت او را در دنیا و لغت دوست دارد و خوش
نمید رود و دوست او را باشد نگاه حق در دروغ

فضل و کرم و بزرگواری مبارک را اندک و بزرگواری
 حمد و ستایش و بزرگواری آن خدای و بزرگواری
 کرد و بزرگواری و بزرگواری آن خدای بزرگواری
 اندرین محراب بودند که وقتی در مسجد جامع شهر
 بزرگ بود اسم او مولانا محمد خاوری گفتند از حد
 مرد صاحب مسجد او را نکیر میکرد و این حکایت را
 شنیدم فرمود که دشمن خدای و عزوجل بر او
 سلام صفت و ذوق بیان میکرد و زبان اندک
 سوسه اندر دوزخ دایره از عید و دایره
 ست و این دایره بستم دوزخ ست از عید و دایره

آب طلبید من کوزه بردست کرده ایستادم مادرم
در طواب شد من بیدار نگردم ناچاره آنوقت شب
بیدار شد مرا بکوزه ایستاده دید از ترس کوزه از
دست من بسته پوست کف دست من با کوزه
برآمده شقیقه کرده در این راست سرم در کنار گرفت
و دعا کرد خدا بیخانی مرا نجات بخشد که روح و باران
دست حق توانی دعا و مادر مستجاب کرد و بهین
و هست از دعا می مادر بود که با فتم بعد از آن فرمود
که هر شب دویم را بخت که بگرسم در محفل نیزگی از

عبارتست زیرا که در شرح او مباحثه شده و بدیهه ام که
بر که در کلام الحمد نظر کند و بچراوند خداست و فواید
نموده و جواب در دیوان او بنویسد که ثواب
و یک ثواب نگرین و هر حرف که در کلام آمد
حق تعالی بفرماید بعد از هر حرف ده نیکی و تمام
اعمال او نیست کنند و ده بدی پاک او انداخته
از آن و با گوی عرضداشت کرد که مصروف و مشغول
و با جای خوفناک و یاد رسد توان برد بانه و
در آنکه رسد ام آغاز بود رسول صلوات الله علیه

مطهر را در سفر نمیدادند و در هر موردی که در انداختن
خطائی شود مصحف به دست نگارنده افتد اما در این
اسلام نوی شده و مسلمانان اینگونه گفت بروی خود
بعد از آن بعد ازین محل فرمودند از فضیلت مصحف
این حکایت فرمودند که سلطان محمود آن را دید
بعد وفات او در خواب دیدند از او پرسیدند که
تعالی با تو چه کرد گفت شیخ در خانه بودم آنجا در
مصحف لوح را با خود گرفتم که مصحف اینجا است من نگاه
چشم بپوشم باز آن خود گفتم مصحف را از این موضع

بیرون فرستم بدزد در خاطر گذشت که برای اسبابش
خود مصحف را از این موضع بیرون فرستم چون وقت
نقل من شد مرا بدان مصحف غنیمت را نگاه دار
بر که نظر بسیار کند در مصحف حق تعالی روشنائی
حشیم او زیاده کند و بچگاه چشم او بدرد نیاید
خشک ننهد و آنگاه بعد ازین محارز بخورد و حق تعالی
بر سر سجاده نشسته بود و مصحف پیش داشت تا
پیشانی بیاورد روی بر زمین آورد و التماس کرد ای
بزرگ مستقبل قید نشسته بود و بخواند و مصحف را

داشت بر دست گزشت و بپیر چشم نابینا فایده
گفت چو هم باز کن بسوز بگو این سخن نگفته بود که حق
نقاع بر دو چشم او است چون چو مرغ کرد بعد از مرگ
که در جامع الحکایات نوشته دیده ام که در روزگار
جوانی خود فاسق که از خلق او مسلمانان نفرت
گرفته بودند پیر چندی که او را مانع میشدند نمی شنیدند
چون او نظر کرد او را بخوابیدند که تاجی بر سر او آید
برگردد و حله در بر بپوشانند و فرشتگان فرامان شدند
است که تا در بهشت میرند و چون از او پرسیدند که تو

تو مردی عالمی بودی این دولت از کجا یافتی
فرمود که در دنیا یک چیز از من دروید و آن بود
و آن این بود که از زمان که من با او می بر خاسته
بودست او ایستاده شدی با حرمت تمام بر سر
دیدم نهادی و از زمان که من با او می بر خاسته
دروید کردی حتی تالای جده گنایان من بدین خبر
عفو کرد و مرا در کار من بسیار زیاده و این وجه
عزیز کرد و بعد از آن بر غلطیها که من از او کرده
سجده است که در حق او و حق ظالمین کفر کنی

عبادت است زیرا که چون اینکس درین عبادت
بدوستی خدا بنشیند و در حق تعالی فرشتگان
نظر بپوشد و تا در قیامت این فرشته بر او
امر علی بخواند از خدا بقای عهد را بر حفظها
فرمودند زیرا که دوستی خدا و صالح و سزاوار
بر سال عبادت در سال اعمال او بنویسد و اگر
میان این بگردنی تعالی در میان آن چون در علم
روزی کرد اندوختی او در علی علیه السلام
فرمود که در فلان طهر بنشیند و دیده ام از رسول

رسول صلی الله علیه و سلم که برگه در روی ماه
سپار بگرد و بر این بنگار بجاید و برود و بآفت
روزان بنگار را خدمت کند حق تعالی گناهان
تمام او را بخشد و چنانکه بخت هزار ساله و تمام
اهل او بخشد و بعد از این فرمودند که وقتی مردی
چو در ایام پیشانی بر وقتی که او عشاء را بدید اگر
از ایشان بگردانند می و از حق تعالی شکر که روی
ایشان چه بپندارند چون این نقل کرد و او را در
گور خود و آوردند بر خند که روی او بپایان شد

خواسهند که بکشند غمناک است سفید مری که با شعله
بگردندی روی شکایت و جان شب دیگر مستعد
در خواب مانده است تو از از غمت و در این
طورا و این مرد را چاره کنه دارم که این مرد را
در دنیا انعام و انرا اهل قرآن روی بگردانند
پس هر که در دنیا از غم و مشغول روی بگردانند
روی او از قید بگردانیم و او را در میان زندگان
گردانیم و در قیامت او را بروی خود گردانیم
و در دنیا و در ارم نگاه فرمود که این مرد را

که امروز روی علم و ادب را دیده است
مروم در آن کف یک بیدارند که فردا
روا شوند از سر کشت کن نظر که بر او بیاید
ای همان دیده است ان شاء فرمود که رشت
چندم آنست که در خانه کعبه دیدن یکی از علماء
سفا که رسول علیه السلام فرمودند که هر که در
خانه کعبه نگرود در هر ساله عبادت
و خواب هزار حج و نامه اعمال او بنویسند و او
را یکی از اصحاب حق گردانند و هزار مرتبه

اورا کرامت گشته بعد از آن طریقه و در حدیث
کردن و در روی پیر خود و بدین احوال است
شیراز در معرفت المردی بنیشتند دیده ام خط
خود خواهی خوانی تا در آن رسیده اند علی گشت
بکروز پیر خود را خدمت کنند چنانچه شرط خدمت
حق تعالی او را در بهشت نیز کو شک روزی کند
در هر کو شک برابر کرامت کرد و فردا در کمال
جست او را در بهشت دارند و فراموش سازند
عبادت در نامه اعمال او بنویسند بعد از آن

که مریدان باید که سر بر استقام ملود گویند و
بدان متعلق بود و سر بر قرار از نماز و روزه و
حیران باشند و باید که اگر برانندانه قدرت است
بغیر رسانند و متواتر خدمت و بر سر خدمت و اگر خوا
متواتر میسر می آید باری گاه گاه خدمت است هر
خدمت کند و در آن محراب محراب خودند که
وقتی را بدی بود و در خدا را خدمت و چند سال عبادت
کرده بود چنانکه روز بروز و گذر از عبادت و شب
بقیام و هیچ غفلت و زانی از طاعت خدا نیاید

عاقبت بنویس چنانچه میر که بریار است که او ایسی بنده او این
بودی که گفتی در کدام راه فرایان میفرمودی و گفت
الجن والانس الا یعبدون الله ای بنده خدا
مارا و شمارا بیاورید برای طاعت نه از برای خود
و آنشایدین و شفق این راه را در پیش
کار هیچ دست تر نیم نکرد و عادت خداست که
چون این زاید نقل کرد او را جواب و بیفته از او پرسید
و خداست که ما تو چه کردی و فرمود مرا پیام زید گفت
آنکه ام عمر گفت از یکت خدمت کردن هر روز

خود که فرمان که چون نمودند دست پر خود را بر خود
مانند کار پیچید که دریم لنگاه خوابه منیم پیر کرد
و این حکایت فرمود که فردای قیامت است او را
دست بخت را که بر خیزد از شدت کیم های بر دو لنگه
بود و در یکیم مسکنان نیز از شدت بود پس در این
مریدان و فرزندان ایشان در پیوسته کیم
و با ایشان چون خلق از حشر و قیامت فارغ گردید
حق سبحانه تعالی ایشان را دوست بخشد که نزد یک
صراط بر سبند کیم را تان در و تان و تان در تان

و آن مردمان برگزیده از راه رسیدن به رسالت و از
راه عرصات بگذرانند و در بهشت رسالت و
در آن روز هیچ ملک مقرب را از همه نباشد که با
رویشان خداوند بگوید که چرا چنین کردید و اگر
شیخ الاسلام چون من نام گوید و مدیرین بود که شیخ
شهاب الدین حجت شیخ محمد مصطفی و در ویشان
و گیر یابند و نشستند بر خط مبارک را اندک
چه خرسند در عالم که در قدرت خداست و نیست
مقدور نیست بعد از آن فرمود که خداست و در هر

یک و بر خیزد از قدرت کن خیلون خود در عالم از
عجاب بیدار کرده است اگر مردم در آن غرق
شود در ساعتی از دست بشود و دیوانه گردد
آنگاه فرمود که وقتی رسول صلی الله علیه و سلم
را از روی دیدن اصحاب کف شد خواست
که در میان راه بیند فرمان آید که در نیاید و قات
انسان نیست مگر در قیامت اگر خواهی انسان
درین تو کرم بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم
گفت بیارید گویی که بیاورده چهار کس را گفت

که چهار گوشه حکم بگیرند از آن یکی دو بر صد بی خبر
در صد عذ دوم و خطاب سوم عثمان چهار خطاب
انی صاحب رفته اند غنیم گرفته اند از آن
صلی الله علیه وسلم با و می آید بهر سلمان علیه السلام
بکار می نیکی و شادی و فرمان دادی و کار کرد تا
حاضر شود چون آن باد حاضر شد بعد از آن رسول
صلی الله علیه وسلم حاضر شد فرمود که این کلیم را
با این چهار یار ببر و بردار آن قدر خود آرد بر حکم
فرمان آن کلیم را بردار آن قدر خود آرد بر آن بر

و با همی بکشف سلام کردند و حق تعالی را شکر کردند
و در این راه با هم سلام باز دادند بعد از آن با هم
در محفل صلوة رسید علی و سلم و بن رسول الله
را بر ایشان عرض کردند و ایشان قبول کردند
و نگاه خواهر اینجاست نام کردند و فرمودند که
ان کدام خیرست که در حق و خدا بیگانه است
اما مردی باید که در کار و فرمان او تقصیر نکند
تا سر چه خواهد بود سود نگاه خواهر چشم پر آب
کردند و فرمودند که وقتی بخیرست خواهر شما را

حضرت یوم و جاوت از دینان نشسته بودگان
از محابده متقدمان سپید نمودند و فواید ایشان
میان پیر کا منتهی ضعیف و خف عصاب بر دست
کرده آمد چون دید که ایشان نشسته اند سدم کرد
خواجہ عثمان از روی سرفه ست و پادشاه و اشراف
اورا در مجلس خود آورد و دوحای دار و بخت اما
بهر خاطر خیراتی خواجہ عثمان شرک حکایت دیگر
رفت و در باز همی حال او مشغول شدند بر
افان کرد که امروز سیه و پنج سال است که بهرم ازین

جدا مانده است که در دوزخ و فراق او عالم بهشت
و از محبت و ممان او بفریادم خدمت خواب آمده ام
فاکحه برای آمدن او و سدا تنی او در خواست و ارم
چون که خواب این سخن بچند سر در مراقبه گردانید
بود چون سر بر آورد روی سویی حاضران کرده
که فاکحه و اخلاص بخوانم از برای آمدن فرزند این
که جدا مانده است که خود در و نشان فاکحه تمام کرده
خواب این سخن بچند سر در و سدا تنی او در خواست
خدای عز و جل بعد از آنکه پیر از پیش خواب بگفت

سنوز در میان راه بود که آئینده باید و شوم
گرفت و گفت مبارک باد که بهرست در خانه آمد
هر چنان که آن نجار بهشت و از نیکو فاش کرد
عظم هر که ضعف شد و در روشن گشت بهر با بر
بخت خواجه آمد بهر با یوس و از نیکو فاش
بهر پیش طلبید گفت که بودی گفت که در آن به
در با بودم و بولان گرفته بودند و زنجیر بند کرده و
بودند امروز بیداران مقام نشسته بودم در در
من آمد بخانه بهرست اندر و پیش خدمت خود

وراند دوست در زنجیر و دوازده گردن می خورد
آورد و مرا نزد یک خود با پستاند و گفت ای
خود بر پای من بنشین و چشم بپوش و چون چشم بپوشی
و باز گشت دم خود را بردید و گفت ای پسر من
گفتم خواست که سخن من را
خواهی شنیدی و گفت من را که خود می شناسی
که گوی آن خردک به خود سر در قفس می شناسی
گفت که اینک بر دانه خرد که با قدر است
را پوشیده میبارند و نگاه فرمودند که این چه

از قدرت خدای عزوجل است بعد از آن بعد از آن
فرمودند که در روایت کتب چهارده از پیشین
خداست تعالی از رسول محمد صلی الله علیه و سلم آمده است
خداست تعالی فرشته او برده است بآن بیست و نه
که او است خدای عزوجل از اندام او هر آن فرشته بود
در از کرده یکی است مشرق و یکی سوی مغرب
سبحان او اینست لا اله الا الله محمد رسول الله
او حاصل است و آن فرشته موکل شب است و روز
آمد آن دست که سوی مشرق است و در زمانی بود
چون که بیدار و دست که سوی مغرب است

تا بر یکی شب نگاه میدارد اگر آن فرشته رویشانی در
را از دست بگذارد همه اندامان تا زمین روشن
گردد و هرگز شب بنامید و اگر تا یکی شب دراز
دست بگذارد همه عالم از اسباب تا زمین تا آسمان
و هرگز روشن نشود و پیش رو تو می رویند
و در خطای کشید و سیاه اندر می است که رومی
و میداند که هر نقصان میکند و گاهی ای اقبال
چون بهر اید روز ما رویشانی زیاده گردد و چون
نقصان کند تا یکی شب زیاده شود آنرا گناه است که

گاه بر روز در آید و گاه شب آید و گاه روز و شب
 خواجه این توان به نام کرد چشم پر آب و روز و شب
 بگرست و در عالم بگردد و فرمود که درین راه
 مردان خدا باشند بر عالم بگردند و در میان
 که از خدا بخواهند می باشند پیش نظر ایشان می باشد
 سعادت است و می بینند پیش از آنکه بخواهند
 سعادت از می شود نگاه بدین شکل زود از خدا
 نگاه فرموده بگر از این است در آن بزرگ است
 که بگوید دست زود را همان است و بگوید دست او بر زمین

دست کوه را سنان است با درازا بدان دست گاه
میدارد و آن دست که در زمین است در بدان
دست گاه میدارد و از آن دست آن فرشته اگر گاه
به عالم عرق گردد و از آن دویم اگر باد بگذارد به عالم
از سنان نازنین نیز و نیز گردد و بعد از آن هر یک
هم فرمودند که کوه قاف را حق تعالی بسیار زیاده است
بزرگ آن کوه که گرد همه بسیار کشیده است و در آن
و همه چیز در میان آن کوه نهاده است و آن کوه از نظر
است و کیودی و سنان و نیاز و زوغم آن کوه است

چنانچه چنانکه در کلام رسیده است و در انوار محمدی
 بین رسول الله صلی الله علیه و سلم آنرا تفسیر کرده
 گفت حق سبحانہ تعالیٰ فرشته فرستاده است که بر آن گواه
 نشسته است و هیچ روز نیست که بیگوید لا اله الا الله
 سوال شد آن فرشته کجاست و بر آن کجاست
 است گاهی در است سکن بر و گاهی در است می بندد
 و آن سگهای زمین است که بر دست دوست هرگاه
 که خدا سبحانہ خواهد که بر زمین تنگی گیرد آن فرشته
 در زمان و در تاریک زمین بکشد و آنها چون فرام

آرد ایهای چشمهای او خشک شود و نبات بر نیاید و
چون خواهد که فراخی در زمین فرستد و گنجه‌های
بکند بد و چون خواهد که خلق را بترساند و قدرت خود
بنماید آن فرشته را فرمان دید تا زمین را احسبند
نعمت و جنتش آید اندر الزره گویند پس زمین بگوید
تا انرا که فرمان باشد بعد از آن عیبی بجای
که شنیده ام از زبانی شیخ عثمان که رفته و از کسب
الدین با عریقی قدس الله روحها چنانچه در اسرار
اعرافین منتهی دیده ام که خدا بندگان پس از کوه قاف

چهل و چهار جهان جز این جهان افزاید و است و هر
 جهانی از آن چهار صد مرتبه است و هر قسری از این
 چهار صد این دنیا است و در آن جهان حجاب
 است و آن مخلوقات که پس از آن جهان است که خلق
 نموده ای عز و جل بعد از آن فرمودند که پس آن کوه را
 در میان دو سران گاه نهاده اند و بزرگ آن گاه
 است بزرگ ساله است و آن گاه و خوشنای استاده
 در خدای عز و جل را بگوید و سران گاه و در شرق
 است و دم آن در جنوب بعد از آن فرمودند که

حضرت شیخ طاهر از روی حکم را بدو فرمود که این خطا
از زبان تو بگو و بدو چنین فرمود که در سجده سجد و بگو
شیخ سرور را بدو کرد و بدو چنین فرمود که بدست شیخ برود
از درون ظرف ناپدید کند و اندر ویل سوگند فرمود
من و شیخ سرور و بدو چنین فرمود و این زمان نزدیک آن کوه
چهار چهار جهان که خواهم فرمود و بدو در میان
و فرمود که تو یک ساعت از روی دیده که زنده از آن کوه
منت و آن کوه شرف کردن این بود که در وقت حاجت
ملک پیدا شد و بدو آستان سلطان بنده نمودند و کلاه خواند

نورالهدی و زود که در ویش یافت باطن چنینی
باید تا هر شونده که در حکایت شخصی آرد اورا معاذ
الله ما اورا بقا کرامت نام گردانند بعد از آن
فرمودند نه وقتی دعا گو بجانب شریف و مسافر بود که
بهر را نام یاد نمائید است اما بچند دانم که آن ماجرا
هر قدری بود و باشد که در آن سحر و ریح نام ^{است} ^{است}
هر قدری سحر را خواند می باشد و در نظر ^{است}
هم می بود که جواب برای سحر برابر مذکور است
بجهت دعا گو حاضر بود و در نظر گذشت گفتیم

طرف این سبب که در این طرف است بدو اشارت
کردم و او هر دو را گوی در یکبشت نشاند چون بسیار شد
آن دو تشنه و آن بانی خیر را دست بگیرم که در آن
طرف که من اشارت میکنم به بپسند که بعد مقابل است
باین چون ایشان بدیدند که عیبه هم بدان سمت بود که
من گفتم اقرار کردند بعد من عمل فرمودند که نشی سحای
نخاع ماری را فریده است و آن روز که در فرخ
را بیاوریده بود و آن اندک ماری را را نیتی به خودم
انرا بخاک آرد گفتم و آن بر دردم ندانند که در دنی بار

کرم مار دهن باز کرد حق جهان بکافه نوشنگا نرا فرمود
دو مرغ را بر سرشند و در دهن آن مار نهادند و زمان آمد
که دهن بر بندان مار دهن بر سبب اکنون دو مرغ در
دهن مار است که در هر یک یک مرغ است و چون دو مرغ
در دهن او بودی حید عالم از افشش آن سبوح و پاک
شعوی حیدان بر زبان مبارک را اندک که چون
بر دست حق تعالی فرشته که نرا فرمان دهد تا دو مرغ را
از دهن مار بیرون آرند و دو مرغ را بر سرشند
و در هر یک یک مرغ فرشته او ببرد و هر فرشته را بزرگ باشد

چند است که من شایسته داند و اگر زمان دهد که به خود
را یک نفر کند او به عالم را در یک نفر خود بردارم
و من را بنام خود یکم بزم خود بنام است
کرد و نگاه فراموش این فراموش نام کرد و فرمود که هر که
از عقاب و صفت از روز این گردد پس او طاعت کند
که هر یک خدا بقاء که از آن عادت است هر چه طاعت
منبت و عبادت انما من کوفه که آن طاعت کردم است
که در یادگان فریاد رسیدن و حاجت بخاکان
روا کردن و اگر سنگ نما میرزا را بیدار و پدر و دختر را

باری وادان که هیچ عملی بهتر از این نزد کتب خدای تعالی
 نیست چون محتاج برین قایم نام کردن غفلت باشند
 خواهم مستغفران شد از هر سه عذر و گناه و در روز چهارشنبه
 دولت پادشاهان حاصل شد حیدر خان اصفهانی که
 بودند و هرگز آن را بیگانه نیستند و در شخصیت
 پیورده فاکو افتاده سر لفظ مبارک دانند که وراود
 شایخ طبقات نوشته دیده ام که فاکو از برای بریدن
 حاجات بسیار خوانند ویرا که همی و کاهن مشککش
 آید فاکو را برین منوال بخواند که بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله على جميع ما رحمنا به وادخلنا به الجنة وخالقنا وخالق كل شيء
سبحانه وعلوه حق خالقنا العظيم ما يكفينا به ربنا وعلوه
مدرسين محل فرمودند که وقتی رسول صلی الله علیه و سلم
نشسته بودند و یاران گردها گرد از حفظ مبارکشان
بیرون آمد که حق تعالی برین بسیار کرامتها از انبیاء
داشتند است چنانچه پیش ازین هیچ پیغمبری رونق
انگاره فرمودند که وقتی نشسته بودم کنعبر سلیمان وقت
ما محمد صلی الله علیه و سلم فرمان می نمود که برو کتابی
فرستاده ام در آن کتاب سورتی فرستاده ام که اگر
ان سورت در نوشت بودی و هر فرستادمی هیچ

کس

۱۲۳
مگر شایسته نیست و داد و دهان اسلام ترست و هیچ گاه
دلیل است در کتاب تو از برای این فرستادیم
تا بزرگت آن امتان تو معصوم باشند و ناروین
انچه است در دنیا و بهر حال او بر چند از بزرگت خوانند
و معاصی کردن این سوره سول علیه السلام
فرمود که گویم است آن صورت گفت فاکه عبد الله
میتواند بر سر علی السلام گفت با محمد بدان خدای که ترا
بر خلق فرستاده اگر تبه در پادای روی زمین
میداد گردند و در خزان عالم قلم شوند و از ابتدا عالم

نار و فامست یک قطب از قضیت ای سوره
فوقه بنشیند و بعد از آن حواصی او را در او ام
مجاک را اندک که سوره فاکه بر حیدر و او بیمار
شفای سب بر کرا بیماری بود که در هیچ علاج نیکویی
نمود این سوره را یا بسم الله الرحمن الرحیم چهار بار
بخواند و حق تعالی او را شفا دهد و صحت شود
او برکت این سوره بعد از آن فرمودند که در حدیث
آمده است که آن فاکه شفا بر کرا داند یعنی فاکه شفا
رست مر حیدر در دمار آنجا در روزی که وفات داد و شفا

فرمان داشت بدست او سبیل بدست و سار حجاب
لتر و چون از سبیل خارج و رو نمود و زرا بخدشت فرستاد
مجلس حاضر فرستاد و گفت که از دست بیماری بجان رسیده
ام و هر علاج که کردم مذهب شد اگر چه عیب نماند
مقدم بر آن فرستاد با خشک و زبردست قدم نهاد و صحت
شود و هر صبح در وقت در آنجا بود و غلام خضمه کنار
بر سر رخاسته و شتر و یک پادشاه آمدند و دست بر
آوردن رشید فرود آورد و گفت که چهارم و یکبارگی اندند
و میروند و میگردانند و میگردانند و میگردانند از آن بیماری
از آن رشید صحت یافت از آن فرود کرد و فرستاد

الموسیقی را رنج انداخته بر سر چهاری رسید تا
بخواند و برود و رسید و زمان صحت یافت و در
دیگر چون بیمار است که آمد گفت چگونه بیمار
مست گفت امیرالمومنین علی رضی الله عنه آمده بود
پس که گفت که در صحت شد هنوز ارق تو
نکون کفر بود که از درازا با رحمت از سر نو شده
مردان رحمت بود آن شهر از سبب قانع بود که
به عتبه کرده بود که گفت پس قانع جوان از عتبه
بیر غفط مبارک را اندام روی را می باید که در هر

که رکن باشد صدق ملتزم که صدق کامل دارد اگر
به فاخته خوانده دست فرو آورند هم محبت خود را
سوره فاخته که همگی در دنیا و دوزخ است بعد از آن
فرمودند که در تفسیر آمده است که حق تعالی بفرمود
از او دانست بعد از آن فرمودند که در تفسیر آمده است
که حق تعالی همه سوره ها را بکنام کرده است و بکنام
خوانده است اما سوره فاخته را هفت نام است اول
فاخته دوم سبع المثنیٰ سوم ام الکتاب چهارم ام
القرآن پنجم سوره المغفره ششم سوره الرحمن سیم
سوره الفلک فی و از حدیث سوره است هفت حرف

عرف نماید و دست از برادر اول و دست از
از نبود است خواهد شد و الحمد را با بطور کار می
چهارم از نیت کردن از زندقه و از قوم است
از راید زندقه و از قوم کاری نیت چشم سلسله
از نیت است خوانند الحمد را با بطور
کاری نیت چشم ظاهر از طلب است
الحمد را با طلب کاری نیت چشم فایده
ف از زندقه است و خواهد شد الحمد را با بطور
نیت و در سوره اعراف نیت آیت است و در

تن آدمی مفت اندامست بران بند کز این مفت
 آنچه بخواند حق سبحان نه بر مفت اندام او را
 از آتش دوزخ نجات دهد و از عذاب دوزخ
 می نهد که درین حدیث صد و سیست و سی و
 سیست و در عالم کبک یک و سیست و چهار هزار
 پیغمبر اند که در هر حرفی که درین صورت است
 ثواب اینها بری کرامت کند و ثوابی ندارد
 را بدید از مرتبت الحمد لله و الحمد لله و الحمد لله
 حرف است حق سبحان نه از هیچ وقت و نمود

کودش با نروزی پنج نازست بران بنده کوهی چو
خویش گو با گریخ و فلفله ناز گریه با شکر و نعناع
در هیچ وقت ناز نکرده باشد خدا بختان بنده برود و نگاه
فرمودند که بعد از این حروف سبب سعادت را پنج قسم کن
بهشت شود حق تعالی بهشت بهشت آفریده است
بر که این هشت حروف را بخواند حق تعالی در بهشت
بهشت بروی آن ده گرداند تا از بهشت بیرون نرود
در بهشت در ابد رسد لعالمین را به هر وی است
و خدا با بهشت قسم کنی هر که باشد حق تعالی بخواند

۱۵۹
۲۵
بر عالم افزیده است بر که این بزرگوار
خدا بجای هم چندان نیکی در دیوان او بیست کند
و هم نهالشدی از دیوان کن بنده پاک گردانند اگر
راشتر زلف است چون شش را از دیوان ضم کند
بست و چه بخود حق کند و بیست و روز بست
ساعت از دیوان است پس بران بنده که این بیست و
روز بست بخود نیکی کند و بیست و چه رسد
کرده بخود حق بیست و نهالشدی از دیوان
پاک گردانند و دران روز بران بنده ان محاله کند
که با عید یقین خواهد کرد اگر چه را شش حرف

سنت محمدی را با بابت و چهار رضم گنتی سے با بعدی
تعالیٰ میں صراط را سے ہزار سالہ راہ اوریدہ است
بران بندہ کہ این سے حروف را بخواند حق سبحانی
ان بندہ را از سے ہزار سالہ را چون برق جہنم
بگذراند ملک بوم الدین را دوازده حروف
حق سبحانی ہر سال را دوازده ماہ اوریدہ است
بران بندہ کہ این دوازده حروف بخواند گناہی کہ
درین دوازده ماہ کردہ باشد حضرت عزت انہم
ورگتاو ایاک فقید را بہت حروف است

را با جمل و ده غم کنی پنجاه باشد حق سبحانه تعالی فرموده
است که روز قیامت روزی خواهد بود بیفا و بیخوار
بسیار سال چون این بنده این پنجاه حرف بخواند
حضرت طریقت در آن روز میان بنده آن معامله
نمایند بفرمان خواهد کرد و ای یک ستمگر را باز
حرف ستم باز ده را با پنجاه غم کنی شصت و یک
باشد حق سبحانه تعالی در دنیا شصت و یک دریا
افزیده است تا پس بر آن بنده که درین شصت و یک
بخواند بعد و بر قطره که در آن و را با باشد نیکو و در دنیا
این بنده شصت گشت و تا آخر رسیدی پاک گردانند چنانکه

مردوز از ما در زاده باشد اجدادنا الصراط المستقیم
را نوزده حروف است چون نوزده را بافت
و یکم هم کنی مشتاد باشد پس بر که در دنیا هر حرف
باشد مشتاد و نازبان بروی واجب است پس این
بنده که این مشتاد حروف خوانند حق سبحان
تعالی آن مشتاد نازبان بروی ساقط گرداند
صراط الذین افاضت علیهم غیر الموضوب علیهم
ولا الضالین را چهل و چهار حروف است چهل و چهار
را با مشتاد هم کنی صد و بیست و چهار حروف

ما یغنی پس بر که این حد و بیت و چهار حرف
 بخارند حق بیجا نه تعلقه اورا چندان نود و سه
 که بر خدا ستایه دیگری ندانند و هم چندان از گناه
 پاک گردانند پس آن بنده چنان پاک شود که
 امروز از مادر زاده است بعد از آن فرمودند
 که وقتی برابر حضرت خواجہ عثمان درویش رحمۃ اللہ علیہ
 در سفر بودم بر کنار رود جلد رسیدیم اینجا کشتی نبود که
 بگذریم و با تجماع میرفتیم چون نزدیک آب رسیدیم
 خواجہ فرمود که چشم رسید چشم برسم چون کشتی ده کردم

خود را و بیخ را برکنار و جبهه ایستاده دیدیم رهن
تحت ما ندم چون بنزل گاه رسیدیم دعاگوی آنها
کرد فرمود که بیخ را بکنج نوازیم و پای بر لب نهادیم
نگذشتم پس بر کف خاک را با صدق بخواستند بهر می
که با صدق کردن حاجات او روانه شد و فری
قیامت چنانکه او در دامن من باشد چون خواهم
این خواب را نام کرد بعهده بتاریفات مشغول شد
خلق و دعاگوی بازگشت انجیل شد و آنک
روز بخت بدولت پادشاه حاصل شد سخن در او

و شمع افشاده بود بر نقط مبارک را نهند و او که
در خود وظیفه کنند باید که آنرا بر روز پنجشنبه
آنرا بر روز پنجشنبه بخواند و اگر در روز شنبه در شب
بخواند ایش به حال بگذارد که وظیفه شبانه
ست و وظیفه روز و شب بعد از آن در کار
مستعمل گردد و نیز هر چه در حق باب حدیث
ست که تارک الورد و دعوی بعد از آن حمدی
محمدرودند که روزی مولانا رضی الدین از دست
خط کرده بازوی مبارک او فرود آورد و شکست

همین که بجا آمد اندیشید که این از کی باشد
معلوم شد که سوره یسین بعد از فرض باید و کج
که بود آنروز بخوانده بود نگاه فرمودند بزرگ
مردان بزرگان طریقت خواجہ عبدالسد مبارک
نام گفتند ای رحمة الله علیه وقتی از بن و طریقه
که داشتند ترک شده بود همان زمان مانت
او از داد که ای عبدالسد عیب این بود که کرده
مگر فراموش کردی و توضیح که بود بخواندی نگاه
فرمودند که ساج و او نیار و نیار و بزرگان

و فرمود که از آن خود بپوشید و بپوشانید و بپوشانید
خود می پوشیدند از آن مردم خود بپوشید و بپوشانید
فرمودند که او را و کینه از آن بپوشانید و بپوشانید
است و ایشان مانند همان می پوشید و بپوشانید
تا این او را و او را و او را و او را و او را و او را
ماست و نگاه فرمودند که چون مردم از خواب بیدار
شوند باید که هر یک از آن را بپوشانند و بپوشانند
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی بنزل الرقة
سوالبر کنه نگاه کنید و بپوشانید و بپوشانید

آنرو بعد از آن دو رکعت نماز بگذارد و هر هر رکعت
قرار گیرد و مفتاد است از سوره بقره و زنده
مفتاد است از سوره بقره و سوره بقره
از آن صدر بار بگوید لا اله الا الله محمد المرسل
سبع و سه آیت بخواند و مفتاد است از سوره بقره
بخواند انگاه سنت نماز باید بگذارد و در هر
رکعت لا اله الا الله و الم نشرح و در رکعت دوم
و الم ترکف بخواند بعد از نماز سنت باید او
نزل بخواند انگاه صدر بار بگوید سبحان الله و الحمد لله

رب من كل ذنب وانوب ارب الكاه نازق من
 الله و بکذا و بعدة مستقر قلبه بنفسيه و صد بار
 جهان الله کده و جهان الله اعظم و کده
 استغفر الله من كل ذنب وانوب ارب
 بگوید بعد از آن و و بار بگوید لا اله الا الله و
 لا شریک له لا اله الا الله و لا شریک له
 لا اله الا الله و لا شریک له و لا اله الا الله
 و لا شریک له و لا اله الا الله و لا شریک له
 و لا اله الا الله و لا شریک له و لا اله الا الله
 و لا شریک له و لا اله الا الله و لا شریک له

الذي لا اله الا هو الحي القيوم غفار الزبور
معلم الغيوب كشف الكرامات من العباد
واتوب اليه كبرياءه ورحمته لا يحد
سبحه محمد عبدك وحيك ربك
الامى الكاهن فرمودست بار باري باحي يا حيوم
يا حي يا ديان يا سخا يا باري السموات
ودي الغياض والكلاب من جنات الرحمن
فرمودست كه خود و نه نام باري تعالى بكار خواند
دان سيد باري بيهول ولا قوة الا بالله العلي

[illegible]

شهید دال حکیم نور محمد بیان پیران مومن مطاع
 تذکره اعلیٰ امین صادق ناطق صاحب کس
 اعلیٰ عربی ناطق فریح مری غریبی حبیب روف
 رحیم بنیم غنی حواد فناح عظیم طیب طاهر
 مطر خلیل فصیح سید متقی دار امام شافع توط
 سابق مقصد مبدی حق مبین اول آواز بر اهل
 رحمت شفیع شفیع محرم آمرناهی حکیم و حبیب
 سبب شکور اولی عبداللہ حبیب اللہ خیر علوی
 محمد حجۃ اللہ محمد ابن امانتہ اللہ محمد کرامت اللہ

و بسم تنبیه کثیر کثیرا بر حکماک با ارحم الراحمین
الکاه این ده و بفرستد اللهم صل علی محمد و آل
بیتش من الصلوه شی و ارحم علی محمد و آل
من الرحمة شی و ببارک علی محمد و آل
البرکات شی الکاه است اگر چه بخواند بعد از
سه بار بگوید قل اللهم مالک الملك نافذیرک
سه بار بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله
الصمد تا آخر بخواند الکاه هفت بار بخواند فان
توالوا فضل حبه الله لا اله الا هو علیه توکلت و

و بموالت ابو علی العظیم الکاهن سید گوید درینا
محلثا مالا طاعتنا به واعف عنا واعف لنا وارحنا
و انت مولانا فانصرنا علی القوم النکاحین الظالمین
برحمتک یا ارحم الراحمین الکاهن سید گوید اللهم
اعف عنی و عوف الدی و الاستادی و اجمع المؤمنین و المؤمنات
و المسلمین و السلامات و الاحیاء منهم و الاموات
برحمتک یا ارحم الراحمین الکاهن سید گوید سبحان
الاول السدی سبحان الباقر النقی رعد الصمد المبدی
و لم یولد و لم یکن له کفو احد الکاهن سید گوید

اشهد ان الله على كل شيء قدير وان الله قديم
على كل شيء علما واحصي كل شيء عددا ان شاء الله
استغفر الله وانوسه اليه فوجه عبدك انم لا اكتب
لنفسه عزرا ولا نقدا ولا موطا ولا حيوتا ولا شتوا
ان شاء الله يا ربك يا رب العالمين يا حي يا قيوم يا الله
الا انت اسالك ان يفتح قلبي نور معرفتك
ابد يا الله يا الله يا الله ان شاء الله يا الله
يا ميسر ولا ميسر يا مفتح الابواب يا مقلب
القلوب والاعصار يا دليل المغيرين يا غياث

[illegible]

منه في العلم وزنه العرش وبلغ الرضا برحق السلام
الرحمن الخاء بكاء بكود رحيث بالند ربا كرا و
نبياء و بالاسلام دينا ونبي و بالقرآن امانا و بالكتب
قبلة و بالمولودين اخوانا الخاء سه بار بكود رحيث بالند
فردا و انت خير الابرار الخاء سه بار بكود بسم الله الرحمن
الرحيم بسم الله خير الاسماء بسم الله رب الارض و رب
السماء بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شئ في الارض و لا في
السماء و هو السميع العليم الخاء سه بار بكود بسم الله الرحمن الرحيم
من النار يا خير عبد ان صد بار بكود بسم الله الرحمن الرحيم

حق و المذاق حق و الموت حق و القبر حق و السؤال
حق و الصراط حق و البتران حق و الشفاعة حق و الميزان
حق و الكرامت حق و معجزات الانبياء حق في الدنيا
و الآخرة و ان الله لا يهدي القوم الضالين و ان
الجنة مبعوث من في القبر النجاه دست بالا كنه
و ربي دعا كبر الله زورنا و زورنا و زورنا
و زورنا و زورنا و زورنا و زورنا و زورنا
و زورنا و زورنا و زورنا و زورنا و زورنا
و زورنا و زورنا و زورنا و زورنا و زورنا

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين
سوره يسين خوانده شود سوره حمد بخواند بعد از آن
سوره يسين خوانده شود و بعد از آن سوره
مبند بيايد قافله اشراق بگذارد و در محبت بايتم
سلام و نيت بهي اشراق کند و در شفعه اول
قافله بگيارد و است الکرم بگيارد و اذ انزلت
الارض بگيارد و در شفعه دوم قافله بگيارد و انا انزلنا
بگيارد و در شفعه سوم قافله بگيارد و انا اعطينا بگيارد
و در شفعه چهارم قافله بگيارد و اخذ من بگيارد و در شفعه

بنیم فاخته و معوذتین یکبار و چون فارغ شود و دعا
در هر دفعه سه بار از آن نماز داشت بگذارد و
رکعت بی سلام در هر رکعت فاخته یکبار و معوذت
و الفیجی یکبار و چون سلام بی صد بار گوید
آمد و آمد تا آخر و صد بار در دو دست و
از آن متداول قرآن مشغول شود تا آن زمان
که وقت استوار در آید نماز استوار بگذارد و چهار
رکعت در هر رکعت فاخته یکبار و الفیجی یکبار
بارگاه نماز پیش بگذارد و بعد از آن دو رکعت

صلوة الفجر گذارم سیدم سلام برده سور و در
دو رکعت از الم تر کثرت نام احوال برسانم
بخواند امیدان بود که البته اعظم مدنی شود بعد
از آن سوره البقره بخواند و مشغول باشد تا نماز
دیگر بعد از آن عدد بار لا حول و لا قوة الا بالله
العظیم بگوید بعد از آن سوره فتح بخواند انگاه
هم بیست و نون پنج بار بخواند بعد از آن سوره
غفا بخواند مشایخ گفته اند خوانندگان این را در گوشه
نگهدارند انگاه در ذکر مشغول شود بعد از آن نماز

تمام بگذارد و دو رکعت نماز حفظه الايمان بگذارد
و چون سر بر زمین نهاده و بگوید یا حی یا قیوم
تسبیح علی الايمان بعد از آن سوره واقعه بخواند و
ده بار درود بفرستد ان شاء الله صلوٰه الاوابین بگذارد
و است رکعت بدو سلام ببرد و اندر آن سجده
و ترویجی تسبیح رکعت در دو رکعت اول
نماز یکبار و اذان نیز است الارض یکبار و در
دوم در هر رکعت الحمد یکبار و الحمد یکبار
و در دوگاه سویم فاتحه یکبار و الحمد یکبار

و در ذکر و درود مشغول شود چون وقت نماز بگذرد
گوید اللهم صل علی ذکرک و شکرک و حسب عبادک
عبدان نماز خفتن گذاردن عبدان سنت نماز
خفتن چهار رکعت دیگر بگذارد و در رکعت اول
نماز یکبار و آیه الکرسی سه بار و در سه رکعت
هر سه قل بخواند عبدان حاجت خواهر روا شود
الحامد صلوة السعادت بگذارد و در هر رکعت نماز
یکبار و انا انزلنا سه بار و آیه الکرسی یکبار و اخلاص
پانزده بار عبدان هر سجده بنهد و سه بار گوید

باسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في السموات والارض
سوره في النور ووسطه في الزرق وزياده
في العالمين شفا على الامامان عبد الله بن علي
عنه السلام واول قسيم وكناز دلام وروكرو سويج وخرق
عبدانان فرمودند كه نماز تهجد در پي름 شب است
گذارد و هر چه دانند بخوانند و بپوشد بر رسول خدا
عليه و سلم فرمود و هر چه واجب نماز كه كافر
نيز تهجد را نماز تهجد فوت شد از اسباب بقتاد و

و بهی شکست آن بزرگ اگر وجود برآمد که این در کجاست
نصف آواز داد بر آن غار و خبر رفت کرد مابین بار آوردند
ترا آورد و بعد از آن در غار و دست در آن مشغول نبودند
صبح که در نیمه صبح منوال چنانچه گویند آمد از سر گذشت
نه تمام الصلوة و تمام الصلوة و فی تمام الصلوة و فی تمام الصلوة
الحمد لله الذي هدانا لهذا
نتیج از حد نماند و نتیج احمد بر آن عزیزی از حد نماند
و خواجیه سلیمان و خدیجه و جان و چند نفره و دینی و دیگران حاضر
بودند سخن و در مسدود و در اصل میرفت بعد از آن بر قضا

را که سلوک سابق مکتوب کند تا صد مرتبه بخواند
از آن بختدم مرتبه کشف و راست بشین و در
خانه بختدم کشف و راست خود ظاهر کند بر این مرتبه
و سه دیگر نرسد و در این دو نده راهی باید که خود را
تا از زمان کشف کند تا بر تبه صد نرسد بعد از آن فرزند
در خانه نوازه خواجگان جنت تا با تروم مرتبه در سلوک
از آن پنجم مرتبه کشف و راست بشین و خواجگان مکتوب
که مردم خود را در این پنجم مرتبه کشف کند تا کامل حال شود
بعد از آن بعد از پنجم فرزند که در سلوک نده است که

و منی خواهم چند عددی ~~مستطاب~~ را بر سرید از شما بدار
در این خواب اگر خوابید باید فرموده که ~~بسیار~~ یک چیز و من
است که من به علم الله رویت خواست بود یافت ~~لا اله الا الله~~
الله علیه و سلم رویت خواست خواست او ان دولت
روزی شد پس بنده را با خواست چکار اگر لایق دانست
ان شده است خودی خود حجاب بر خواهد داشت و منجلی
خواهد شد پس چو خواست ~~بسیار~~ خواست کنم خدا را ان
فرمودند تا چنانچه سبها صلوة الله و صلوات علیه ~~و صلوات~~
کرای مسلمان اگر بنویسد بر می بودی و شش ~~بسیار~~ کند و بودی

آواز داد گویا بگوید از دروازه است از دست
و گشتی از دست خود پرچم می کرداری
ما تریدیم خود را بخت بند را با خود است
چکار و گشتی که از دروازه ان خود بند و بران بران
باشید از مرده که می بیند امروز روز باز است
و دنیا خود و هم گف ایوان نندان خانه و سنان
با آواز آمد که ای دین یار بخت و روز و روزگار
و این هم بر خود بخت است چه بخت و آدم گفت خیر
بخت را براند که بخت خود بخت گف ای تو بخت

که مقصود من محبت لایف گوارش و او که ای بابز به تو
مرد مارا میباید اگر ما ترا بطبعم نوبختی همین که او از برآمد
خواهد بگویند خوار و که بجزت و جدل تو که در تو مارا بطبع
خود ای قیاس است میان عشر قیامت و در این پیش رو
با پیغم و بیک آه محبت بچکن انش و دروغ را تا هر
کنم تیر و بپیش انش محبت انش و دروغ را تا هر
باز به خطی آنچه مطلوب داشته بداران فرمودند که راجع
بصری رضی الله عنه شایسته از قیام و از استیقام و از پیش عشق
فریاد کرده که ای حق و ای حق و ای حق و ای حق و ای حق

مشهور و معروف است که در این کتاب
 در این باب و در این باب و در این باب
 که در این باب و در این باب و در این باب
 چون در این باب و در این باب و در این باب
 این کتاب و در این باب و در این باب
 که در این باب و در این باب و در این باب
 که در این باب و در این باب و در این باب
 که در این باب و در این باب و در این باب

مستوفی که کرد و بخت بد او جهان مستوفی شود که
سب و کشش ایشان خدایت کند و گاه خواهر حسین الحق
والدین از نام الله تعالی خود را چشم برباب کردند و بخت
مستوفی بر خط مبارک خود را از دست خود بیرون آورد
بر کعبه عاشقان منش نشان جهان پیر من بکنار
انا الحق باریک بگو من بگویم ولی دلدار سگوار بگو
عبدان کعبه من کل فرمودند که عاشقی را بر سر قیام
بازار بغداد هزار تاز و ناز و ناز و ناز است نشاند
بای و در باده می از و اعیان سر رفت او رسید بکعبه

گفت

گفت معشوق من پیش نظر من نداد و بخت ما بدو
خورا و در روز سید عبدالرحمن فرمودند که وقتی
عباسی را به سرمان بعد و دست و پای بریدند
آورده اند که او در غنچه بود و کف برید و رفت او
رسید او را و بخت ما بدو که ایچ طرفی است
گفت محبوب من من بود و بخت ما بدو
خود داشتیم چنان که ما بدو او معشوق و درم
از قصاص ایشان نبود و کجا خواهد چشم بر آب گردید
از من مشغولی بیزمان مبارک ماندند او بر سر قتل و

من درو حیرانم کین را ندن تیغش چه نکو خواهد بود
بعد ازین سخن در احوال عرفان و اهل سلوک اشاره
نمود و سر لفظ مبارک را اندک که وقتی خواهم بازید
تجاصی در مذاکرات سنگفت و این سخن از و بیرون
آمد که گفت استیلا ایک نشا نشیند که ای بانی
حق نشا فلان است یعنی اول خود را سه طریق و احوال
حدیث مکنی خواهد فرمودند که اگر مردم در راه طریقت
در آمد اول دنیا را و آنچه در دنیا است طریقی گوید
یعنی خط بنزاری ندید و داخل اهل سلوک نباشد

۱۸۵

و ازین آنجا صد پیران بچین اگر نه از دست و پا
اگر دجری که از سبک میکند و ازین فرمودند
که بچین از هر یک از این عشق بود و عشق در میان
میکشفت الهی اگر تو هم بچین و سار حساب بچین
حق در نه بچین و سار حساب بچین از آنکه
اگر نه بچین و سار حساب است که خدا و الله و سار
مکشف و بچین و سار آورده اند بی گفتن و بچین
که اند ازین و آسمان آمد و سار از سبک در است
بچین این بزرگ دین سخن گفت او از آنکه

پس در روز چهارم صفت انعام است و صفت
گودام و در روز پنجم صفت انعام است و صفت
نیز انعام است و در روز ششم صفت انعام است و صفت
و در روز هفتم صفت انعام است و صفت
گفت و این که در روز هفتم صفت انعام است و صفت
و در روز هشتم صفت انعام است و صفت
و در روز نهم صفت انعام است و صفت
و در روز دهم صفت انعام است و صفت
و در روز یازدهم صفت انعام است و صفت
و در روز بیستم صفت انعام است و صفت

و ما بهر که میسر شد تا به فرزند صاحب کاران رسیدیم
 و در میان راه که در حقیقت نزدیک بود نزدیک شهر سالار
 که روی شالی آورده ام و است نداشتن می خوردند و هم
 از بس که در این راهی از این چنین کردیم و بدست
 یکت و در هر یک از این راه خود دیدیم چه فساداتی
 خلق بیش از خود دیدیم و آنچه میجو استم حق تعالی یک
 فسادات بسیار بیش از این بود در مساجد و گاه و بجا
 محلی فرمودند هر که بود و در و در و در و در و در و در
 از آن روی دوست خود بران آدم و گاه کردم که فانی

و عظمی و عظمی را یکی دیدم که در عالم تو جدیدی است و
یکی توان دید بعد از آن و بودند که چون عارف کامل
از حصار مقام بیرون آید و کار خود بیشتر میکند اگر
ازین مقام بیرون نمی آید در سیه مقام خود انداخته
می رود گناه پس که باید که در خود راه میسر شود تا ضایع
نماید آنچه فرمودند که خواهد بازید گفتی که می شناسی
که حق تعالی آینه من است اکنون من درون آینه خود
نمی بینم من خودم را ندانم و سرک جزان و ما و من را ندانم
برخاست از من غایب من حق تعالی است و من خود را ندانم

و این سبک بود که گشتن آید و بنامش می‌گویند و این سبک
و من در میان آن سبک بودم و بنامش می‌گویند و این سبک
انست حال که سبک را بنامش می‌گویند و این سبک
گویند و این سبک را بنامش می‌گویند و این سبک
که سبک را بنامش می‌گویند و این سبک
مرتب است که چون جان مرتبه برسد محکم عالم را و آنچه
در عالم است در میان دو انگشت خود بیند جان که
و نیتی باین را بنامش می‌گویند و این سبک
تا بدین حد است که در میان دو انگشت خود بنامش می‌گویند

مجلس بنام او ایستاده و با دست می بینم ز کلاه سخن و کلاه
روایت کرد و بفرموده بود و فرمودند که در میان او و حضرت
مجلس است ایستاده و فرمود که در میان او و حضرت
و است و میشود پس ایستاد و ایستاد و ایستاد و ایستاد
و در میان او ایستاد و ایستاد و ایستاد و ایستاد
خارج است که صفات سخن در وی بود ایستاد
که وقت را بجهت صبری راضی اند و عباد در غلبات شوق
بود گفت ایستاد که بعد از سخن مرا با تشییع و تشییع
کم های و دعوی نیست هنوز هیچ نکرده با تشییع و تشییع

من جفتی را بهامزد از پای که صفت یافت و
رحمت او است پس کاری نباشد بعد از آن فرمودند که
و نه بیست و پنجاه سال و نه بر آن بر یکی اندکی
گن است بلکه بیشتر از گن و نه بر آن چوبه از صفت
که است و از صفت بر آن چوبه از گن است و
بر لفظ میاد که در آنند که گن درجه عارف در محبت
حق است که اول از خود بر خیزد چنانکه کسی بر و
آید از آن بقوت که است و موم گوید بعد از آن
محل حکایت فرمودند که وقتی بر شیرین روحه کرمانی

و منی طلبی درونی در محرم از طرف عدیه بسیار بود
در شهر رسیدیم که آنرا در حلقه گویند پیش رسیدیم
و در آنجا هزاران بسیار از آنجا است و حاجت بردی
این رسیدیم به نوبت کردیم و بزرگان آنجا را در میان
چنانچه روزی در مسجد جامع و حلقه و عاتقی و منی
او صدالین کرانی و منی حلقه و عاتقی و عاتقی
و دیگران بودند و عاتقی بود که حلقه او را می عاتق
گفتندی از عاتقی و عاتقی بود از عاتقی و عاتقی
چند برادر او نشسته بودند حکایت عاتقی و عاتقی

چیزی و هوی میکند تا در آن هیولای خلق اظهار میکند
 بداند که او مدعی در دفع و دفع است و خود را در
 میان محمد عارف و محبت بود محمد عارف و محبت که
 خود را میخواست در ایشان را عذر خود میداد
 یعنی معتقد است خواست که دو نفر را که احسان و عذر
 امرو در از حد و شوار امروز گفت این می در کلام
 کتاب است و بداند که خواست که عارف را نام کتاب
 یاد شود که در این سر در این سر و گفت و گفت
 آنچه است از گفت نام را بنامی در این سر

بلا کرد و گفت ایچ بیگم کان خود را می توانی دیگران
را بیرون کنی بیخود فرستاده ترا و همان شد تا آن کتاب
آمد و این سخن است امروز را میزد آمد و زدند که امروز
خواست و لغو کرد و سر و قدم آورد و گفت ای بیگ
مردان خدای عبادان سخن در آن کشید که بر کوه عکس
نمودن فرستادند و بر فرخنده خان آوردند دست
در باز عکس آورد و منتهی تنگهای در بیرون آورد و در
بود او را داد که بر و علوا برای در و یک سو جود کنی
همین که شیخ عثمان مارونی این کرامت اظهار کرد و شیخ

او در کرمات نزد کبیر جوئی نشست بود و دست بر
 بران چوب در حکم فدای حق آن چوب نام
 گفت بعد از آن که گوی باشد از سبب هر خود خواهم
 که اظهار کنم بر قریب شیخ عثمان در روزی قدس السلام
 و عرش روی سوری من کردند که حاضر باش بجایگاه
 خدمت ایشان این سخن گفتند در پیشگاه
 اند کرده بود و از شرم تنگیست بر خود دعای دست
 در زیر حوض کرده چهار قوی جوئی کشید و جانب
 اند و پیش بر تاب کرد اند و پیشی و خواهم بود عارف

پیرایه و زینت که در روی تو می بینم قوت بی حد و اراده
شدن قوت نگاه تو بر من در دلت بود و گفت که چون به
راه شوم که تو بروی من زخم و جراحت می زنی
روم بعد از آن ایچین کجاست بر من مستعد و مستعد که خود را
و من دانستم چون نفی سید از میان برداشتم و من
و طبع حق از راهی شد بعد از آن فرمود که در راه
آمده که فرای قیامت می بینم عاقله را چون فرای
شود که در بهشت است و ایشان می رود که بگویند که
ما چکیم بهشت را که دیده که او برای بهشت می رود
است احاطه فرمود که آنرا چون رعای خود می داند

انگیز

انکس بهشت را چکند بعد از آن این انکس است هر
 سوارک را خد که اگر بنواهند بر فاعده فاعل
 بار روید تا بدین حد رسیده و اگر به حد رسیده
 نباشد است که بر بنام میزند و گاه خواهد چشم بر آب
 کردند و بی گیسو شوند و گفتند درین راه بسیار مردان
 را عاجز کرده اند و در پیش عاجزان میزادی رسانند
 گاه بعد از آن محفل بود و گاه گناه شکار ایشان بر
 زبان ندارد که چو هستی و حوار داشتن برادر رسد
 و بعد از آن بعد از آن محفل بود و گاه در پیش از حد

و از او بپندارن حق بود و گویند که اهل دنیا و دنیا دوست
مستور اند و اهل آخرت در آخرت مستور اند و
حق که اهل سلوک و معرفت در پندارند و اهل سیر
که اهل سلوک دانند بعد از آن فرمودند که عبادت
اهل معرفت با حق با حق انقاس است گفت چون
عبارت خاموش باشد مرادش آن باشد که با حق
سخن گوید چون چشم بریم زند و لب بریم نه لب
و بپند سر بر ندارد تا سر افیل صورت بداند از بسیاری
که بجزای مشغولی و از دلخواه فرمودند که خواه و خواه

حضرت گفت که سواران باشند از چاره بدتر عبدالرحمن
 فرمودند که علامت شناختن حق تعالی بر خشن باشد
 از خلق و خاموشی و در خوف انگاه بدرین محراب
 ملکوت و مودت که وقتی سلاطین عالم کوکابی رحمت اند
 عهد را پسرسیدند که چند سال است که از خلق عزت
 گرفته گفت سی سال است که از خلق عزت گرفته ام
 زیرا چون شناخت خدا تعالی آمد تعلیق از خلق
 خود بخود برافاست بعد از آن فرمودند که چون خدا را
 شناخت از روی او از همه خلق عزت نباشد هم بهتر

بندار که در دغی است آگاه فرمودند عارف کیمی بود
که هر چه از دهن حق می آید به دل خود بر دارد و بلند
دون دوست هیچ خبرند ارد تا یگانه آرد و یگانه شوند
که کمال است حال عارف سوختن باشد خود را در راه دوست
بعد از آن فرمودند اگر چه خود را می قضا است کیمی را زایل
محبت برین صورت بهشت فرستد پس او بنیاد
تجلی راه ندیدند آگاه فرمودند که درین راه هیچ نه
ازین محبت که می بیند با شده او را زبده و نه او را هم
و نه او را هم چون این که هیچ با شده باشد باجه

شده آن در دریا اثر بندگی از قلم طهری نباید نگاه
فرمود که در آن صفت آنکه از معرفت بخوبی و کوی
دوست جوید که در صفت نمایان و آن درونی
با آن که از وی چیزی بیاید و آن در دریا افنی باشد
که از وی خبر می نباید نگاه فرمودند عارف بزرگ
عارفان از عارف نه است و در ده عارف معروف
فرمود که تا با و نیارد بعد از آن فرمودند که این صفت
برگزید و دوست از ایشان و شوق بسیار است
بقام وصل فرمودند بزرگ فرمودند شوق تا آن زمان

ست که از دست به معشوق و در دست به یک دولت
مشا به هر سید گنگو و زیاده از زبان به هر فلان
ان نظر فرمودند که در هر جای آب روان اوانی
که می شنوی که چنگ آواز بری آید چنین که بدر یک
ساکن شود آواز نمایند پس در هر جای سبزه
معشوق رسید آواز فریاد آید مانند صدای آن
که شنیدم از زبان شیخ فغان که روزه رستم
که خدا پیرادستان شدی می آید که در گزینان
دخا از رو گفتند و دم مانند و ناپیدا و محبوب گردید

۱۹۲۰
 ۱۹۲۱
 ۱۹۲۲
 ۱۹۲۳
 ۱۹۲۴
 ۱۹۲۵
 ۱۹۲۶
 ۱۹۲۷
 ۱۹۲۸
 ۱۹۲۹
 ۱۹۳۰
 ۱۹۳۱
 ۱۹۳۲
 ۱۹۳۳
 ۱۹۳۴
 ۱۹۳۵
 ۱۹۳۶
 ۱۹۳۷
 ۱۹۳۸
 ۱۹۳۹
 ۱۹۴۰
 ۱۹۴۱
 ۱۹۴۲
 ۱۹۴۳
 ۱۹۴۴
 ۱۹۴۵
 ۱۹۴۶
 ۱۹۴۷
 ۱۹۴۸
 ۱۹۴۹
 ۱۹۵۰
 ۱۹۵۱
 ۱۹۵۲
 ۱۹۵۳
 ۱۹۵۴
 ۱۹۵۵
 ۱۹۵۶
 ۱۹۵۷
 ۱۹۵۸
 ۱۹۵۹
 ۱۹۶۰
 ۱۹۶۱
 ۱۹۶۲
 ۱۹۶۳
 ۱۹۶۴
 ۱۹۶۵
 ۱۹۶۶
 ۱۹۶۷
 ۱۹۶۸
 ۱۹۶۹
 ۱۹۷۰
 ۱۹۷۱
 ۱۹۷۲
 ۱۹۷۳
 ۱۹۷۴
 ۱۹۷۵
 ۱۹۷۶
 ۱۹۷۷
 ۱۹۷۸
 ۱۹۷۹
 ۱۹۸۰
 ۱۹۸۱
 ۱۹۸۲
 ۱۹۸۳
 ۱۹۸۴
 ۱۹۸۵
 ۱۹۸۶
 ۱۹۸۷
 ۱۹۸۸
 ۱۹۸۹
 ۱۹۹۰
 ۱۹۹۱
 ۱۹۹۲
 ۱۹۹۳
 ۱۹۹۴
 ۱۹۹۵
 ۱۹۹۶
 ۱۹۹۷
 ۱۹۹۸
 ۱۹۹۹
 ۲۰۰۰
 ۲۰۰۱
 ۲۰۰۲
 ۲۰۰۳
 ۲۰۰۴
 ۲۰۰۵
 ۲۰۰۶
 ۲۰۰۷
 ۲۰۰۸
 ۲۰۰۹
 ۲۰۱۰
 ۲۰۱۱
 ۲۰۱۲
 ۲۰۱۳
 ۲۰۱۴
 ۲۰۱۵
 ۲۰۱۶
 ۲۰۱۷
 ۲۰۱۸
 ۲۰۱۹
 ۲۰۲۰
 ۲۰۲۱
 ۲۰۲۲
 ۲۰۲۳
 ۲۰۲۴
 ۲۰۲۵
 ۲۰۲۶
 ۲۰۲۷
 ۲۰۲۸
 ۲۰۲۹
 ۲۰۳۰

[illegible]

44

را در میان آستان و دشت که بندهای دشت و دشت
مستقیم است و در میان دشت و دشت
است و اگر کسی را این دشت و دشت
حق تعالی اورا دوست میدارد اول آنکه سنی و بی
سنی است و در میان دشت و دشت
بالمستقیم و در میان دشت و دشت
که اگر در میان دشت و دشت
از دشت و دشت و دشت و دشت
و دشت و دشت و دشت و دشت

لحاف کنند چون غبار ز لبت می بوی از مراد کنند
نه خواهند نگاه از بود که در محبت میان او هیچ سبک
عمری است که سر اینها را نخواهند از آن علم کنند
ما هر چه بود در زمانه نیز حقیقت است گندایان از آن
ظرف نه رفته و غفلت این سرایت که بیرون بقا بود
علم است و این را ندانند مگر ای محبت و غم و سودند
بر کار این خنک با کار نه روا میرسانند و در بر غم
سپارند و نه از آن بر حفظ مبارک دانند که این به
نگار و مشغله و حرکت از این سبک و غم و شدت

دانه عشق

مجلس

عشق و محبت می آید این چه برون پرده است اما
چون درون پرده می بیند که روح و سکوت و آرام
پیدا است و اگر می تواند باشد و فریاد می آید که
کرمی و لایحه می بیند است که کرمی است که در میان
و عاقل است پس هر چه می بیند و عاقل آید چه می
سب و فریاد چون فریاد این فریاد تمام کرد و فریاد
عشق و محبت و لذت و دوستی و دوستی و دوستی
و صورت دیگر از بزرگان و عاقل است و صورت دیگر از
عشق و محبت و لذت و دوستی و دوستی و دوستی

آنکه در است سیر شود به حبیب و به دوست
اگر که در محبت بماند نه نشاید اسیر این باشد که
او نیز یک سرده و اگر یک در محبت جان بخت
اگر هم بداند که هر یک نیست از محبت یافت
فرمود اگر چه چند روز در محبت بماند
اسیران بود که محبت نهان مدعی نگردد
و یکی او باشد و اگر یک در محبت بود
ناید چند روزی بر نیاید که او چون ایشان گردد
و زان بعد برین محلی فرمود که در محبت آید است

از صحبت یگان به از کار رنگ و صحبت به از دین
از کار به داشتند از کار به این معنی است که
که چون خدمت هر خطیب رخصی است و خدمت
بادشاه عراق بقید آمد و فرمود که اگرستان شوی
و یک عراقی بتو ازانی خواهم داشت بادشاه عراق
گفت من اسد مخوام آورد و عفو بود رخصی
یعنی بالاسلام قبول کن یا شیخ
بادشاه گفت بکس من اسلام قبول میکنم عفو تو تمام
بنام و نه سیاف را بخواند از بادشاه بدکشی بود و رنگ

و اما چون حال معانه شد روزی سهوی عمر کرد و گفت
من نشسته ام بگو تا آب دهند ایضا و بگفت
تا آب بیاوردی الحال آب آوردند و گویا بگفت
بدیدم گفت من درین آب خواهم شستن و بگفت
او باو یک دست برای او در آورد و بگفت آب
ببارید بچین کردن هم انسان آب خورد و عذر خود
که در کوزه گل آب ببارید بچین کردن و بدست
داد و در سهوی عمر کرد و گفت با من درین
محلی عید کن تا درین آب شوم و مرا بگفت ایضا

۱۰۰

عند کرد و گفت تا تو این آب بخوری منم بشنم
عند کرد او بهر آن گویزه بر زمین زد و بگفت
هم بر بخت آنکه عمر گفت که من این آب نخورده ام
و تو بهر کردی تا تو این آب نخوری منم ترا نشنم
مرا امان باشد عزا از کیاست او متعجب شد و فرمود
که آن دانه هم به پادشاهان او را مصالح بدی است
آنها هر در غایت صلاحیت و زبرد بود چون پادشاه
مرا را در حق آن بار بردند چندگاه برآمدند
صحب او در دی انتر کرد و جانب عمر به جام کرد و گفت

گفت تا بیان آردم عز او را طلب کرد و ایان عرض کرد
او ایان آورد و مسلمان شد و عمر خود را که آنکه ملک
عراق بنمود و او هم بادشاه گشت مرا ملک عراق
نی آید لیکن از ملک عراق یکدیگر بی خبرند
و بعد معاش مرا گفت بشد عمر خود را که آنکه
گردد و درین میان بادشاه عراق گفت مرا و ای
خراب می باید و او نامن آنرا ابادان کنم عمر
کس را نخواست و در عهد و ولایت فخرش کرد و هر چه
خراب بناختند عمریان بادشاه صورت حال بار

فرد

گفت بدست و گفت محفل بود من اندک وقت نشاند
که یکس عرقه تخمین ایدان بنوشتم بکنم اگر خوش
خراب شود خرمای نیم است بواسطه آن بود گوی
بعد از آن خوشتر چشم بر آب کرد و گفت بی یک
آن باد شاه که از حد مردانا و عاقل بود نگاه
لفظ مبارک را شنید که صحبت نیکو بین بار آورد
این مصرع بر لفظ مبارک را شنید مصرع محبت جان
که به اندک طاعت است آگاه بقدیرین عالم فرمود که ای ملک
در صحبت می نویسند که در راه صحبت به حاضران بگو

بر سر دروید اول حاضرست مثلاً و عدد و
لاجرم و ایم اود بر عیبت و حیرت سنود و عجم
ست مثلاً بر حق و ایم اود بر عیبت است سوم
حاضرست مثلاً بر عجم اود بر طرف بود و بدین
بر لفظ صیغه کب را نه نه شده لام از زبان پنج (لاست)
و این طاقان در نه نه بر عجم و عجم مردم سخی خرد
گردد گفت انگاه که علیه مرد در عالم غای هیچ باقی نماند
گفت نمایب که گردد فرمود انتر مانده چه فرشته کرد
چپه وقت ناست نسال روی هیچ گناه و توبه

و بود هر چه بخت گزیند با او محبت کند و غنیمت بداند
و در راه حق و ایمان بگذرد آنگاه فرموده اند که
چندین بار در محبت علی که بر طریقت بود
که تیره شوق محبت چسبست بر خود و که شید و شربت
بود از حق تعالی که بر وی رساند بنده را از آستانه
پدید آید و بگوید اندک دل منده در ماندن و در اندیشه
بود ترسد اما مرا که حق را دوست دارد از روز و مندا
رو بگذرد آنگاه خواهم محبتی را در این دوام آید تقوا به
مبارک را ندک نشان محبت است که طبع با شیخ و

بترس که در دست بماند بعد از آن محبتی محض می‌بودند
که در کتاب محبت بنشیند دیده نام بجز او ستاد خود
مورثان شریف العالی که صاحب سحر و جادو است
عبدی قیام می‌کرد از پدرش که پسر سید شد و فرزند
زید و صاحب است که نو داری و پیش فرستاده است
و او را می‌گفت خوف من از او و حیرت او
و که بنترسم که نباید برادر خود براند که نوید من
از ترس ایوان که بوقت مرگ ایوان خود را ببرد
برم کاری کرده باشم و گرنه جمله اعمال و عبادت من

کرده باشند و گرنه جلد اعمال در طاعت ضایع کرده اند
 بعد از آن بعد از آن عمل فرمودند که روزی بخیرست و
 بعد از آن بعد از آن روزی بخیرست و بعد از آن
 که در هر دو است تفاوتی در چیزیست فرمودند
 گفتند و امیداری که قبول خواهد بود این نشان است
 است انگاه پرسیدند که اصل کار در میان عارفان
 گفتند آنکه پیوسته فائز باشد و در آن روز
 عارفان این است بعد از آن فرمودند که اگر معصیت
 که حرف بودی از عمل او و امید از فضل او شدی

کلاه عرشد است که فرزند شرو جهان چند غیر است
که به خبر است اول عالمی که سخن او از علم بود و هم
مردی که در طبع بنود سویم عارفی که خدا را بر
صفت بکند بعد از آن فرمودند که خواجه فوالنون
مصری در مسجد کنگری نشسته بود با صاحب دولت
بر کعبه حق در محبت ملوکات صوفی از میان
سوال کرد که صوفیان و عارفان این طالب اند
که دلهای ایشان از کورست بهرست از او نیست
است و اینک جوابی دنیا و آخرت حاصل شد پس

چون چنین متوجه در وجهی ایمنی خایه را عبور از
جلد محو است خانی را پیر میزند و از جزو دوست
بید نگاه مالک شوند نه مملوک نگاه و نمودند که
نه رستم است و در علم و سخن اتفاق اهل محبت منجم
طیقات پس اختلاف که کشند از سوی اندر
مکن صدای برون آمدن نه بر رسوم دست و نه تعلیم نگاه
فرمودند که عارف دشمن و نباست و دوست مولی از
سبب ترا که در چهارده از غل و غش و صید خبر ندارد
و بعد از این پرسیدند که عارف را گریه بود فرمود که آری

اه چندانکه او در عالم بود و چون بخانی فرستادند
و حال میسر از آنرا می شنود ایضا و فرمودند که خدا بر
عاشقانست که این نزد دوستی حق و دوستی گمراخته است
چون از اینها در عالم موجودات باو نیست و نمیدانند که
در عالم جزوی موجود است یا نه که ایشان طالبه نفسی و دنیا
اند بعد از آن فرمودند که برگرد دوستی حق و در عمل و جان
قرار گیرد پس او را و عجب است که در هر دوسری خبر بود
را نه بیند و اگر به بیند عاشق صادق بناسد ایضا و فرمود
و این حکایت گویند که وقتی حجاجه را و در طایفه را دیدند
از درون صومعه چشم بسته بیرون آمد و باستان و درویش

بخدمت حضرت مولانا سرور الدین کرم اللہ وجہہ الکریم
فرمود کہ امروز چهل و پنج سال است که چشم راست من را
خدای دیکر نابینا میگرداند و از عیبت نباشد که عوی
عجبست حق تعالی بگویم و هر حکم میاید از آن فرستد
کنید گشتی بگویم که فردا این قیامت حق تعالی اعمال
از اولیا مطالبه کند و حق سبب آن بود که چون او
را برگزیده و از او اختیار کرده اند پس او را بدانند که
سنان ارجان و را بنده نبود و احتمال کنند که ایشان را
حکایتی راحت بود اما فایده بعد از آن فرمودند که

و بعد از آنکه از دست او جدا شد و به سوی خانه رفت
از آنجا که او را دوست گزید و محبت خویشی نمود
که با او چون دره چنین شود پس دست او را
سراوات و قات و زوایش خود آورد تا باقی ماند
حق بگانه شود بعد از آن که از دست او جدا شد
چون او را پس از آنکه جدا شد و به سوی خانه رفت
و نگذاشت که او را در خود و در آنکه پسند او را
سدره را سدره محبیب به یادگشت که چون عارف
تا نظر بر او شد از محبت و جلال و به بیت افند ناخدا

علمه که بغیر او نظر نکند آنگاه فرمودند که وقتی در بخارا
مسیافر بودم بزرگ را دیدم که همچنان بزرگ وقتی
نزدیده بودم از حد مشغول امانا بنیاد رسیدم که ای خواجه
چند مدت باشد که شما را بنیاد آید گفت امروز سال
ست که این درویش را بنیاد است و همچنان بود که چون
در دوشه که من بجای رسیدم که نظر بر وجه داشت
جلیل حضرت افشاران گرفت روی نشسته بودم
مروری پیش من میگذشت بطور و رغبت نظر بر او
کردم که تنگ آواز داد که ای مدعی دعوی محبت ای
و به بگری نظر کن چنان که آواز شنیدم چنان شنیده

سلام که گشتن بر زبان راست باشد مناجات کلام
اول دیده نیکو که بفرموده نظر کند کوز باد میوز این
محل نیکو نگه بودم که بر دو چشم من تابنا شد بعد
از آن محل فرمود که حق تعالی آدم را عباد فرمود حق
اورا تا در نماز شود بیخ در قیام بایستد و دل در
محبت بهوست و جان بکنشای قرب قرار یافت
حسب بوسلت قرار گرفت بسلوت افرینش او را
در عالم از برای آن بود نگاه فرمود مذکر هر که بود
از بین گمان دین برابر که سرچشمه بخاوی در مناجات

این سخن گفتی که ای مرا چون فردای قیامت برآوردی
تا بسینا برآنگیزی گفتند ای چه دوست که تو میکنی گفت
آنکس که دوست را به پیوند نباید که فردا دیگر به
پیوند و این را دوستی نباشد آنچه فرمودند
احبت بران میده که بدو نیکنس بیاید و در حق
گذارد اگر گرسنه باشد طعام بخورد و اگر برهنه
باشد جامه بپوشد و در بر او کند اگر حاجت
بود حاجت بخشد و در دامن شمار کند
باید که هر حال آنکس را محرم گذارد و از حال او پیران

به شد که بجز حاجت آمده است که در میان این
عمرگ درویشی چنین است نگاه و نودند که
و عاگوی برابر شیخ عثمان درویش رحمت الله علیه
سیستان صاحب خدم شیخ شهاب الدین غزنوی
را در چشم از مردانند بزرگ و از او اسرار
حق بود و بیست و شش سال را در ریاضه اندوخت
رسم بودی هر آنکه که آمده بودم ز رفیق و اگر
بر منته آمدهی حایره نقیض و بدو دادی و معونه
نیکو نداده بودی که حایره ای دیگر از عالم غیبی

الفصل چند روز کجاست ایشان ملازمت نمودند
و آن در ویشی فرمود که نصیب پیران این بود که ای
و رویش بر سر ترا پیدا شود و در راه حق نشانی
و قلی کا بهداری و طام بنده کان خدا بر این بود
تا از ما بایست نگاه فرمودند که ای ویشی بر که نیست
یافت از سخاوت یافت و هر که صدقه از صدقه
بعد از آن بعد ازین محل فرمودند که در ویشی بود از حد فخر
مرا در رسم بود اگر چیزی فتوح رسد همه بدرون
وادی و استند که با را نصیب کردی و در قافله گذارند
چنانچه رفتی و در ویشی صفا که در راه است بر سر وقت

بر سر وقت اور رسیدند آن طلب کردند اندرونش
اندرون رفت و توان چون موجود داشت پیش
آورده و کوزه آب با شد که درویشان گریستند و
درویشان دو نان تناول کردند و گفتند که این دیگر
که رخز کرد و را بر چینی باید داد و یک گفت دنیا و
دین در هر یکی گفت سبب دنیا در فساد است
و دین بی اغاز بود که درویشان بخشندگان باشند دنیا و
آخرت دادیم دعا کرده بفرستند بخواب اندرون
جهان که حال شد که در دنیا در صلح او بزرگ عالم

موجودند که خلق خدای بخورده و باز می گشتند
یعنی محروم شدند که دیدار محبت و عشق
که از پرده عالم دل بریده گردانند آنگاه خود را محبت
ایشان محبت است و آن بار صبح دارد یکی دوام ذکر است
عظیم و بزرگ عشق عظیم که در هر کوم حق سویم قطع است
و در عالم از هر غایت که هست بریدن و اوستا هر خود
هر چه خیر است بر این جهان چنانچه در کلام آمده و مانده است
فلان کسان را ما را که در دنیا که ما را که ما را که ما را که
و احوال آن را نیز فتنه و تهاجم بخشود که در آن

ترغیب بنی احب الیکم من الله ورسوله صفت محال
دوست کریمت ایشان بود بر چهار منزلی و در محبت
دویم پیوست سویم حیا چهارم عظیم الحیا و خود مذکور
دوست حق صادق که استند از مادر پدر و فرزندان
و برادران و زمان ببرد و بسوی خدا و رسول خدا را بد
و بدو سیخ خدا از همه نزار شود که محبت بر سنگ بر حکم
لحق علام اسد بوقت بی نیازی رود تا در دوست
صادق باشد بعد از آن خود مذکور آثار کارخان
عاشق بوقت بی نیازی بود و آثار بوقت حاجت نیاز

عزت بود و گناه فرمودند که غنی خواجه حسن بصری رحمه
الله علیه را پرسیدند که عارف است گفت کسیکه دنیا
را ترک کند هر چه بپایند از دوسخ او را نشمارند بعد از آن
فرمودند که چون راحت هستند در اخلاص محبت آید
از خود و نفس بگذارد و گناه فرمودند که بیکترین خبری
در جهان نیست که در دستان باد و دستان باشند و هر که
در جهان باشد بیکدیگر گویند و صفی کنند و بدترین خبری
اینست که در دستان از دستان جدا گردند و صفی
کرده پس بداند که از صفی عالمی صیقل و نیست بعد از آن

که دو سخ خدا بماند بیکه حاصل شود و شود از ترک آنچه در
گرفته است از دنیا و از نفس بیداران فرمودند که عارفان
در محبت که کامل شود ایستاده بار و دست مانند و با و غنی که
در میان گفتگو می ماند بیداران بر حفظ مبارک دارند
که صادق در میان عارفان اوست که در ملک اوج
چیز نیاید و او در ملک بیکس نباشد بیداران بیداران
محل فرمودند که وقت سخنان محبت سخن در محبت افتاد
سبقت بر عارفان و خود آید و بر سر او بنشینند و باز
در کنار او بنشینند و باز در دست او پس بیداران

برینجی زود که چون انقضای راتین پیدا شد
و چون بداد چون خواجی تواند نام کرد
کتاب الحمد لله که در این روز بخواند
پایه پس حاصل شد شیخ شهاب الدین صاحب قسطنطنیه
او صدقه ای که برای کتب و کتب است
نظر و مدتی که در این روز خواند
میانیک برانده که عارف کسب الحمد که توکل است
جز خدای جان و دیگری نباشد و انکسایت یکی بکشد
غیر و توکل نیست از آن که محبت خود از خلق بزرگ

و بر کس شکایت کند و نگاه در مورد که توکل عقیقت آنست
که بر معتز را بر ایم علیا سلام حیدر علیا سلام بیاد داشت
بی شکایت قال و الذک فدا علی را با چه حاجت اگر
گفت ایوی تو نه نیرا که اگر در پیش از خویش غایب
شود بعضی ثباتی بجز در بطن حاضر خود بعد از آن
که اهل سلوک را در عقاید توکل اتفاق است که در
غیبات شوق عشق اگر ایشان را استقامت دزد
دزد اگر و اندک ایشان را با هم مخرج گشتند و
ایشان بگریزند از حق بعد از ایشان شکر باشد نگاه

فرمودند که تا کل عاروب یعنی آن بود که غروب باشد و در هر
ایک از فرمودند که خواججه چندی رحمت الله علیه را پرسیدند که ای
کسیف گفت آنکه میرید و گردانند از سه چیز اول از علایق
و از اعمال و سوره از خلق تا ازین سه چیز برسد و گویند در عالم
نوعی است نباید از آنجا فرمودند که در علم استعاره
پرسیدند فرمودند عارف کیست که در راه عشق بر
جزا و دیگران نه بیند اعتبار آن فرمودند که شنیده اند
نزدیک پرسیدند که چند چیز است تا آن نبود و او
نشان گفت گفت اول با دوا عشق و درگ بوقت حیات

در احوال و انس رفتن نیز که موی دور لب آمدن و رفتن
فکر خاصه در ساعتی که نظر بر احوال می بود بعد از آن
فرمودند که شنیده ام از برادر شیخ شهاب الدین سهروردی
که پسندیده در دنیا ازین سه خبر صفت اول محبت
فقر دوم حرمت او با سوم ترک دنیا و چهارم طهارت
در توبه افتاده بود و بر لفظ مبارک را ندانم که توبه چند
مقام است اول و دوم بودن از جاهل است و ترک گفتن
از نظرات و روی گردانیدن از عکرات و دور ماندن
از غیبات و درست کردن توبه و ملازم بودن به توبه
و ادای طلبه طلب کردن و توبه نمودن از غیبات و غیبت

فوت انگاه بعدین علم فرمودند که رسول میا آمد علیهم السلام
فرمودند که منصف ترین مردان است که در خرد و دین
در شش شصت و هفت ترین مردان است که قادر بود بر
ترک رفتن این عباد این فرمودند که قرار گرفتن درین
دو چیز است یکی در بجهودیت دوم تعظیم حق بعد از آن
فرمودند که هر قدر از این است اول سبب دوم حاج
سوم این عبادان فرمودند که وقتی شیخ الاسلام ابو
شیخ رحمه الله علیه را پرسیدند که شوق بالا تر از محبت
گفت محبت زیرا که شوق از وی بر خیزد انگاه گفت

چون او از او آوم برآمد جمله خبر را بر او مگویند
نگو زده سیم کوفی خانه پزیشی را می کرد که چه بر او
نگویستند گفتند ما بر کس نگویم که از تو عاصی علیه حق
خانه فرمود هر دو جلدل من قیمت شکار بر چو دشت
ست بر دست ایشان اشکارا کنم و فرزندان او را
خادم شما کنم بعد از آن فرمودند که محبت و قناعت
وصال و حرمت با طلب وصال و حرمت با طلب وصال
بعین مذکور فیض محبت است که نگاه دارد و شیم خود را
و گوش خود را بگذارند و فریضه بعد از آن فرمودند که

و حق

حق خواجه جنبه اوی رحمة الله علیه را پرسیده گفت
در حاجت گفت اگر بخت تو رخ بر دست راست
بیارند و بگوید تا بروست جب می باید تا در کج
فرمودند اول چیزی که بر بنده فرستادند چو بود
معرفت و مطلق الهی و تالاس و تالاس و تالاس
فرمودند که در محبت اولیا آمده است حق خواجه را
کرده است خبر را در چیزی از ملائک خویش بعد از
فرمودند که در محبت اولیا آمده است که حق خواجه
چون محبا سازنده کردند با نوار و نوار این روایت

سندید چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
نظر کرد و حق را دید که حق را بدین طریق زمان و مکان
از جهت آنکه حضوریت ندارد و موصاف راست بود
گشت او موصاف حق شایع در نگاه و فرود و فرای
خاست که عاشقان را دعوی محبت میکردند صادق
و نمایی که چند شرمند و نگردد و اگر در محبت صادق
نشود شرمند شود که روی خود در میان محبان
نمودند دعوی پس خدا آید که روی عاشقان او را در میان
دور کنند بعد از آن بر حق صیقل که را اند که در حق

محبت که از آنکه بود وسط دوست و سخن دوست میگویند
که اگر کسی از دل سخن از دل عاشق نشود که سخن
محبوب خود از آن فرجه نبرد که در پا و بد و رو و بی
میدرین بخزند و نگاه او را بر سینه خود نهاده بخند
گفت محبت دوست چنین بود نگاه ز مودت کردن
بود از حال خود نماند و میباید دوست باقی متوان
عالمی را بود هیچ و را خبر نمود و با غیرش قرار نماند
فرمودند که روزی مالک را باران هوا بر سینه خود
و در وقت کردن مرد نگاه خود را چگونه بود فرمود که

کند بدو نگاه موی البتہ اور او صوفی حاصل آید یعنی دھار
بعد از آن فرمودند کہ راجہ بھری را سوال کردند کہ
فاضل ترین اعمال چیست گفت عمارت روقات است
بروج و ہر کہ دعویٰ بندگی کند دور ہزار مرادی از
کسی درست آید کہ راز در دست خویش فانی گردد و
برادر حق باقی و مخلص آن بود کہ دوست بخواند و
لقبش آن بود کہ دوست گوید پس جواب بلوید بگذا
ئید بندگی ولی میرا کہ اہل محبت را نہ رسم است و نہ
رسم و نہ جواب آگاہ فرمودند کہ کشندہ ام از زبان

حضرت علی بن عثمان از روی خود میفرمودند که ای اهل بیت
و اهل درایت به هر چه مشغول شوید و از برای چه در خدمت
انسانی بپردازید و در خدمت تیر و یک نفس بود و بر آفتاب
آلوده و در دست نذر دوا و هیچ دست انداخته و در دنیا
عارف که بود که چون با خدا بی خبر و در طلب باطن
نیاستد نگاه فرمودند که خواجاده امام حسن تقی و چشم زب
کره مذکور ای فلان بسیار برای این سوز زده که پیش
مرگ و ساختن و شید نگاه فرمودند که اهل محبت با هم
اندر جمع که در میان ایشان و در میان حق تعالی قرار

آنکه فرمودند که هر فردی که بخواهد
چیزهای نیکو را بداند و به نیکی عمل کند
باید که در هر روز که میخواند یا بگوید که
ببخشید به هر کس که از آن بگذرد و وقت از دست ندهد
آنکه فرمودند که هر کس که از آن بگذرد و وقت از دست ندهد
از او سزاوارتر کسی نیست که از او بگذرد و وقت از دست ندهد
تو هستی و باقی نیستی و هر کس که از آن بگذرد و وقت از دست ندهد
لا اله الا الله و محمد رسول الله و هر کس که از آن بگذرد و وقت از دست ندهد
عارفان میگویند که نفس نور است که در بدن میماند

و در مورد فکرم و در احوال غریبی بی آن که از حد
عید می یابان و منتظران نگاه می نمودند که اهل آدمی را
و خاک است پس کسی بود که برون از سبب است
در باطن باید داد که در حقیقت کند مع گرد و دل آدم
و اگر بگذرد از آن و فرمودند که چون صفی شانه است
که به در با فرزند برادران و آن گردانند و از سر
معلوم طعم را در گردانند و چون به احوال با سخت
است که معلوم را با سخت طعم شانه است
و با بخت باید اما آنانی خبر ندارد که یکی روزی

و چون پدید آید اگر در وقت غیب پنهانی رستند
 تا چون او گفت که به جهت گفت صفات خود
 تا خدا اجابت به رت اسما و بصر بعد از آن
 فرمودند که در میان از بزرگما شنیدم که نویسنده
 بر سه بخش اول نداشت سنها دوم نمرک
 معاندت سوم خود را پاک کردند از نظام و
 حضورت نگاه فرمودی بد که حضرت محیط و
 موفت را چندی از محیط پس خدا بجا بکاست
 یعنی بجز خدا را موفت بنده را بی اعتدال نمودیم

او صفای بود و گاه فرمودند که ما شیخ را در مقام
دوم که گفت این یک راه است و حق اکثر
جوید تا که اگر دوست دادی باز آن را بدی و بر سر
او باران آید و گفت که تو به وضوح صحبت
در میان این سه که اولی کم خوردن از بهر روزه
دوم کم گفتن از بهر ناسویم کم گفتن از بهر ذکر و دعا
زود نماندن باین سه هنر است اولی خوف دوم رجا
سوم محبت پس در نفس خوف ترک گناه است تا
انداختن گناهات با وجود در معنی رجا طاعت مستعد است

شهری بلبس و سحر و ریاضات بابی و در ضمن محبت
احسان مکر و دانت کردن است تا زمانی که خواص
آید عارف در محبت کسب کمالی جز این است
ندارد مگر ذکر گفتن را خواهد درین خواهد چشم
کرو فرمود که سطر شوم جایگاه مدفن مان خواهد
انجا خواهم یافت یعنی در اجیر بیوم هر که خواهد
کود و عاقل بر این حدت و عاقل عبد از ان فرود
اجیر رسد و انروز از اجیر از ان چندان بود
پنهان زنده و سلامی چندان بود و چون قدم مبارک

خداوندگار رسید جان را حلال شد که از خود افکاره
تبت الله مدحی ذلک هم روز خوب
که عیسی از جان خود که در جامع مسجد امیر دولت
پایه بنویس حاضر شد و در ویان و غیره را با صفت
مردانی که بر سر و دند خدایت کافر بودند خرد
ملک دولت رفتا ده بود بر حفظ مبارک دانند
که در جای بزرگ هم بنزد گفتند چرا که گفت از آنکه او
حسرت به صلی علی سید محمد و علی سید محمد
و دولت را بدست آنکه فرمودند که او خاست

کہ اور بدل یاد کن نہ بیزبان سخن برید کہ دانی از
 ہم خبر آورد و آنجا فرمودند کہ در کشتی بخت
 آمده است کہ سخن بجانہ تعالیٰ صبر نماید کہ ای پند
 چون ذکر من بر تو غالب آید من عاشق تو شوم
 آنجا فرمودند کہ عارفان اقیاب صفت اند
 بر صلیبی عالم می تابند کہ از نور عارفان همه عالم روشن
 است چون خورشید پس این فوائد نام کردند بگرد
 ابد ویش مار اینجا آورده اند کہ دقت اینجا
 خوانند بود میان چند روز ماسفر فرایم کرد شیخ علی

سجده فرزند شد که نشان بود پس نادر و پهلوی رود
که خلدوت و سجاده نقطه جبار دادیم که در بی مقام
اوست بعد از آن چون نشان نام شد بر دست دعاگو
دادند دعاگوی روی بر زبانی نهاد فرمود نزد بکر
بیا نزد بکر شدم و دستار و کلاه بر سر نهاد
و عصای شتیج عثمان آورد و نه بدست داد و ردای
در برد دعاگوی کرد و مصحف و غلین و مصداق
و گفت ای امامت است از رسول و صلوات
علیه و سلم که بخوانان ما رسیده است می تراروان

چون در این عالم بگردیدم
بیاوردیم گنجینه حق از گنجینه
زینست در جهان عوالمی که درین
نیکو است برین آید و درگاه ناز
خواب است این دگرگشت و روی
آسان کرد و گفتند که اینست
درین عالم نگاه و بود که هرگز
سه اول در دگر که تو نگارید
بهرانه سویم اندرین که شادانید

بسم الله

که بکس که بدو دشمن شود او در میان خود فرو
گرفته این محبت چنانست که اگر پیشند شب
نار میگذاری که ما را فراغت نیست که کرد
حکمت میکرد تا در ماندگان را و افتادگان را
بر جا که برسد ایشانرا دست گیرم خواهم چون
خواهد نام کرد و عاقلی بنفارت سر در قدم او
که روان شود و غیر دشمن که طبع را بود بر فور
روی سوی من کردند و بر خاکستند تا که خواهند
و گفتند برو و بر جا که بروی ترا بخ و در بر جا که

فرود ره باش باز روی برین بن آورد و دور
شد و در حضرت دلی آمد و سگونت کرد
چنانچه بجای آمد و راهی جزان بود که
روی نداشت چهل روز گذشتند که ایستاد
باید خبر کرد که حضرت علی ایضا پنج معین
بعد از آن شد و دو روز حیات
بودند بعد بر دست خن پیوستند تا آن
که گوی بخاطر خراب بر معصوم بود در خواب
که خواب معین ایضا در زیر طریقی رستاده و در

ARCHITECTURE

Dr. Zakir Hussain Library

JMI, New Delhi-110025.

MANUSCRIPT

من سر و قدم نهادم از آن حال بانه پرسی کردم
فرمودند خدا بجای مرا پیام زید و شتر و یک
هر شی مقام دارد تا اینجا میباشم این بود خواهد
علوم ربانی و خواهد بود که درین مجموع
نوشته شد الحمد لله ذلک است

در این کتاب که در این کتابخانه است
مستوفی است و در این کتابخانه است
مستوفی است و در این کتابخانه است
مستوفی است و در این کتابخانه است

A-109

محمد المدي

٢٣- من الدين حسن متجري دليل المارفين ١٢٩٣ هـ

٢٣- عثمان هشاروني خواجه : ابن الارواح ٨١٤ هـ

محمد المدي

٢٣- قطب الدين بختيار (الأكبر) ارفي خواجه، فوائد السالكين (١٥٠٠) A-109

١٢٩٣ هـ : محمد امين ابن من سيف الدين مغرر بن دنانوي .

